

غلو در آمدی برافکار و عقاید غالیان در دین

نویسنده: صالحی نجف آبادی، نعمت الله

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: کویر

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ۱۳۸۴ ه. ش

نوبت چاپ: اول

۱۳۲۹۹ غلو در آمدی برافکار و عقاید غالیان در دین ؛ ص ۷

ص: ۷

فهرست

فصل اول: غلوّ یک جریان فکری انحرافی

غلوّ چیست؟ ۱۹

اسلام با غلوّ مبارزه می‌کند ۲۰

علت این غلوّ چیست؟ ۲۲

غلوّ درباره ابو حنیفه ۲۳

تذکر ۲۴

ابو حنیفه احیاءکننده دین خدا ۲۵

ابو حنیفه در دامن امام صادق (ع) ۲۷

چند فضیلت دیگر ۲۷

غلو در مذمت ابو حنیفه ۳۰

غلو درباره مالک ۳۰

غلو درباره شافعی ۳۲

غلو در مذمت شافعی ۳۴

ص: ۸

غلو درباره احمد بن حنبل ۳۵

غلو درباره عبد الله بن زبیر ۳۷

یک نکته ۳۸

یک احتمال ۴۱

طرفه حدیث ۴۱

غلو درباره خلفا ۴۲

آب غیبی در ظرف طلایی برای ابو بکر ۴۳

اسامی خلفا بر برگ‌های بهشت ۴۶

معاویه در باغی زیر عرش ۴۷

تصویر عائشه بر پارچه بهشتی ۴۸

چند نکته ۵۰

حوری آسمانی برای عثمان ۵۲

غلو درباره صحیح بخاری ۵۳

یک نمونه از احادیث بخاری ۵۵

غلوّ درباره کتاب کافی ۵۹

غلوّ درباره ابراهیم فرزند رسول خدا ۶۴

غلوّ در فضیلت تلاوت قرآن ۶۵

غلوّ درباره ائمه علیهم السّلام ۶۷

یک توضیح کوتاه ۷۳

فصل دوّم: مثلث شوم

گروه دشمنان ائمه علیهم السلام ۷۸

ساده لوحان فریب خوردند ۸۰

ستاره در خانه علی (ع) ۸۴

حدیث سقوط ستاره نزد شیعه ۸۸

ص: ۹

جعل حدیث به عنوان طنز ۹۰

حدیث ابلیس در کتاب‌های شیعه ۹۴

تذکر لازم ۹۷

محدّث عابد مقلد خلیفه اموی ۱۰۰

گروه عشرت طلبان ۱۰۲

ریاست طلبی انگیزه ابو الخطّاب ۱۰۴

جعل حدیث برای اهداف سیاسی ۱۰۵

امام صادق (ع) تکذیب می‌کند ۱۰۶

ابو الخطّاب را بر امام صادق (ع) ترجیح می‌دادند! ۱۰۸

یک نمونه از احادیث جعلی ۱۰۹

یک نکته ۱۱۱

امام هادی (ع) و پیروان ابو الخطاب ۱۱۱

غلو، محور اصلی تفکر ابو الخطاب ۱۱۳

جعل حدیث برای منافع مادی ۱۱۴

ظلم نامرئی خطابی‌ها به امام صادق (ع) ۱۱۶

عمق فاجعه جعل حدیث ۱۱۹

قتل ابو الخطاب و پیروانش ۱۳۰

فتنه ابو الخطاب باقی ماند ۱۳۲

فتنه مغیره بن سعید ۱۳۴

عوامل نفوذی مغیره بن سعید ۱۳۹

رأی مغیره بن سعید درباره خدا ۱۴۳

مغیره به وجهه ائمه (ع) ضربه زد ۱۴۶

قتل مغیره بن سعید به امر والی عراق ۱۴۸

فتنه مغیره بن سعید ادامه یافت ۱۵۱

گروه دوستان افراطی ۱۵۴

ص: ۱۰

ضلع سوّم مثلث ۱۵۴

یک مثال زنده ۱۵۵

مثال زنده دیگر ۱۵۷

تعداد اصحاب امام صادق (ع) ۱۶۲

رجال امام یکنواخت نبودند ۱۶۲

اکثریت شیعه نبوده‌اند ۱۶۴

مجلس درس چهار هزار نفری ۱۶۴

دانشمندان دروغگو ۱۶۷

نمونه اول ۱۶۷

نمونه دوم ۱۶۹

نمونه سوم ۱۷۰

فهرست اعلام ۱۷۴

منابع و مدارک ۱۸۳

ص: ۱۱

مقدمه

در نیمه دوم قرن دوم هجری جمعی از غالیان افراتی از قبیل مغیره بن سعید و ابو الخطّاب و همفکرانشان چون مفضل بن صالح ابو جمیله و عبد الله بن قاسم حضرمی و دیگران مکتب غلو را تأسیس کردند و برای ترویج مسلک خود روایاتی ساختند و به ائمه اهل بیت نسبت دادند تا مردم سخنشان را قبول کنند و با اینکه ائمه (ع) شدیداً با این غالیان مبارزه می‌کردند آنان توانستند تا حدّ زیادی مسلک خود را ترویج کنند و جا بیندازند. این گروه منحرف افکار خود را در قالب حدیث می‌ریختند و به ائمه (ع) نسبت می‌دادند و عده‌ای را مأمور کرده بودند تا به صورت عوامل نفوذی خود را طرفدار ائمه معرفی کنند و بعد از آنکه اطمینان اصحاب ائمه را جلب کردند کتاب های اصحاب ائمه را بگیرند به نام اینکه می‌خواهند اخبار آنها را رونویس کنند آنگاه اخبار جعلی را وارد کتاب‌های رونویس شده می‌کردند و اصل کتاب‌ها را به صاحبان آنها برمی‌گرداندند. این کتاب‌های رونویس شده تکثیر می‌شد و بین مردم

ص: ۱۲

منتشر می‌گشت در حالی که کسی نمی‌دانست این اخبار جعلی که در این کتابها هست به دست صاحبان اصلی این کتاب‌ها نوشته نشده و از مجعولات غالیان است و بدینگونه کتاب‌هایی که مشتمل بر روایات جعلی و غلوآمیز بود همه‌جا منتشر می‌شد و به شهرهای دیگر می‌رفت و در همه دنیای اسلام رواج می‌یافت آنگاه مرحوم کلینی که فرضاً می‌خواست روایات را از کتاب‌های اصحاب ائمه بگیرد و در کتاب کافی بنویسد از کتاب‌هایی که به نام اصحاب ائمه بود و در بازار

و نزد وراقان وجود داشت این اخبار را می گرفت و در کتاب کافی می آورد و مثلاً روایتی که می گوید: «قرآنی که خدا بر پیغمبرش نازل کرد هفده هزار آیه بوده و بیشتر آن از بین رفته است، این حدیث را کلینی از کتاب علی بن حکم نابینا گرفته و در کافی آورده است و به ظن قوی آن را یکی از غالیان اخباری مسلک که قائل به تحریف قرآنند جعل کرده است تا تحریف قرآن را ثابت کند کلینی هم از روی حسن ظن آن را در کافی آورده و احتمالاً به مضمون آن معتقد گشته است.

و مثلاً مفضل بن صالح ابو جمیله که یک غالی دروغگو است (خلاصه الرجال علامه حلی، ص ۲۵۸) چون معتقد بوده است که امام حسین (ع) دانسته برای کشته شدن حرکت کرده و عمداً خود را به کشتن داده است این مطلب را در قالب حدیثی ریخته و در کتاب خود آورده است. او می گوید: خداوند در لوحی نوشته بود که امام حسین (ع) باید با یک عده از اصحاب خود برای کشته شدن حرکت کند و این لوح را جبرئیل برای پیغمبر اکرم آورد که به ائمه بدهد و در این لوح برای هر امامی دستور خاصی نوشته بود که باید هر امامی مهر مربوط به خود را از نامه بگشاید و هر چه زیر آن نوشته است اجرا کند، پس آنگاه که نوبت به امام حسین (ع) رسید مهر مربوط به خود را از نامه گشود و دید زیر آن نوشته است: تو باید همراه اقوامی برای شهادت بیرون بروی و امام به

ص: ۱۳

همین دستور الهی عمل کرد و عمداً برای کشته شدن رفت، این مطلب را مفضل بن صالح ابو جمیله به نامه خدایی نسبت داده است تا اگر کسی گفت: شرعاً جایز نیست کسی عمداً خود را به کشتن بدهد بگوید این دستور خاص خدایی، مافوق قانون و موازین شرعی است و کسی حق چون و چرا درباره آن ندارد. مرحوم کلینی این حدیث را در کافی از کتاب ابی جمیله چنین آورده است: «... فلماً توفی الحسن و مضی فتح الحسين الخاتم الثالث فوجد فيها ان قاتل فاقتل و تقتل و اخرج باقوام للشهادة لا شهادة لهم الا معك ...» (اصول کافی جلد ۱، ص ۲۸۰). ظن غالب این است که خود کلینی به مضمون این حدیث معتقد شده و با اطمینان خاطر آن را در کافی ثبت کرده است و سپس دیگران با اعتماد به کلینی مضمون این حدیث را قبول کرده و به آن استدلال نموده اند. مثلاً مرحوم آیه الله حاج میرزا ابو الفضل زاهدی قمی در کتاب مقصد الحسین، صص ۲۷ و ۲۸ نوشته است: حدیث «و اخرج بقوم الى الشهادة» دلیل این است که امام حسین (ع) دانسته به قصد کشته شدن حرکت فرموده است. و این از شخصیتی مانند او خیلی عجیب است که نه توجه دارد به اینکه راوی این حدیث ابو جمیله کذاب است و نه توجه دارد به اینکه مضمون این حدیث با موازین شرعی سازگار نیست چون طبق دلیل های شرعی جایز نیست کسی عمداً خود را به کشتن بدهد مرحوم سیّد مرتضی علم الهدی به نقل شیخ طوسی در جزء چهارم تلخیص الشافی می فرماید: حرام است که انسان خود را عمداً به کشتن بدهد، ولی افراد خوش باور مانند مرحوم زاهدی که خیلی زود به هر حدیثی اعتماد می کنند به مضمون این حدیث معتقد شده و آن را تکرار می کنند و هم اکنون بسیاری از اهل منبر بر مبنای همین حدیث مجعول قیام امام حسین (ع) را برای مردم تحلیل می کنند که امام مأمور بوده است عمداً خود را به کشتن بدهد و آنقدر این مطلب را تکرار کرده و می کنند که برای آنان و نیز برای بعضی از مردم

ص: ۱۴

به صورت یک فرهنگ درآمده است! حالا در اینجا سؤالی پیش می آید که باتوجه به اینکه عمل امام حسین (ع) برای مردم الگو و حجت است آیا پیروان ائمه باید تا قیامت برای کش ته شدن حرکت کنند و هرگز برای تشکیل حکومت و سرنگونی ظالمان اقدام نکنند و بدینگونه تا ابد ظالمان بر سر کار باشند و پیروان ائمه سرکوب شوند؟! اگر چنین بود امام خمینی برای سرنگونی حکومت ظلم و تشکیل حکومت اسلامی اقدام نمی کرد، امام خمینی که خود یک فقیه آگاه بود و قیام امام حسین (ع) را درست تحلیل می کرد به پیروی از آن امام شهید قیام کرد و همان کاری را که امام حسین (ع) می خواست انجام دهد با شایستگی انجام داد و به نتیجه رسید. آیا این عمل امام خمینی کافی نیست که ما را راهنمایی کند و به واقعیت قیام امام حسین (ع) واقف گرداند؟ بدون شک کافی است و بنابراین نباید به سخن کسانی که می گویند: امام حسین (ع) عمدا خود را به کشتن داد توجه کرد بلکه باید آن را مردود شمرد.

### حدیث عبد الله بن قاسم حضرمی

عبد الله بن قاسم حضرمی که نجاشی درباره او می گوید: کذاب است حدیثی را که به اما م صادق (ع) نسبت داده اند بدینصورت نقل می کند: ای امام لا يعلم ما یصیبه و الی ما یصیر فلیس ذلک بحجة لله علی خلقه (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸) یعنی هر امامی که نداند چه چیزی به او می رسد و به سوی چه سرنوشتی می رود او حجت خدا بر خلقش نخواهد بود. این حدیث با آیه ۹ سوره احقاف مخالف است زیرا در آیه مزبور آمده است: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُكُمْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» یعنی ای پیغمبر! به مردم بگو: من اولین پیغمبر نیستم و من نمی دانم چه به سرم می آید و نمی دانم چه بر سر شما می آید من پیروی نمی کنم مگر آنچه را که به من

ص: ۱۵

وحی می شود و من نیستم مگر اندازکننده آشکار. این آیه صریحا می گوید: «پیغمبر از سرنوشت خود و امتش آگاه نیست ولی حدیث این راوی کذاب می گوید: «هر امامی که از سرنوشت خود آگاه نباشد او حجت خدا نخواهد بود و معلوم است که مقام امام از مقام پیغمبر پایین تر است و در جایی که پیغمبر از سرنوشت خود آگاه نباشد امام به طریق اولی از سرنوشت خود آگاه نیست.

جای تأسف است که جماعتی از اهل علم و صاحبان قلم برای اثبات علم غیب امام به حدیث این راوی کذاب عبد الله بن قاسم حضرمی استدلال کرده اند و از جمله آنان استاد مصباح یزدی در کتاب راهنماشناسی، ص ۴۸۲ حدیث مزبور را آورده و برای اثبات علم غیب امام به آن استناد کرده است. استاد مصباح در حالی که غرق در عشق امام بوده است این حدیث را برای اثبات علم غیب امام آورده و در آن حال دیگر فکر نکرده است که سند این حدیث صحیح است یا نه و نیز این حدیث موافق قرآن است یا نه؟ در حالی که ما وظیفه داریم حدیث مخالف قرآن را دور بیندازیم. حدیثی که استاد مصباح به آن استناد کرده است هم مخالف قرآن است و هم راوی آن کذاب است، آیا با چنین حدیثی می توان راهنماشناسی کرد و به محتوای آن معتقد شد؟ این حدیث خواننده کتاب راهنماشناسی مصباح را گمراه می کند و برای طلب جوان سم قاتل بلکه مهلک تر از سم است زیرا سم فقط به بدن انسان آسیب می رساند ولی این حدیث عقل و اندیشه را می کشد. لازم است کسانی که ادعای راهنمایی مردم را دارند کمی بیشتر دقت و تأمل داشته باشند تا ندانسته دیگران را گمراه نکنند.

و باید دانست که غیر از استاد مصباح جمع دیگری از اهل قلم نیز بر ای اثبات علم غیب امام به همین حدیث جعلی استناد کرده‌اند که اسامی آنان را ذیلا می‌آوریم:

ص: ۱۶

۱. محمد حسین مظفر در کتاب علم امام، ص ۵۳

۲. سید احمد فهری زنجانی در کتاب سالار شهیدان، ص ۲۳۶

۳. مرتضوی لنگرودی در کتاب یک تحقیق عمیق تر، ص ۵۴

۴. اشعری و آل طه در کتاب یک بررسی مختصر، ص ۱۶

۵. علی کاظمی در کتاب راه سوّم، ص ۳۳

۶. عطایی خراسانی در کتاب ضمیمه افسانه کتاب، ص ۵۱۱

۷. محمد علی انصاری قمی در کتاب دفاع از حسین شهید، ص ۴۳

۸. علی اکبر غفّاری در مقدمه کتاب بررسی تاریخ عاشورا، ص ۳۰.

می‌بینیم که چگونه جماعتی از اهل قلم مانند استاد مصباح فریب حدیث مجعول این راوی کذاب عبد الله بن قاسم حصرمی را خورده و برای اثبات علم غیب امام به حدیث این مرد کذاب استناد کرده‌اند!

این‌که گروهی از اهل قلم فریب حدیث جعلی این مرد کذاب را خورده اند دلیل است که غالیان توانسته‌اند جماعت معتناهی از اهل قلم را به دنبال خود بکشانند و مکتب غلو را تقویت کنند و این به ما می‌فهماند که این غالیان تا حدّ زیادی در کار خود موفق شده و به هدفشان رسیده‌اند

و از اینجا می‌فهمیم که مکتب غلو همه جاگیر شده و استاد و شاگرد را فراگرفته است و ای نجاست که انسان متعهد احساس وظیفه می‌کند که باید در مقابل این جریان فکری انحرافی بایستد و حقایق را بگوید. در این شرایط بر اهل علم فرض است که دست‌به‌کار شوند و با این سم مهلک غلو مبارزه کنند و کتاب حاضر که به نام «غلو» نامگذاری شده است به همین منظور به رشته تحریر درآمده و بر صاحبان اندیشه و خرد عرضه شده است. و امیدواریم که این خدمت ناچیز به درگاه خدای خردپرور مقبول افتد، انشاء الله.

تهران، مهرماه ۱۳۸۳

صالحی نجف‌آبادی

ص: ۱۷



غلو چیست؟

خطّ غلو یک جریان فکری انحرافی است که در تاریخ طولانی بشر همیشه وجود داشته است و معنای غلو این است که انسان چیزی یا کسی را از آن حدّی که هست بالاتر بداند و مثلاً:

۱. بگوید: حضرت مسیح (ع) خدا یا فرزند خداست.
۲. یا بگوید: حضرت مریم (ع) معبود انسانهاست.
۳. یا بگوید: حضرت علی (ع) خالق بشر یا اداره‌کننده دستگاہ آفرینش است.
۴. یا بگوید: چون ابراهیم فرزند خردسال رسول خدا (ص) وفات کرد در خورشید کسوف و گرفتگی حاصل شد.
۵. یا بگوید: فلان مجتهد هر فتوایی می‌دهد به تصویب امام غائب (ع) رسیده است و ممکن نیست خطا باشد.
۶. یا بگوید: فلان درخت نظرگاه است و اگر کسی پارچه‌ای به شاخه آن ببندد حاجتش روا می‌شود.
۷. یا بگوید: چون خورشید منبع نور و منشأ حیات است درخور

پرستش است و باید برای آن سجده کرد.

۸. یا بگوید: رودخانه گنگ در هندوستان مقدّس است و هرکس در فلان روز در آن شنا کند تبرک می‌شود و گناهانش آمرزیده و حاجتش روا می‌گردد.

۹. یا بگوید: فلان نوع از گاو مقدّس است و لایق پرستش و ادرارش موجب تبرک.

و ده‌ها مثال دیگر.

و در آنجا که این «غلو» و اعتقاد افراطی به صورت یک سنت دیرپا درآمده باشد گاهی طرفداران آن به اندازه ای به اعتقاد افراطی خود پای بند هستند که در راه دفاع از آن با مخالفان آن می‌جنگند و احیاناً در راه بت یا گاو قربانی می‌شوند!

اسلام با غلو مبارزه می‌کند

اسلام که دین همه پیغمبران است، یکی از برنامه های اصلی اش مبارزه با غلو دینی و کوشش در راه ارشاد افراد غالی و افراطی بوده و هست و مثلاً قرآن کریم در مورد غلو مسیحیان حساسیت زیادی نشان داده و در آیات بسیاری از قبیل آیات ۵۹ از سوره آل عمران و ۱۷۱ و ۱۷۲ از سوره نساء و ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۱۱۶ و ۱۱۷ از سوره مائده و ۳۰ و ۳۱ از سوره براءه از عقیده غلو آمیز مسیحیان درباره حضرت مسیح و مادرش به شدت انتقاد کرده است تا آنجا که درباره آنان عبارت «فَاتَلَهُمُ اللَّهُ» را به کار برده است (سوره براءه آیه ۳۰). یعنی خدا بکشد آنان را یا خدا لعنت کند آنان را.

در یازده آیه مزبور خداوند مسیحیان را که درباره حضرت مسیح و مادرش غلو کرده بودند و آن دو را معبود خود می دانستند نکوهش می کند و از آنان می خواهد از این عقیده انحرافی برگردند.

ص: ۲۱

در یک جا می فرماید: «بَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ...» (نساء، ۱۷۱).

یعنی ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و بر خدا جز حق نگویید مسیح عیسی بن مریم فقط رسول خدا و کلمه او است که او را به مریم القاء کرده و روحی است از او.

و در جای دیگر می فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ...» (مائده، ۷۲).

یعنی کافر شدند و حق را پوشاندند آنان که گفتند: خدا همان مسیح بن مریم است و مسیح گفت: «ای بنی اسرائیل بندگی کنید خدا را که رب من و رب شماست بی تردید هرکس به خدا شرک آورد خدا بهشت را بر چنین کسی حرام کرده است.

و نیز می فرماید: «... وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِهْبِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ...» (مائده، ۱۱۶).

یعنی و آنگاه که خدا گفت: «ای عیسی بن مریم آیا تو به مردم گفتی:

مرا و مادرم را جز خدا معبود خود بگیری؟ عیسی گفت: تو منزّه هستی مرا نمی رسد چیزی را بگویم که برای من حق نیست اگر این سخن ناحق را گفته باشم تو خود می دانی.

به احتمال قوی این شرح حقیقت حال و به تعبیر دیگر: زبان حال است که در آیه فوق بیان شده است. نه اینکه واقعا در خارج این سخنان بین خدا و حضرت مسیح ردوبدل شده باشد و در یک زمانی خدا از حضرت عیسی (ع) پرسیده باشد که آیا تو به مردم گفتی: مرا و مادرم را معبود خود بگیری؟ و عیسی جواب داده باشد: نه، چنانکه سید مرتضی

ص: ۲۲

علم الهدی طاب ثراه در آیه : «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا: بَلَىٰ...» (اعراف، آیه ۱۷۲) فرموده است: این آیه بیان زبان حال را می کند که به طور مستمر وجود دارد و زبان تکوین و آفرینش را توضیح می دهد نه اینکه خدا در زمان سابق از بنی آدم سؤال کرده باشد که : «آیا من ربّ شما نیستم؟» و آنان گفته باشند : «چرا تو ربّ ما هستی » (امالی المرتضی، چاپ مصر، ج ۱، ص ۳۰). برگردیم به اصل مطلب.

از آیات قرآن که درباره غلوّ مسیحیان نازل شده است معلوم می شود این عقیده در آنان وجود داشته است که حضرت مسیح و مادرش معبود و درخور پرستش هستند.

### علت این غلوّ چیست؟

در تفسیر آیه ۷۲ از سوره مائده از محمد بن کعب نقل کرده اند که پس از رفع حضرت عیسی (ع) از بین صد نفر از علمای بنی اسرائیل چهار نفر انتخاب شدند که درباره عیسی (ع) نظر بدهند پس یکی از آنان گفت : آیا غیر خدا کسی غیب می داند؟ گفتند: نه. گفت: چون حضرت عیسی غیب می دانست باید گفت: او خداست و تا هنگامی که خواست در زمین ماند و سپس به آسمان صعود کرد . و دیگری گفت : ما عیسی را می شناسیم و مادرش را نیز می شناسیم و چون ممکن نیست خدا مادر داشته باشد، باید گفت : حضرت عیسی خدا نیست بلکه فرزند خداست و عالم دیگر گفت : خود حضرت عیسی می گفت: «من بنده خدا و روح و کلمه او هستم که به مریم القاء کرده است و من همان را که خود عیسی گفته است درباره وی می گویم. پس آنگاه این علماء در اجتماع مردم ظاهر شدند و هریک عقیده خود را درباره حضرت مسیح گفتند و از اینجا مسیحیان به پیروی از این سه عالم سه گروه شدند و یک گروه گفتند:

ص: ۲۳

عیسی خداست و گروه دیگر گفتند: پسر خداست و گروه سوم گفتند:

بنده خدا و روح و کلمه او است که به مریم القاء کرده است...» (تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۹).

اگر این داستان را معتبر بدانیم از آن معلوم می شود فقط دو گروه از پیروان حضرت عیسی (ع) درباره او غلوّ کرده اند، نه همه آنان و علت این غلوّ استدلال جاهلانه دو نفر از علمای دینی بنی اسرائیل بوده است که خود آن دو عالم و مردم چون به حضرت مسیح عشق و علاقه داشتند و زمینه ذهنی آنان آماده بود آن را پذیرفتند . پس باید گفت: علت غلوّ این دو گروه درباره حضرت عیسی (ع) جهل و عشق بوده است که قرآن کریم از آنان خواسته است از اسارت جهل و عشق بیرون آیند و به حکم عقل برگردند، مانند آن عالم دیگر اسرائیلی که به حکم عقلش غلوّ را نپذیرفت و گفت : حضرت عیسی نه خداست و نه پسر خدا بلکه بنده خدا و روح کلمه اوست که به مریم القاء کرده است.

### غلوّ درباره ابو حنیفه

همانطور که عشق و جهل سبب شد که پیروان حضرت عیسی (ع) درباره او غلوّ کنند، همین عشق و جهل پیروان بسیاری از شخصیت های دیگر را نیز برانگیخت تا درباره پیشوایان خود غلوّ کنند و درباره آنان فضائلی را جعل نمایند و از جمله

پیروان فقه حنفی درباره ابو حنیفه صاحب این مکتب فقهی به طور شگفت آوری غلو کرده و فضائلی را برای او جعل کرده‌اند تا آنجا که او را از انبیاء نیز بالاتر برده و مثلاً درباره او نوشته‌اند:

«از کرامات ابو حنیفه<sup>۱</sup> یکی این بود که جناب خضر (ع) تا پنج سال هر

ص: ۲۴

روز صبح به محضر ابو حنیفه می آمد و احکام اسلام را از او می آموخت، پس آنگاه که ابو حنیفه از دنیا رفت، حضرت خضر (ع) با خدا مناجات کرد و گفت: خدایا اگر من نزد تو منزلت دارم به ابو حنیفه اذن بده که از قبرش هر روز صبح به من درس بدهد تا شرع محمّد (ص) را به طور کامل از او بیاموزم. خدا درخواست خضر را پذیرفت و ابو حنیفه را در قبر زنده کرد و خضر مدت بیست و پنج سال دیگر هر روز صبح نزد قبر ابو حنیفه حاضر می شد و شرع اسلام را از او می آموخت. پس آنگاه که جناب خضر (ع) درس خود را تکمیل کرد، خدا به او وحی کرد که آنچه را از ابو حنیفه آموختی به قشیری تعلیم کن...» (الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۹۹).

تذکر

اگر عبد عالمی که در سوره کهف ذکر شده و موسی مأمور شد از او علم بیاموزد حضرت خضر (ع) باشد و اگر موسی همان کلیم الله باشد که از پیغمبران اولو العزم است چنانکه اکثر مفسرین گفته‌اند (مجمع البیان، ج

ص: ۲۵

۳، ص ۴۸۰). در این صورت باید گفت: مقام ابو حنیفه دو درجه از حضرت موسی (ع) پیغمبر بزرگ خدا بالاتر بوده است زیرا حضرت خضر (ع) در علومی که به حضرت موسی آموخت یک درجه از موسی بالاتر بوده و ابو حنیفه نیز در علومی که در مدت سی سال به خضر آموخت یک درجه از خضر بالاتر بوده است و در نتیجه ابو حنیفه از نظر مقام علمی دو درجه از حضرت موسی (ع) بالاتر بوده است! ببینید غلو در فضائل به کجا رسیده است!؟

ضمناً اگر قرار بود خدا ابو حنیفه را زنده کند که خضر از او علم بیاموزد چرا او را به مدت بیست و پنج سال در قبر زندانی کرد و به خضر گفت: برو سر قبر ابو حنیفه و از او علم بیاموز؟! خدا با ابو حنیفه چه دشمنی داشت که او را از برگشتن به فضای آزاد دنیا محروم کرد و در قبر محبوسش نمود؟!

<sup>۱</sup> (۱). ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی (بضم زاء و فتح طاء) بن ماه. به قولی زوطی جدّ او از-- اهل کابل بوده است که هنگام فتح کابل به دست مسلمانان اسیر شد و بنده مردی از بنی تیم بود که بعداً آزاد گشت و پدرش ثابت تاریخ روشنی ندارد. محل ولادت ابو حنیفه نیز معلوم نیست که ترمذ بوده است یا نسا، یا ابنار، یا کوفه (الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص 281 و 282).

علاقه‌مندان ابو حنیفه او را امام اعظم می نامند و از قول امام شافعی نقل می کنند که گفته است: «مردم در فقه عیال ابو حنیفه هستند» و از ابن المبارک نقل می کنند که گفته است:

« ابو حنیفه فقیه ترین مردم است» ابو حنیفه در سال هشتاد هجری متولد شده و در سال صد و پنجاه هجری قمری وفات یافته است (تذکره الحفاظ از ذهبی، ج 1، ص 168).

ابو حنیفه در فقه به روایات چندان توجهی نداشته و بیشتر به اعتبارات عقلی و قیاس و استحسان اعتماد می کرده است. او استاد قاضی ابو یوسف است که مقرب درگاه هارون الرشید بود و کتاب معروف «الخراج» را برای او تألیف کرد و از کمک‌های مالی خلیفه هارون بهره‌مند می شد.

خطیب بغدادی به چند واسطه از محمد بن یزید و او از سلیمان بن قیس و او از ابو المعلی و او از ابان بن ابی عیاش و او از انس از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود:

«سیّاتی من بعدی رجل یقال له النّعمان بن ثابت و یکنّی ابو حنیفه لیحییّن دین اللّٰه و سنّتی علی یدیه» (تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۸۹).

یعنی در آینده بعد از من مردی خواهد آمد که نامش نعمان بن ثابت و کنیه اش ابو حنیفه است بدون تردید دین خدا و سنّت من به دست او زنده خواهد شد.

خطیب می‌گوید: این حدیث، باطل و جعلی است و محمّد بن یزید متروک الحدیث و سلیمان بن قیس و ابو المعلی هر دو مجهولند و ابان بن

ص: ۲۶

ابی عیاش متهم به دروغگویی است.<sup>۲</sup>

این راویان از قول پیغمبر خدا (ص) درباره امام جعفر صادق (ع) که معاصر ابو حنیفه بوده است نقل نکرده‌اند که فرموده باشد در آینده دین خدا و سنّت من به دست مردی از ذریه من که نامش جعفر بن محمّد و کنیه اش ابو عبد اللّٰه است زنده خواهد شد بلکه به عکس همفکران آنان از قول امام جعفر صادق (ع) نقل کرده‌اند که از زنده شدن سنّت جدّش پیغمبر به دست ابو حنیفه سخن گفته و او را رهبر ربّانیون خوانده است:

اینان از قول ابو البختری آورده‌اند که گفته است:

«ابو حنیفه بر جعفر بن محمد (ع) وارد شد پس آنگاه که نظر آن حضرت بر ابو حنیفه افتاد فرمود : گویا می‌بینم که تو سنّت جدّم را پس از فرسودگی زنده می‌کنی و تو پناهگاه هر غم‌زده و فریادرس هر غصّه‌داری خواهی بود مردم متحیر به وسیله تو سالک راه خواهند شد و هدایت خواهند یافت و خدا تو را کمک می‌کند و توفیق می‌دهد تا ربّانیون را در راه هدایت رهسپار سازی» (الغدیر، ج ۵، ص ۲۴۰، چاپ نجف).

این ابو البختری راوی این حدیث همان وهب بن وهب است که رجال شناسان درباره او گفته‌اند: ابو البختری دروغ‌گوترین خلق خداست و بعضی از اخبار او در کافی کلینی نیز آمده است.

<sup>۲</sup> (۱). باید دانست ابان بن ابی عیاش از عامه است که رجال‌شناسان عامه از قبیل ذهی در میزان الاعتدال و ابن حجر عسقلانی در تّحذیب التّهذیب او را متّهم به ضعف و کذب عمدی کرده‌اند ولی متّهم به تشییع نکرده‌اند. این ابان راوی منحصربه‌فرد کتاب سلیم بن قیس هلالی است و حدیث معروف که می‌گوید: زکاة اوساخ و چرک‌های دست‌های مردم است از طریق او وارد روایات شیعه شده است که در اصول کافی جلد ۱، ص ۵۳۹ و روضه کافی، ص ۶۳ و تّحذیب شیخ طوسی چاپ نجف ج ۴، ص ۱۲۶ درج شده است که ما آن را مردود می‌دانیم.

به قول ذهی، ابان بن ابی عیاش بعد از سال ۴۰ (احتمالاً ۱۴۰ باشد نه ۴۰) یعنی ده سال قبل از ابو حنیفه وفات کرده است (میزان الاعتدال، ۱/۱۴۱).

تو گویی امام جعفر صادق (ع) خود مشغول زنده کردن سنت جدش پیغمبر نیست و چشم امیدش فقط به ابو حنیفه است که در آینده، اسلام و سنت پیغمبر اکرم (ص) را زنده کند و به فریاد بیچارگان در مانده و غمزدگان بی پناه برسد!

### ابو حنیفه در دامن امام صادق (ع)

بعضی از طرفداران ابو حنیفه احتمالا برای جلب توجه شیعه داستان دیگری ساخته و گفته‌اند، هنگامی که پدر ابو حنیفه فوت شد، ابو حنیفه طفل صغیری بود و امام جعفر صادق (ع) مادر ابو حنیفه را به همسری گرفت و ابو حنیفه در دامن امام بزرگ شد و علوم خود را از وی گرفت.

حالا چگونه ممکن است ابو حنیفه طفل صغیر باشد و در دامن امام صادق (ع) بزرگ شود در حالی که او سه سال از امام صادق (ع) بزرگ تر است، زیرا تولد ابو حنیفه سال هشتاد هجری است و تولد امام صادق (ع) سال هشتاد و سه یعنی سه سال بعد از تولد ابو حنیفه؟! در هر حال این چیزی است که گفته و نوشته اند (الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۱، ص ۲۹۳).

ضمنا آنان که درباره ابو حنیفه جعل فضائل کرده‌اند قبلا توافق نکرده‌اند تا سخنانشان هم‌آهنگ باشد، چون بعضی از آنان ابو حنیفه را معلّم خضر می دانند که در اینصورت از پیغمبران بالاتر است و نیازی ندارد که علومش را از امام صادق (ع) بگیرد در حالی که بعضی او را تربیت شده دامن امام صادق (ع) شمرده‌اند که علومش را از آن حضرت گرفته است!

### چند فضیلت دیگر

اینک به چند فضیلت دیگر که برای ابو حنیفه ساخته‌اند فهرست وار

اشاره می‌کنیم:

۱. گفته‌اند: حضرت مسیح وقتی که برمی‌گردد از ابو حنیفه تقلید می‌کند و به مذهب او حکم و داوری می‌نماید!
۲. گفته‌اند: ابو حنیفه در هر شب دو رکعت نماز می‌خواند که در هر رکعتی همه قرآن را می‌خواند!
۳. گفته‌اند: ابو حنیفه چهل سال در شب نخوابید و نماز صبح را با وضوی نماز عشاء خواند!
۴. گفته‌اند: یک گوسفند گم شده بود، ابو حنیفه پرسید: یک گوسفند چند سال عمر می‌کند؟ گفتند: ده سال، ابو حنیفه، ده سال گوشت نخورد که مبادا گوشت آن گوسفند گم‌شده باشد و صاحبش راضی نباشد!
۵. گفته‌اند: ابو حنیفه در یک محل هفتاد هزار بار به طور متوالی قرآن را ختم کرد. یعنی تا هفتاد هزار بار قرآن را ختم نکرد از جای برخاست! (الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۱، ص ۲۹۹).

باید دانست که اگر ابو حنیفه هر ختم قرآن را در مدّت یک ساعت بخواند باید حدود هشت سال تمام نخوابد و نخورد و با کسی سخن نگوید و از درس و بحث و فتوا دادن و کسب و کار خودداری کند و در این مدت فقط قرآن بخواند . البته این صرف فرض است که در هر ساعت یک ختم قرآن خوانده شود وگرنه هر ختم قرآن اگر خیلی با شتاب خوانده شود، حداقل ده ساعت وقت لازم دارد و در این صورت باید ابو حنیفه حدود هشتاد سال بدون خور و خواب و کارهای دیگر به طور متوالی شب و روز قرآن بخواند، در حالی که همه عمر ابو حنیفه هفتاد سال بوده است!

ببینید غلوّ در فضائل چگونه چشم بصیرت مریدان دلباخته را کور می کند؟!

۶. گفته اند: خداوند در تورات صفات ابو حنیفه را ذکر کرده و بشارت

ص: ۲۹

داده است که در آینده چنین شخصیت عظیمی به وجود خواهد آمد.

۷. گفته اند: خداوند به ابو حنیفه خطاب کرد و گفت: من تو را و همه کسانی را که تا روز قیامت بر مذهب تو خواهند بود مشمول غفران و بخشش خود قرار داده ام.

۸. گفته اند: پیغمبر اسلام (ص) بر داود پیغمبر غبطه برد که در امت او لقمان حکیم بود و در امت اسلام نیست . از اینرو جبرئیل نازل شد و پیغمبر اسلام را بشارت داد که در امت اسلام ابو حنیفه به وجود خواهد آمد که حکمت او از حکمت لقمان برتر است (الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۱، ص ۲۹۳).

در اینجا سؤالی پیش می آید که: جناب لقمان در عصر حضرت داود (ع) بود و او را یاری می داد و از حکمت خود بهره مند می ساخت و غبطه و تأسف پیغمبر اسلام در نقل مزبور از این است که چرا مثل لقمانی در عصر او نیست و لا بد مقصود خود لقمان است نه علم و حکمت او زیرا علم و حکمت لقمان و بیش از آن را خدا به پیغمبر اسلام آموخته است. حالا اگر خدا بخواهد غبطه و تأسف رسول اکرم را بر طرف کند باید ابو حنیفه را در عصر آن حضرت خلق کند تا پیشوای اسلام از رؤیت او بهره مند شود! نه اینکه هفتاد سال بعد از رحلت پیغمبر اسلام ابو حنیفه را به دنیا آورد.

آیا خدا درست به غبطه و آرزوی پیغمبر اسلام توجه نکرده و در اینجا دچار غفلت شده است که ابو حنیفه را با چند دهه تأخیر در سال هشتاد هجری به دنیا آورده است؟!

باید گفت: فضیلت سازان تحت تأثیر عشق و جهل نتوانسته اند درست ببینند و برای امام خود عالمانه فضیلت بسازند تا مورد اعتراض واقع نشوند و این اثر طبیعی عشق افراطی به امام و پیشواست که عقل را فلج می کند و جهل را حاکم می سازد، به طوری که مرید دلباخته نمی فهمد در مدح مرادش چه می گوید.

ص: ۳۰

غلوّ در مدّت ابو حنیفه

تنها عاشقان ابو حنیفه در مدح او غلو نکرده اند بلکه بدخواهان او نیز در مذمت او غلو کرده و از حد اعتدال خارج شده‌اند. مخالفان او:

۱. گفته‌اند: ابو حنیفه زندیق است و از جاده دین خارج شده و عقیده‌اش فاسد است.
  ۲. گفته‌اند: ابو حنیفه مخالف کتاب و سنت است و ایمان ندارد.
  ۳. گفته‌اند: ابو حنیفه دو دفعه کافر شده و از کفر توبه‌اش داده‌اند.
  ۴. گفته‌اند: هیچ مولودی شرس برای اسلام به اندازه شرّ ابو حنیفه نبوده است.
  ۵. گفته‌اند: اگر ابو حنیفه با شمشیر بر ضدّ اسلام قیام می‌کرد فساد و زیانش کمتر بود از فساد و زیانی که از راه افکار و مذهب و فتوای او در اسلام به وجود آمده است (الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۹۹، ۳۰۰).
- این غلو و زیاده‌روی که دوستان و دشمنان ابو حنیفه در مدح و مذمت او کرده‌اند کار را بر محقق بی طرف مشکل می‌کند و یک پژوهشگر بی غرض خیلی باید زحمت بکشد تا بداند انگیزه این همه مدح همراه با غلو چیست و علت این همه مذمت تا سرحدّ افراط کدام است و شخصیت واقعی ابو حنیفه چگونه شخصیتی است؟

## غلو درباره مالک

پیروان مالک بن انس<sup>۳</sup> نیز برای اینکه از قافله عقب نمانند فضائلی را

ص: ۳۱

در حدّ غلو درباره امام خود برشمرده‌اند و مثلاً گفته‌اند:

۱. مالک بن انس سه سال در شکم مادرش مانده است! (مقدمه تنویر الحوالمک، ص ۳).

حالاً این چگونه فضیلتی است که طفلی سه سال در شکم مادر بماند؟ نمی‌دانیم.

۲. و گفته‌اند: مالک بن انس هر شب پیغمبر خدا را در خواب می‌دید!

<sup>۳</sup> (۱). مالک بن انس الاصبیحی پیشوای فقه مالکی فقیه مدینه به قول ذهبی سال نود و سه هجری متولد شده و در سال صد و هفتاد و نه در هشتاد و شش سالگی وفات یافته است. او در زمانی مورد توجه خلفای بنی عباس واقع شد تا آنجا که گفته‌اند در سال صد و چهل و هشت در ایام حج در اجتماعات مردم از طرف حکومت منادی ندا می‌کرد که هیچ فقیهی حق -- فتوی دادن ندارد جز مالک و عبد العزیز بن الماحشون و گفته‌اند: هارون الرشید به اتفاق قاضی خود ابو یوسف به حضور مالک رفت و مالک به قاضی خلیفه توجهی نکرد و حتی پاسخ سؤالات او را نداد و گفت: من به سخن باطل جواب نمی‌دهم (تذکره الحفاظ از ذهبی، ج ۱، ص ۲۰۷ تا ۲۱۳).

کتاب موطأ از مالک است که گفته‌اند: پانصد حدیث دارد و آن را در مدت چهل سال از بین صد هزار حدیث انتخاب و تألیف کرده است (مقدمه تنویر الحوالمک از جلال سیوطی، ص ۶).

گفته‌اند: هارون الرشید به اتفاق دو پسرش امین و مأمون به مدینه سفر کردند تا کتاب موطأ مالک را از خودش استماع کنند و آن را از او روایت نمایند. و گفته‌اند: اصل نسخه موطأ که هارون آن را از مالک استماع کرده بود در خزانه مصرین بوده است و صلاح الدین ایوبی سفری به اسکندریه رفت تا موطأ ما لک را از روی نسخه هارونی از ابن طاهر استماع کند (تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۲۹۴).



۳. و گفته‌اند: مالک بن انس حجتی از حجت‌های خدا بر خلقش بوده است (مقدمه تنویر الحوالک، ص ۳).

۴. و گفته‌اند: در روی زمین بعد از کتاب خدا، کتابی صحیح تر از کتاب مؤطاً مالک نیست! (مقدمه تنویر الحوالک، ص ۷).

این احتمال وجود دارد که دستگاه خلافت عباسی در ترویج یا جعل فضائل برای امام مالک سهمی داشته باشد زیرا اینکه هارون با دو پسرش امین و مأمون از بغداد حرکت می کنند و به مدینه می روند تا کتاب مؤطاً مالک را از مؤلفش استماع کنند و آن را روایت نمایند (تاریخ الخلفاء، ص ۲۹۴)، این نمی تواند عملی صددرصد عبادی و به قصد قربت باشد، بلکه کاملاً طبیعی است که بخواهند از امام مالک یک شخصیت الهی و

ص: ۳۲

قدیس بسازند و بگویند: آن امامی که مرجع دینی است و باید به فتوای او عمل کرد، مالک بن انس است، نه موسی بن جعفر (ع).

اگر توجه کنیم در همان زمان که هارون از بغداد به مدینه می آید تا مدتی بماند و خود و فرزندان کتاب مالک را از او استماع کنند. در همان زمان با کمال بی رحمی و قساوت امام موسی بن جعفر (ع) وارث علم پیغمبر را از وطنش مدینه جدا می کند و سال ها او را در تبعید و زندان نگاه می دارد و سرانجام مسمومش می سازد. اگر به این مطلب توجه کنیم می توانیم ببینیم همانطور که بازداشت و تبعید و زندان کردن موسی بن جعفر (ع) به قصد قربت نبوده است، تجلیل از مالک بن انس نیز به قصد قربت نبوده و هدف سیاسی در کار بوده است و در اینصورت این احتمال را نمی توان نفی کرد که دستگاه خلافت در ترویج و جعل فضائل برای امام مالک سهمی داشته باشد و رشد شخصیت دینی مالک تا حدودی موهون توجه و عنایت خاص خلفای عباسی به حساب آید.

### غلو در باره شافعی

پیروان شافعی پیشوای فرقه شافعیّه نیز در مدح پیشوا و امام خود از غلو و زیاده روی خودداری نکرده و از فرقه های دیگر عقب نمانده‌اند.

عاشقان امام شافعی<sup>۴</sup> گفته‌اند:

<sup>۴</sup> (۱). محمد بن ادریس شافعی که جدّ سومش شافع و جدّ هشتمش مطلب برادر هاشم بن عبد مناف است در جدّ نهمش عبد مناف نسبش به نسب رسول اللّه (ص) متصل می‌شود و از اینرو او خود را و همه نسل مطلب را از ذوی القربی و اهل بیت رسول خدا (ص) می‌داند. شافعی در سال صد و پنجاه هجری در غزه متولد شد و در سال دویست و چهار در مصر پس از پنج سال اقامت در مصر وفات یافت (تذکره الحقاظ، ج ۱، ص ۳۶۱ به بعد). شافعی می‌گوید: آل محمد (ص) که خمس برای آنان به جای صدقه مقرر شده همه بنی هاشم و همه نسل مطلب که برادر هاشم است هستند (کتاب الامّ از شافعی، جزء دوم، ص ۸۱) بنابراین خود شافعی که جدّ هشتم او مطلب برادر هاشم است از آل محمد (ص) خواهد بود. - شافعی به داشتن محبت به آل رسول اللّه (ص) معروف است که طبعاً حضرت علی (ع) در صف مقدم آل رسول است. این اشعار از شافعی است که درباره محبت آل رسول (ص) سروده است:

و اهتف بساکن خیفها و التاهض

یا راکبا قف بالمحصّب من منی

## ۱۳۲۹۹ غلو درآمدی برافکار و عقاید غالیان در دین ؛ ص ۳۳

۱. اسماعیل مزنی شاگرد شافعی رسول خدا را در خواب دید و از آن حضرت درباره شافعی پرسید . آن حضرت فرمود: هرکس طالب محبت من است و سنت مرا می خواهد باید از محمد بن ادریس شافعی مطلبی پیروی کند که شافعی از من است و من از او هستم.

۲. و گفته اند: احمد بن نصر پیغمبر خدا را در خواب دید و به آن حضرت گفت : یا رسول الله شما دستور می دهید که از چه کسی پیروی کنیم و به قول و مذهب او معتقد شویم؟ پیغمبر فرمود : از محمد بن ادریس شافعی پیروی کنید که او از من است و خداوند از شافعی و از همه اصحاب او و از کسانی که تا روز قیامت به مذهب او معتقد می شوند راضی و خشنود است.

۳. و گفته اند: احمد بن حسن تیریذی گفته است: من در روضه پیغمبر و در عالم رؤیا آن حضرت را دیدم و به وی ضمن سخنانی گفتم: درباره

رأی شافعی چه می فرماید؟ فرمود: پدرم به قربان پسر عمّ - شافعی - گردد که سنت مرا زنده کرد.

۴. و گفته اند: احمد بن حسن تیریذی رسول خدا (ص) را در خواب دید و به آن حضرت در مورد اختلاف ابو حنیفه و مالک و شافعی شکایت کرد و رسول اکرم (ص) فرمود: شافعی از من و به سوی من است (الغدیر، ج ۵، ص ۲۴۴).

فیضا کملتطم الفرات الفاض

سحرا اذا فاض الحجيج الى منى

فلیشهد التّقلان ابی رافضیّ

ان كان رفضا حبّ آل محمد

( روح المعانی آلوسی، جزء 25، ص 30)

یعنی ای شخص سوار، در منی آنجا که سنگ ریزه می زند توقف کن و در سحر که حاجیان به طرف منی حرکت می کنند مانند حرکت آب موج رودخانه، به ساکنان خیف منی و به قیام کنندگان خطاب کن و بگو: اگر محبت آل محمد (ص) به معنای رافضی بودن است پس باید حجّ و انس شهادت بدهند که من رافضی هستم. مقصود شافعی از آل محمد (ص) همه بنی هاشم و همه نسل مطلب جدّ هشتم شافعی که برادر هاشم است می باشد که طبق نظر شافعی خود او که از نسل مطلب است و همه خلفای عباسی که از بنی هاشم هستند و نیز حسن شاه مراکش و حسین شاه اردن که هاشمی هستند از آل محمد (ص) محسوب می شوند و شیخ طوسی و محقق نیز به استناد مرسله حماد بن عیسی و مرسله احمد بن محمد می گویند: آل محمد (ص) همه بنی هاشم هستند (خلاف شیخ، جلد 2، ص 353 و معتبر محقق، ص 294 و تحذیب شیخ، ج 4، ص 127 و 129).

° صالحی نجف آبادی، نعمت الله، غلو درآمدی برافکار و عقاید غالیان در دین، 1 جلد، کویر - تهران، چاپ: اول، 1384 ه. ش.

می‌بینید که عاشقان امام شافعی در نقل فضائل او چگونه غلو کرده اند! و به نظر می‌رسد این که این فضائل را از قول رسول خدا (ص) در عالم خواب نقل کرده اند برای این است که اگر کسی بخواهد منکر این فضائل بشود او را متهم کنند که مخالف قول پیغمبر است.

### غلو در مذمت شافعی

بدخواهان شافعی نیز در مذمت او غلو کرده و از راه اعتدال خارج شده و مثلاً درباره او گفته‌اند:

«ابو هریره ضمن حدیثی از قول رسول خدا (ص) نقل کرده است که فرمود: در آینده در امت من مردی خواهد آمد به نام محمد بن ادریس که فتنه او بر امت من از فتنه ابلیس زیانبارتر خواهد بود» (الغدیر، ج ۵، چاپ نجف، ص ۲۴۴).

علت این غلو در مذمت شافعی بغض بدخواهان او همراه با جهل آنان است، چنانکه غلو در فضائل شافعی ناشی از عشق دوستان او همراه با جهل آنان است.

ص: ۳۵

### غلو درباره احمد بن حنبل<sup>۶</sup>

پیروان احمد بن حنبل نیز از قافله عقب نمانده اند و برای بزرگ کردن امام خود فضائل زیادی تا سرحد غلو برای او ساخته‌اند. مریدان احمد بن حنبل در فضیلت او گفته‌اند:

۱. ابو بکر بن مکارم که مرد صالح و شایسته ای بود گفت: در یکی از سال‌ها چند روز قبل از ماه رمضان باران فراوانی آمد، آنگاه من در ماه رمضان شبی به خواب رفتم و در عالم خواب دیدم که گویا به عادت همیشگی خود به زیارت قبر امام احمد بن حنبل رفته‌ام، پس دیدم که قبر او به زمین چسبیده و بلندی آن به قدر ضخامت یک خشت یا دو خشت شده است، پیش خود گفتم: لا بد این فرورفتن قبر امام احمد بن حنبل به علت زیادی باران است. پس شنیدم احمد بن حنبل از قبر گفت: چنین نیست بلکه فرورفتن قبر از هیبت خداست چون خدای عز و جل به زیارت من آمد پس از خدا پرسیدم که چرا هر سال به زیارت من می‌آیی، خدا گفت: یا احمد چون تو کلام مرا نصرت کردی که کلام من باز می‌شود و در محراب‌ها تلاوت می‌گردد، از اینرو به زیارت تو می‌آیم. پس من

ص: ۳۶

<sup>۶</sup> (۱). احمد بن محمد بن حنبل شیبانی در سال صد و شصت و چهار هجری متولد شده و در سال دویست و چهل و یک وفات کرده است. او از سفیان بن عینیّه و هم‌ردیفانش حدیث شنیده و بخاری و مسلم و ابو داود از او حدیث شنیده‌اند (تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۴۳۱، ۴۳۲).

احمد بن حنبل روش اهل حدیث را پسندیده و مسلک اخباری دارد. او از کسانی است که قرآن را قلم می‌دانند و قبول ندارند مخلوق خداست و می‌گویند: قرآن کلام خداست ولی مخلوق خدا نیست و از اینرو متهم به شرك شده اند که هم خدا را قلم می‌دانند و هم قرآن را. مأمون الرشید در سال دویست و هجده هجری قائلان به این قول را و از جمله احمد بن حنبل را تحت فشار قرار داد و به سختی عذاب داد، مأمون به نایب خود در بغداد اسحاق بن ابراهیم فرمان داد قائلان به قدیم بودن قرآن را توبه دهد و اگر توبه نکند از فتوی دادن و نقل حدیث ممنوع شوند و حتی دستور قتل بعضی از آنان را داد. احمد بن حنبل و محمد بن سعد کاتب الواقدی و یحیی بن معین از کسانی هستند که در این راه عذاب‌های زیادی را تحمل کردند (تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۳۰۸ تا ۳۱۲).

شروع کردم قبر او را ببوسم و سپس گفتم: ای سید من سرّ این چیست که هیچ قبری را جز قبر تو نمی بوسند؟ به من گفت: ای پسرک من، این برای کرامت من نیست، بلکه برای کرامت رسول خداست، چون چند تار مو از موهای آن حضرت با من است. سپس امام احمد بن حنبل گفت:

هرکس مرا دوست می‌دارد در ماه رمضان به زیارت من می‌آید، این را دو دفعه گفت.

۲. و گفته‌اند: ابو بکر بن انزویه رسول خدا (ص) را در خواب دید در حالی که احمد بن حنبل در کنار او بود، به آن حضرت گفت: یا رسول الله این کیست؟ فرمود: این احمد است که به حقیقت ولیّ خدا و ولیّ رسول الله (ص) است و هزار دینار برای ترویج حدیث انفاق کرده است. آنگاه فرمود: کسی که احمد را زیارت کند، خدا گنااهش را می بخشد و هرکس با احمد دشمنی کند با من دشمنی کرده و هرکس با من دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

۳. و گفته‌اند: یکی از پیشینیان نقل کرده است که پیرزنی عابد در نزد ما بود که پنجاه سال بود فقط عبادت می کرد، پس ناگهان صبح کرد در حالی که وحشت زده بود و علت وحشت خود را چنین بیان کرد و گفت: من فردی از جن را در خواب دیدم او به من گفت: طائفه جنّ استراق سمع کرده و شنیده اند که ملائکه به یکدیگر تسلیت می گفتند که مرد صالحی به نام احمد بن حنبل وفات کرده است و قبرش در فلان جا قرار دارد. هرکس در مجاورت قبر او باشد خدا او را می‌آمرزد و تو اگر می توانی هنگام وفاتت نزد او باشی چنین کن و یک شب بعد از آن وفات خواهی کرد. راوی قصه می‌گوید: این زن عابد در همان زمان که آن جن در خواب به وی گفته بود وفات کرد و ما دانستیم که خواب زن عابد حق بوده است (الغدیر، جلد ۵، چاپ تهران، ص ۱۹۹ تا ۲۰۱).

می‌بینید که مریدان دلباخته احمد بن حنبل ناچار شده‌اند برای اثبات

ص: ۳۷

قداست قبر او از زبان پیرزن عابدی که هرگز خدا او را خلق نکرده است یک فرد جنّ را در خواب ببینند و آن جنّ از راه استراق سمع از قول ملائکه چیزی را درباره احمد بن حنبل نقل کند که هرگز ملائکه آن را نگفته‌اند.

غلوّ درباره عبد الله بن زبیر

مریدان دلباخته عبد الله بن زبیر<sup>۷</sup> برای او فضائلی تا سرحدّ غلوّ ساخته‌اند و از جمله عمر بن قیس گفته است:

<sup>۷</sup> (۱). عبد الله بن زبیر العوّام، مادرش اسماء، دختر ابو بکر است. او در سال اول یا دوم هجری متولد شد و در سال هفتاد و سه در مکه در جنگ شدیدی به دست نیروهای حجاج بن یوسف کشته و به دار آویخته شد (تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۱، ۲۱۲).  
عبد الله بن زبیر از دشمنان حضرت علی (ع) و از آتش‌افروزان جنگ جمل بود و پدرش زبیر را که می‌خواست صحنه جنگ را ترک کند ملامت کرد. او به فرمان خاله‌اش عایشه، امام جماعت اردوی جمل شد. ابن زبیر بعد از حادثه کربلا ادعای خلافت کرد و با یزید مبارزه نمود و بعد از مرگ یزید بر حجاز و یمن و عراق و خراسان مسلط شد و پس از مرگ معاویه بن یزید بر شام و مصر نیز تسلط یافت و به عنوان امیر المؤمنین حدود نه سال حکومت کرد. ابن زبیر دشمنی خود را با حضرت علی (ع) گاهی به صورت دشنام دادن به آن حضرت در خطبه‌های خود آشکار می‌کرد (رجال مامقان، ج ۲، ص ۱۸۲) و حتی انحراف زبیر پدرش نیز تحت تأثیر تبلیغات ابن زبیر بود. در نصح البلاغه کلمات قصار آمده است که حضرت علی (ع) فرمود: «زبیر از ما اهل بیت بود و با ما دوستی می‌کرد تا آن وقت که پسر شومش عبد الله رشد کرد و پدرش را منحرف ساخت» (نصح البلاغه فیض حکمت، ص ۴۴۴).

عبد الله بن زبیر، صد غلام داشت که هر کدام به زبانی سخن می گفتند و عبد الله بن زبیر با هر یک از این صد غلام به زبان خودش سخن می گفت یعنی ابن زبیر صد زبان می دانست (تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۲۱۳).

آنان که این فضیلت را برای عبد الله زبیر ساخته اند فکر نکرده اند که چگونه ممکن است او صد غلام فرمانبر داشته باشد؟ و چگونه ممکن است این صد غلام از صد منطقه جنگی مختلف که زبان های گوناگونی داشته اند اسیر شده باشند؟ و فکر نکرده اند که عبد الله زبیر این صد زبان

ص: ۳۸

را کی آموخت و از چه کسانی آموخت و در آن زمان که افراد باسواد خیلی کم بودند و افراد معدودی فقط به زبان عربی خواندن و نوشتن را می آموختند چگونه برای ابن زبیر میسر شد که صد زبان بیاموزد؟

طرفداران ابن زبیر فقط خواسته اند در مدح او تا سرحدّ غلوّ پیش بروند ! حالا این فضیلت را چه کسی ساخته است؟ ممکن است ناقل این قصه یعنی عمر بن قیس که قاضی مکه بوده و تا قریب به سال صد و شصت هجری زنده مانده است جعل کرده باشد زیرا او در نزد رجال شناسان متهم به دروغگویی است احمد بن حنبل گفته است : احادیث او باطل است و یحیی بن معین گفته است عمر بن قیس قابل اعتماد نیست و بخاری گفته است : او منکر الحدیث است (میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۱۸، ۲۱۹).

یک نکته

عاشقان عبد الله زبیر در این فضیلت او را از پیغمبر خدا بالاتر برده اند زیرا کسانی که خواسته اند رسول اکرم (ص) را عالم به زبان های مختلف معرفی کنند از هفتاد و چند زبان بالاتر نرفته اند. آنان حدیث بی اعتباری را در این باره بدین صورت نقل کرده اند:

«راوی حدیث می گوید: به امام محمد تقی (ع) گفتم: یابن رسول الله چرا رسول خدا را «امّی» خوانده اند؟ فرمود: مردم چه می گویند؟ گفتم:

می گویند: چون رسول خدا (ص) نوشتن نمی دانست او را «امّی» می گفتند، فرمود: دروغ می گویند لعنت خدا بر آنان باد. چگونه ممکن است چنین باشد در حالی که خدا در کتاب خود فرموده است: **«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»** (سوره جمعه، آیه ۲).

«یعنی خدا در «امّیین» رسولی را از خودشان فرستاد تا آیات او را بر

ص: ۳۹

آنان تلاوت کند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد».

---

عبد الله بن زبیر با این سوابق ننگین به عنوان خلیفه پیغمبر که خلافت او مشروع است، شناخته شده و از عبادت و ریاضت او سخن ها گفته اند! (تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 213، 211).

چگونه ممکن است رسول خدا چیزی را که نمی داند به مردم تعلیم دهد؟! به خدا قسم رسول خدا به هفتاد و دو یا هفتاد و سه زبان می خواند و می نوشت و اینکه آن حضرت را «امّی» گفته اند برای اینست که اهل مکّه بوده است و نام مکّه امّ القری است چنانکه خدا فرموده است: «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا» (انعام، آیه ۹۲) (بصائر الدّرجات طبع تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۴۵، حدیث ۱).

این حدیث که به نظر می رسد محصول عشق افراطی است دارای چند نقطه ضعف است:

اول اینکه سندش معتبر نیست و از اینرو نمی تواند چیزی را ثابت کند.

دوم اینکه ظاهراً تصوّر کرده اند کلمه «الکتاب» به معنای کتابت یعنی نوشتن است و یعلّمهم الکتاب معنایش اینست که پیغمبر نوشتن را به مردم می آموزد. از اینرو گفته اند: چگونه رسول خدا چیزی را که نمی داند - یعنی نوشتن را - می تواند تعلیم دهد؟ در حالی که کتاب به معنای نوشتن نیست بلکه به معنای ما انزل الله است که پیغمبر خدا محتوای آن را به مردم می آموزد نه نوشتن آن را.

سوم اینکه در این حدیث آمده است: «رسول خدا را از این جهت امّی گفتند که اهل امّ القری بوده است» صحیح نیست زیرا:

اولاً کلمه «امّی» بر غیر اهل مکّه نیز اطلاق شده است چنانکه در سوره آل عمران آیه ۲۰ آمده است: «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ؟» یعنی بگو به اهل کتاب - یهود و نصاری - و به امّیین یعنی اعراب غیر اهل کتاب: آیا تسلیم خدا شده اید؟

چنانکه معلوم است در این آیه کلمه «امّی» بر غیر اهل کتاب اطلاق شده است چه اهل مکّه باشند و چه نباشند.

ص: ۴۰

و ثانیاً اگر کسی منسوب به امّ القری باشد باید به او قروی گفته شود نه امّی زیرا قاعده اینست که در نسبت به مضاف و مضاف الیه به مضاف الیه نسبت داده می شود نه به مضاف خصوصاً آنجا که مضاف کلمه اب یا امّ یا ابن یا بنت باشد چنانکه در نسبت به ابو حنیفه می گویند: حنفی و در نسبت به ابو طالب می گویند: طالبی.

چهارم اینکه راویان این حدیث می خواهند بگویند: خدا به صورت اعجاز هفتاد و چند زبان به پیغمبرش آموخت. حالا سؤال می شود:

چرا خدا فقط هفتاد و چند زبان به پیغمبرش آموخت و بقیّه زبان ها را نیاموخت؟ در دنیا صدها نوع زبان وجود دارد و تنها در هندوستان بیش از صد زبان هست اگر قرار است خدا به وجه اعجاز خواندن و نوشتن به زبان های گوناگون را به پیغمبرش بیاموزد چرا فقط هفتاد و چند زبان آموخت و از آموختن بیشتر زبان ها بخل کرد؟ شاید مخترع حدیث نامبرده خیال می کرده است هفتاد و چند زبان بیشتر در دنیا وجود ندارد.

پنجم اینکه این قول که رسول خدا (ص) بعد از نبوت خواندن و نوشتن می دانسته است قول مرجوح و ضعیفی است که محققان آن را نفی می کنند، استاد شهید مطهری در رساله کم حجم و پرمحتوای «پیامبر امّی» به استناد دلیل های قانع کننده ای نظر خود را بیان کرده و فرموده است:

«پیغمبر (ص) قبل و بعد از نبوت نمی خوانده و نمی نوشته است» (رساله پیامبر امّی ص ۱۲) و نیز فرموده است:

«... از مجموع قرائن معلوم می شود رسول اکرم (ص) در دوره رسالت نیز نه خوانده و نه نوشته است» (پیامبر امّی، ص ۱۸).

و نیز فرموده است:

«در تاریخ زندگی رسول اکرم (ص) جریان هایی پیش آمده که روشن می کند آن حضرت حتّی در دوران مدینه نه می خوانده و نه می نوشته

ص: ۴۱

است» (پیامبر امّی، ص ۳۰).

ما نظر شهید مطهری را تأیید می کنیم و می گوئیم: بعضی از روایات که می گوید: رسول خدا (ص) به چند زبان می خوانده و می نوشته است محصول عشق مفرطی است که بعضی از افراد به آن حضرت داشته اند که خواسته اند مقامش را به خیال خود بالا ببرند و برای اینکه گفته آنان را مردم قبول کنند آن را نسبت به ائمه (ع) داده اند ولی اینان نظرشان به اندازه مریدان عبد الله زبیر بلند نبوده است که اگر آگاهی پیغمبر اکرم را به همه زبان های دنیا ثابت نمی کنند اقلاً آگاهی به صد زبان را برای او ثابت کنند و از اینرو به هفتاد و چند زبان قناعت کرده اند در حالی که دلباختگان ابن زبیر احاطه به صد زبان را برای او اثبات کرده اند!

### یک احتمال

احتمال دارد کسانی تصور کرده اند که اگر رسول خدا (ص) بعد از رسالت نخواند و ننویسد برای آن حضرت نقص است از اینرو به قصد قربت حدیث سابق را اختراع کرده اند که ثابت کنند پیغمبر اکرم (ص) به هفتاد و چند زبان می نوشته و می خوانده است تا آن نقص خیالی لازم نیاید ولی این یک توهم سطحی بیش نیست که کسی خیال کند نوشتن و نخواندن رسول خدا (ص) بعد از رسالت نقص است.

### طرفه حدیث

ولی طرفه حدیثی که موجب تعجب است اینست که کسی تصور کند نخواندن و نوشتن پیغمبر خدا قبل از نبوت نقص است و بخواهد ثابت کند که آن حضرت قبل از نبوت خواندن و نوشتن می دانسته است تا این نقص لازم نیاید. چنانکه دکتر سید عبد اللطیف هندی رئیس آکادمی اسلامی حیدرآباد در یک کنفرانس اسلامی در هند ضمن سخنرانی

مبسوطی به خیال خود ثابت کرده است که پیغمبر اسلام (ص) حتی قبل از نبوت سواد خواندن و نوشتن داشته است! او می‌گوید: «طبق آیه ۱۶۳ از سوره آل ع مران پیغمبر خدا وظیفه داشته است قرآن را به پیروانش تعلیم دهد و حداقل شایستگی برای کسی که بخواهد کتابی به دیگران تعلیم دهد اینست که بتواند قلم را به کار بندد یا دست کم آنچه را با قلم نوشته شده است بتواند بخواند» (پیامبر امّی، از شهید مطهری، ص ۶۲).

همین گفته‌های دکتر نامبرده سبب شد که شهید مطهری رساله کم حجم و پرارزش «پیامبر امّی» را بنویسد و ثابت کند که پیغمبر اسلام (ص) قبل و بعد از نبوت نه می‌خوانده و نه می‌نوشته است تا دکتر نامبرده و افرادی مثل او خیال نکنند نخواندن و نوشتن آن حضرت نقص است بلکه بدانند که دلیل کمال است.

### غلو در باره خلفا

خطیب بغدادی از طریق عبد الرحمن بن عقیان از محمد بن مجیب الصائغ از امام جعفر صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا (ص) نقل کرده است که فرمود:

«لیلۀ اسری بی رأیت علی العرش مکتوبا : لا اله الا الله، ابو بکر الصدیق، عمر الفاروق، عثمان ذو النورین یقتل مظلوما» (تاریخ بغداد، جلد ۱۰، ص ۲۶۴).

یعنی شبی که به معراج رفتم دیدم بر عرش نوشته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» و در دنباله آن نام ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذو النورین و اینکه او مظلوم کشته می‌شود نوشته شده بود.

در نظر رجال شناسان عبد الرحمن بن عقیان و محمد بن مجیب الصائغ راویان حدیث مذکور هردو کذاب هستند (تاریخ بغداد ج ۱۰، ص ۲۶۵ و الغدیر ج ۵، ص ۲۷۹، چاپ نجف).

در اینجا توجه به چند نکته لازم است:

### نکته اول

این غلوئی که درباره سه خلیفه کرده و ثبت نام آنان را همراه با القابشان بر عرش خدا از قول رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند برای این بوده است که کسی در مشروعیت خلافت آنان تردید نداشته باشد.

### نکته دوم

اینکه از قتل عثمان و اینکه مظلوم کشته شده سخن گفته‌اند ولی از قتل خلیفه دوم چیزی نگفته‌اند برای اینست که درباره قتل عثمان و اینکه مظلوم کشته شد یا نه همیشه بحث بوده و حادثه جمل و صفین در همین رابطه به وجود آمده است،



مخترعان حدیث نامبرده خواسته اند از قول رسول اکرم ثبت مظلومیّت عثمان را بر عرش خدا اثبات کنند تا روشن شود که خدا به مظلومیّت خلیفه شهادت داده و آن را به قلم تکوین بر عرش نوشته است، پس نباید کسی در آن تردید کند.

### نکته سوّم

اینکه این حدیث را از قول امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده اند برای اینست که جماعت شیعه نیز وقتی آن را از رئیس مذهب خود می شنوند باور کند و دیگر نه درباره مشروعیت خلافت خلفا بحث و تردید کنند و نه درباره مظلومیّت عثمان شک نمایند.

### آب غیبی در ظرف طلایی برای ابو بکر

از طریق محمد بن زیاد از حدیث نقل کرده اند که گفت: «رسول خدا (ص) نماز فجر را با ما خواند، پس آنگاه که از نماز فارغ شد رو به ما کرد و گفت: ابو بکر صدیق کجاست؟ ابو بکر از آخر صفوف گفت: لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ یا رسول الله، فرمود: برای ابو بکر راه باز کنید یا ابا بکر نزدیک من بیا، تو

ص: ۴۴

در تکبیر اول نماز به من ملحق شدی؟ ابو بکر گفت: یا رسول الله من در صف اول بودم و با تکبیر شما تکبیر گفتم آنگاه که شما به قرائت حمد مشغول شدید من درباره وضوی خود دچار وسوسه شدم و به طرف درب مسجد رفتم - تا وضو بگیرم - ناگهان هاتفی مرا ندا کرد و گفت: جلو خود را بنگر من توجه کردم دیدم یک قده طلایی پر از آب است، آبی که از برف سفیدتر و از غسل شیرین تر و از کره نرم تر بود. بر روی آن قده دستمال سبزی بود که بر آن نوشته بود: لا اله الا الله، محمد رسول الله، الصّدیق ابو بکر، دستمال را از روی قده برداشتم و برای نماز وضوی شادابی گرفتم و دوباره دستمال را روی قده انداختم و در نماز به شما ملحق شدم، در حالی که شما در رکوع اول بودید پس نماز را با شما تمام کردم، رسول خدا فرمود: ای ابو بکر تو را مژده دهم: «آن کس که برای نماز تو آب وضو آورد جبرئیل بود و آن کس که برای تو دستمال آورد میکائیل بود و آن کس که زانوی مرا گرفت - که توقف کنم - تا تو به نماز ملحق شوی اسرافیل بود» (الغدیر ج ۵، ص ۲۷۹، چاپ نجف).

محمد بن زیاد راوی این قصه کذاب و وضاع است که به عقیده علامه امینی این قصه از مجعولات او است . در اینجا توجه به چند نکته لازم است:

### نکته اول

آبی که در این قصه توصیف شده که از برف سفیدتر و از غسل شیرین تر و از کره نرم تر بوده است، آبی مضاف است و باید گفت: به فتوای مخترع این حدیث، وضو با آب مضاف صحیح بوده است و نیز به فتوای او وضو در ظرف طلا جایز و صحیح بوده است و یا لاقول وضو با آب مضاف غیبی و در ظرف طلای غیبی صحیح بوده است.

ص: ۴۵

## نکته دوّم

اسلام دستور داده است که نماز جماعت خفیف خوانده شود که ضعیف ترین مردم نیز از آن نرنجد و حضرت علی (ع) به امرای بلاد دستور می دهد: «صلّوا بهم صلوة اضعفهم و لا تکنوا فتّانین» (نهج البلاغه، فیض نامه ۵۲) یعنی نماز جماعت را خفیف بخوانید که ضعیف ترین مردم بتوانند همراهی کنند و مردم را از نماز نرنجانید.

طبیعی است که رسول خدا (ص) به این دستور عمل می کند و از این قصّه معلوم می شود آن حضرت می خواسته به این حکم عمل کند ولی هنگامی که در رکوع اول بوده است اسرافیل زانوی وی را گرفته است تا برخلاف میل خود اجباراً توقف کند و رکوع را آنقدر طول بدهد تا ابو بکر با آب غیبی وضو بگیرد و به نماز جماعت ملحق شود! آیا اسرافیل این دستور اسلام را نمی دانسته است که باید نماز جماعت خفیف خوانده شود؟ و آیا خدا اسرافیل را بر پیغمبرش مسلط می کند تا نگذارد آن حضرت دستور اسلام را اجرا کند و یا اینکه این حکم اسلام به خاطر ابو بکر تغییر کرده و پیغمبر آن را نمی دانسته و اسرافیل مأمور اجرای آن بوده است.

## نکته سوّم

آیا آب در مدینه نایاب بوده و مردمی که در آن جماعت شرکت کرده بودند همه با تیمّم نماز می خواندند و به علت نبود آب، خدا جبرئیل را مأمور می کند که برای وضوی ابو بکر آب غیبی در قح طلایی ببرد یا فقط به خاطر شخصیت ابو بکر که بعداً خلیفه خواهد شد، خداوند آب غیبی می فرستد؟ اگر به خاطر شخصیت ابو بکر خدا چنین کرامتی را برای او خواسته است، چرا پیغمبرش را از آن محروم کرده است؟!

ص: ۴۶

## نکته چهارم

چرا ابو بکر آن قدح و آب و دستمال غیبی را نگاه نداشت تا به پیغمبر و اصحاب نشان دهد که هم از آن بنوشند و لذت ببرند و هم ببینند خدا نام ابو بکر را با صفت صدیق بعد از شهادت به رسالت پیغمبر (ص) با قلم تکوین روی آن دستمال غیبی نوشته است تا در سقیفه درباره لیاقت ابو بکر برای خلافت نشود و سعد بن عبادۀ تهدید به قتل نگردد و بعداً ناچار نشوند برای جلب موافقت علی (ع) به خانه او حمله کنند و امام را کشتن کشتن به مسجد بیاورند تا با خلیفه بیعت کند؟!

پاسخ به همه این سؤال ها در یک جمله خلاصه می شود که عشق مفرط به خلیفه همراه با جهل به لوازم جعل فضائل مرید دلباخته را وادار می کند تا درباره خلیفه غلو کند و فضائلی را برای او اختراع نماید تا از این راه هم به اسلام خدمت کند! و هم عشق پرالتهاب خود را اشباع نماید.

ببینید از این راه چه ضربه ای و چه بلایی بر اسلام وارد می شود!

اسامی خلفاء بر برگ های بهشت

از طریق علی بن جمیل وضّاح از رسول خدا نقل کرده‌اند که فرمود: «هیچ درختی در بهشت نیست مگر اینکه بر همه برگ‌های آن نوشته شده است: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابو بکر الصدیق، عمر الفاروق، عثمان ذا النورین» (الغدیر ج ۵، ص ۲۵۳، چاپ نجف).

علی بن جمیل وضّاح در نظر علمای رجال کذاب و وضّاح است.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که اگر قرار است خداوند به قلم تکوین بر هر برگی از برگ‌های بهشت نام مقربان درگاهش را بنویسد، پس چرا نام پیغمبران بزرگی مانند نوح و ابراهیم را ننوشته است؟!

ص: ۴۷

### معاویه در باغی زیر عرش

از طریق عبد الله بن حفص نایبنا با سندی از انس بن مالک از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: «در بهشت هیچ‌یک از اصحاب من از من غائب نمی‌شوند غیر از معاویه که هشتاد سال او را نمی‌بینم و سپس در حالی که بر ناقه‌ای سوار است که از مشک ساخته شده و درونش از رحمت انباشته و دست و پایش از زبرجد است، بر من وارد می‌شود و به او می‌گویم: کجا بودی؟ می‌گوید: در باغی در زیر عرش خدا بودم و خدا با من و من با خدا نحوی می‌کردیم و خدا به من می‌گفت: این کرامت عوض دشنام‌هایی است که در دنیا به تو می‌دادند» (میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۱۰).

باید از مخترع این حدیث پرسید: آیا رسول خدا (ص) نامحرم است که وقتی خدا می‌خواهد هشتاد سال با معاویه نجوی کند باید او را از چشم آن حضرت در باغی در زیر عرش پنهان سازد؟!

این حدیث را عبد الله بن عدی جرجانی (وفات، ۳۶۵) از عبد الله بن حفص نایبنا نقل می‌کند و می‌گوید: این شخص نایبنا احادیث ساختگی را بر من دیکته می‌کرد و من شک ندارم که خود او این احادیث را جعل کرده است.

ذهبی در میزان الاعتدال می‌گوید: سزاوار نبود که ابن عدی از این دجالی که چشم ظاهر و باطنش هردو کور است، حدیث بنویسد.

اگر سخن ابن عدی را بپذیریم که مخترع این اخبار عبد الله بن حفص نایبناست باید گفت: اینها در اوایل قرن چهارم هجری که عصر این مرد نایبناست جعل شده است و معلوم می‌شود معاویه در آن عصر مریدانی داشته است که خریدار این فضائل بوده‌اند و طبیعی است که سازنده این اخبار هرچه در فضائل معاویه غلو کند، بیشتر مورد توجه مریدان واقع می‌شود و از عنایات مادی و معنوی آنان بهره‌مند می‌گردد و در

ص: ۴۸

اینصورت چندان تعجب ندارد اگر در فضائل معاویه بگویند:

«رسول خدا فرمود: جبرئیل یک قلم طلا از جانب خدا آورد و گفت:

خدا تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: این قلم را از بالای عرشم به معاویه هدیه کردم. این قلم را به معاویه بده و بگو با آن آیه‌الکرسی را بنویسد که من به عدد هرکس که تا قیامت آیه‌الکرسی را بخواند برای معاویه ثواب نوشته‌ام» (الغدیر، ج ۵، ص ۲۵۹، چاپ نجف).

یا بگویند: «رسول خدا فرمود: خدا جبرئیل و من و معاویه را امین وحی خود قرار داد و نزدیک بود معاویه را به خاطر کثرت علم و امانتش به پیغمبری مبعوث کند» (الغدیر، ج ۵، ص ۲۶۲).

یا بگویند: «رسول خدا (ص) به معاویه فرمود: تو محشور می‌شوی در حالی که حله‌ای از نور بر دوش داری که ظاهرش از رحمت است و باطنش از رضا و در جمع محشر به آن افتخار می‌کنی و این کرامت برای اینست که کاتب وحی هستی» (الغدیر، ج ۵، ص ۲۷۶، چاپ نجف).

این همه غلو در فضائل معاویه برای ارضای مریدان او و احیاناً جلب خیرات مادی آنان بوده و برای این که حق این صحابی عادل! را ادا کرده باشند!

#### تصویر عائشه بر پارچه بهشتی

خطیب بغدادی از طریق محمد بن حسن بن ازهر نقل می‌کند که:

«رسول خدا (ص) پس از هجرت در طلب ازدواج بود پس جبرئیل یک پارچه بهشتی آورد که طول آن دو ذراع - تقریباً یک متر - و عرض آن یک وجب بود، روی آن پارچه بهشتی تصویری بود که هیچ بیننده‌ای به زیبایی آن ندیده بود. جبرئیل آن پارچه را نزد آن حضرت گشود و گفت:

یا محمد خدا دستور می‌دهد تو با زنی ازدواج کنی که این تصویر با او تطبیق شود. پیغمبر گفت: من از کجا مثل چنین تصویری را پیدا کنم؟

ص: ۴۹

جبرئیل گفت: خداوند می‌گوید: با دختر ابو بکر صدیق ازدواج کن. پس رسول خدا (ص) به سوی منزل ابو بکر رفت و درب منزل را کوبید و پس از آنکه در باز شد به ابو بکر فرمود: خدا به من دستور داده است با دختر تو ازدواج کنم ابو بکر سه دختر داشت هر سه را بر آن حضرت عرضه کرد. رسول اکرم (ص) چون دید تصویر بهشتی با عائشه تطبیق می‌شود، اشاره به عائشه کرد و فرمود: خدا به من امر کرده است با این دختر ازدواج کنم پس آنگاه با عائشه ازدواج کرد» (تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۹۳).

خطیب می‌گوید: به عقیده من این حدیث را محمد بن حسن از هرکه در سال ۳۲۰ هجری فوت شده، جعل کرده است و این محمد بن حسن این حدیث را با سندی نقل کرده است که راویان آن همه مورد وثوق هستند.

از این سخن خطیب معلوم می‌شود افراد کذابی که حدیث جعل می‌کرده‌اند گاهی سند معتبری نیز برای آن می‌ساخته‌اند تا مردم آن حدیث جعلی را قبول کنند.

باید گفت: طبق حدیث مزبور یکی از کارهای مسئولان بهشت تهبه عکس و تصویر است و نیز یکی از وظایف جبرئیل دلالی و وساطت در امر ازدواج اشخاص معینی بوده است!

حقیقت اینست که عشق مفرط، مرید دلباخته را چنان از خود بیخود می کند که هنگام جعل فضائل فقط می اندیشد که چگونه می تواند مقام و منزلت مرادش را بالا ببرد و نمی تواند به آثار منفی سخنان خود بی اندیشد. مثلا مخترع حدیث مذکور برای بالا بردن منزلت عائشه کوشش کرده است سه مطلب را ثابت کند:

۱. اینکه عائشه زیباترین زنی بوده است که خدا خلق کرده و هیچ بیننده‌ای به زیبایی او ندیده است.

ص: ۵۰

۲. عائشه مورد عنایت خاص خداوند بوده است و از اینرو خدا در فرمان خاصی توسط جبرئیل به پیغمبرش دستور می دهد با عائشه ازدواج کند.

۳. رسول خدا (ص) در حالی که پارچه بهشتی را که تصویر عائشه روی آن بود، در دست داشت، شخصا برای خواستگاری عائشه به منزل ابو بکر رفت و شخص دیگری را نفرستاد.

چند نکته

نکته اول

مخترع حدیث مزبور به قدری دلباخته محبت و غرق در جعل فضیلت بوده است که توجه نداشته است حدیث را طوری جعل کند که مخالف منقولات تاریخی نباشد و از اینرو در چند مورد مطالبی برخلاف متون تاریخی گفته است:

مورد اول

در حدیث مزبور آمده است که رسول خدا (ص) بعد از هجرت به خواستگاری عائشه رفت و با او عقد ازدواج بست. در حالی که ابن اثیر از قول خود عائشه نقل می کند که آن حضرت قبل از هجرت در مکه با عائشه عقد ازدواج بسته است نه بعد از هجرت. (اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۰۲).

مورد دوم

در حدیث مزبور آمده است که رسول خدا (ص) با در دست داشتن تصویر بهشتی عائشه خود شخصا به خواستگاری عائشه رفته است در حالی که ابن اثیر از قول خود عائشه نقل می کند که بعد از وفات

ص: ۵۱

خدیجه، خوله بنت حکیم همسر عثمان بن مظعون به رسول خدا (ص) پیشنهاد کرد که ازدواج کند و وقتی که آن حضرت فرمود: با چه کسی؟

خولۀ عائشه را معرفی کرد و خود خولۀ با جلب موافقت پیغمبر به خواستگاری عائشه رفت (اسد الغابۀ، ج ۵، ص ۵۰۲).

#### مورد سوّم

در حدیث مزبور آمده است که ابو بکر سه دخترش را به رسول خدا (ص) عرضه کرد و چون تصویر بهشتی با عائشه منطبق بود او برای همسری آن حضرت تعیین شد در حالی که ابو بکر در حیاء خود دو دختر بیشتر نداشته است و یک دختر دیگر ابو بکر بعد از وفاتش متولد شد. آن دو دختر که در حیاء ابو بکر بودند یکی اسماء ذات النطاقین همسر زبیر و مادر عبد الله زبیر که مادرش قتیلۀ بنت عبد العزی بوده و دختر دیگر ابو بکر عائشه بود که مادرش امّ رومان بنت عامر بوده است، پس هنگامی که پیغمبر خدا (ص) می خواسته عائشه را به همسری بگیرد ابو بکر دو دختر داشته است نه سه دختر که آن سه دختر را بر پیغمبر عرضه کند (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۶ و کامل ابن اثیر ج ۲، ص ۴۲۰).

علاوه بر این اسماء دختر دیگر ابو بکر قبلا به زبیر شوهر کرده بود و هنگام هجرتش عبد الله زبیر را در شکم داشت (اسد الغابۀ، ج ۵۸، ص ۴۹۳).

بنابراین هنگام ازدواج رسول خدا (ص) با عائشه ابو بکر یک دختر قابل ازدواج بیشتر نداشت و او هم عائشه بود. ولی مخترع این حدیث صحنه ای را ترسیم کرده است که سه دختر قابل ازدواج در خانه ابو بکر بود و پیغمبر اکرم عائشه را از بین آن سه برگزید، چون تصویر بهشتی با او منطبق بود!

ببینید محبت افراطی همراه با جهل و غرق شدن در جعل فضائل چه

ص: ۵۲

بلایی بر سر تاریخ اسلام و امت اسلامی آورده است!

#### حوری آسمانی برای عثمان

خطیب بغدادی از طریق محمد بن سلیمان بن هشام حدیثی را با سند از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود:

«آنگاه که شب مرا به معراج بردند به آسمان چهارم که رفتم ناگهان یک سیب در دامن من افتاد آن را به دست خود گرفتم پس آن سیب شکافته شد و از درون آن یک حوری بیرون آمد در حالی که با قهقهه می خندید به حوری گفتم: سخن بگو تو از که هستی؟ حوری گفت: من از مقتول شهید عثمان بن عفّان هستم» (تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۹۷).

ابن حبان همین حدیث را با سند دیگری نقل کرده که در آن آمده است: مژگان چشمان آن حوری به بلندی شاه بال های کرکسان بود آنگاه گفته است: این حدیث اصلی ندارد (کتاب المجروحین از محمد بن حبان، ج ۲، ص ۱۹۱).

خطیب بغدادی می گوید: این خبر منکر است و رجال سند آن همه مورد وثوق هستند غیر از محمد بن سلیمان بن هشام و گناه این خبر منکر به عهده اوست. و ذهبی می گوید: این حدیث، جعلی است (میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۸۶).

از سخن خطیب معلوم می شود افراد کذاب برای حدیث جعلی سند معتبری نیز جعل می کرده اند تا مردم بی اطلاع آن را قبول کنند.

از مخترع این حدیث باید پرسید : چه مصلحتی در خلق یک حوری در آسمان چهارم قبل از قتل عثمان هست که آن حوری باید سال ها تنها بماند و در انتظار قتل خلیفه سوم روزشماری کند مگر خدا نمی تواند هنگام انتقال خلیفه به جهان دیگر برای او حوری خلق کند؟

و نیز باید از او پرسید: چرا فقط یک حوری برای خلیفه خلق شده

ص:۵۳

است نه بیشتر؟ خلیفه وقتی که محاصره شد و در آن محاصره به قتل رسید چهار زن داشت، در حالی که قریب نود سال از عمرش می گذشت (کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۸۶). حالا آیا رواست در بهشت که بهشتیان همه جوان هستند برای خلیفه فقط یک حوری در نظر گرفته شود؟ چه مانعی داشت که از آن سیب آسمانی یک فوج حوری برای خلیفه مقتول بیرون آید نه یک حوری؟

باید گفت: مخترع حدیث مزبور غرق در غلوّ خویش بوده و می خواسته است برای خلیفه فضیلت بتراشد و در آن حال نمی توانسته است به این چیزها بیاندیشد . او فقط به حوری آسمانی همسر آینده خلیفه که مژگان چشمانش به بلندی شاه بال های کرکسان بوده می اندیشیده است!

### غلوّ درباره صحیح بخاری

عاشقان دلباخته تنها درباره شخصیت ها غلوّ نکرده اند بلکه گاهی درباره کتاب ها نیز غلوّ کرده اند چنان که درباره کتاب صحیح بخاری<sup>۱</sup> غلوّ کرده

ص:۵۴

و مثلاً گفته اند: کتاب صحیح بخاری تالی قرآن است و در ایام طاعون اگر در خانه ای خوانده شود اهل آن خانه از خطر طاعون محفوظ می مانند و هرکس یک دوره آن را بخواند هر حاجتی داشته باشد روا می شود و در هر سختی خوانده شود آن سختی برطرف می گردد و در هر کشتی که گذاشته شود غرق نمی شود. بین بسیاری از علما و بزرگان این عادت

---

<sup>۱</sup> (1). محمد بن اسماعیل بخاری در سال 194 هجری در بخارا متولد شده و در سال 256 وفات یافته است. او در طلب حدیث به بلخ و بغداد و مکه و بصره و کوفه و شام و عسقلان و حمص رفته و بیشتر عمرش را در ضبط و تألیف حدیث و رجال حدیث گذرانده است از او نقل کرده اند که گفته است: من صد هزار حدیث صحیح از حفظ دارم و دویست هزار حدیث غیر صحیح. این خیزمه گفته است در زیر آسمان کسی در علم حدیث از بخاری آگه تر نیست (تذکره الحفاظ از ذهی، جزء 2، ص 555-556). گفته اند: مجموعه احادیث صحیح بخاری با مکرراتش 7275 حدیث و با حذف مکرراتش چهار هزار حدیث است (مقدمه صحیح بخاری، چاپ مصر، ص 2). کرمانی در شرح صحیح بخاری می نویسد: محمد بن اسماعیل بخاری گفته است: من احادیث کتاب صحیح خود را از بین قریب ششصد هزار حدیث انتخاب کردم و قبل از نوشتن هر حدیثی غسل می کردم و دو رکعت نماز می خواندم آنگاه حدیث را در کتاب می نوشتم و بعضی گفته اند: تألیف کتاب صحیح در مکه بوده و بخاری غسل را با آب زمزم می کرده و دو رکعت نماز را پشت مقام ابراهیم می خوانده و آنگاه حدیث را می نوشته است (شرح کرمانی، ج 1، ص 11).

معمول است که هروقت حادثه سختی پیش می آید اجزای صحیح بخاری را بین علما و طلباب پخش می کنند که بخوانند تا آن حادثه برطرف شود.

در زمانی که عراق جزئی از حکومت عثمانی ترکیه بود و کشتی ها با نیروی بخار حرکت می کردند مجلس نمایندگان عراق هنگامی که بودجه ای را برای وزارت جنگ تصویب می کرد در سهم بودجه نیروی دریایی مبلغ عظیمی را تصویب کرد که خرج خواندن کتاب صحیح بخاری در کشتی های نیروی دریایی بشود تا از خطر محفوظ بماند یکی از نمایندگان به نام زهاوی گفت تصویب بودجه برای خواندن صحیح بخاری باید از سهم وزارت اوقاف باشد ولی کشتی های نیروی دریایی باید با بخار حرکت کند نه با بخاری و این سخن زهاوی سبب شد که نمایندگان مجلس بر او شوریدند و قضیه از مجلس به جامعه کشانده شد و عوام الناس بر ضد او فتنه ای برانگیختند!

خلاصه آنقدر در عظمت صحیح بخاری غلو کردند که هاله ای از قداست و جلالت ملکوتی آن را احاطه کرد تا آنجا که گفتند: آن صحیح ترین کتابی است که در روی زمین وجود دارد و در چنین جوئی اهل نقد و تحقیق می ترسیدند احادیث آن را نقد کنند و هرکس نقد می کرد مورد حمله واقع می شد. ذهبی رجال شناس معروف وقتی حدیثی را در صحیح بخاری باطل می داند جرأت نمی کند صریحا بگوید: این حدیث باطل است از اینرو می گوید: اگر هیبت صحیح بخاری

ص: ۵۵

نبود می گفتم: این حدیث مجعول است (الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۷۸-۷۹).

بد نیست بدانید این آقای بخاری که درباره او و کتابش تا این حد غلو کرده اند از فساق خوارج مثل عمران بن حطان که در مدح ابن ملجم قاتل علی (ع) شعر گفته است نقل حدیث می کند ولی از امام جعفر صادق (ع) نقل حدیث نمی کند! (الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ص ۸۰-۸۱).

### یک نمونه از احادیث بخاری

ما در اینجا یک نمونه از احادیث صحیح بخاری را می آوریم تا مشت نمونه خروار باشد.

«بخاری به سند خودش از حضرت علی (ع) نقل می کند که فرمود: از غنیمت های بدر یک شتر به من رسید و یک شتر دیگر نیز رسول خدا (ص) به من داده بود. من آن دو شتر را نزدیک خانه یکی از انصار خوابانده بودم و با مردی از بنی قینقاع وعده کرده بودم که باهم برویم از بیابان علف اذخر<sup>۱</sup> بچینیم و بار شتران کنیم و بیاوریم به مدینه و من قصد داشتم دوبار شتر از گیاه اذخر را به زرگران بفروشم و پول آن را خرج ولیمه عروسی خود با فاطمه بکنم. من رفته بودم طناب و جوال بیاورم، وقتی که برگشتم دیدم دو شتر مرا کشته اند و پهلوهای آنها را شکافته و جگرهایشان را برده اند و نیز کوهان های آنها را بریده و برده اند، این منظره را که دیدم بی اختیار به گریه افتادم که شترانم را از دست داده بودم، گفتم: چه کسی شتران مرا کشته است؟ گفتند: حمزه با یک عده در همین خانه انصاری مشغول شراپخواری بودند و زن خواننده ای برای

<sup>۱</sup> (1). اذخر گیاهی است که گلپایش شبیه خوشه انگور است و یکی از علوفه های خوب جهت چرای دام ها می باشد نام فارسی اذخر گورگیاه است و گلپایش بوی نسبتا مطبوعی دارد (فرهنگ معین، ج 3، ص 3440).



آنان آواز می‌خواند، آن زن شعری را با آواز خواند که معنایش چنین بود:

«ای حمزه شترهای چاق در فضای بیرون خانه به عقال بسته اند تو زود با کارد آنها را نحر کن و از بهترین گوشت های آنها برای اهل این بزم بیاور تا بپزند یا کباب کنند. حمزه در حالی که مست بود از خانه بیرون آمد و با شمشیر به شترها حمله کرد و آنها را کشت و پهلوهایشان را شکافت و جگرهاشان را بیرون آورد و کوهان های شتران را برید و جگرها و کوهان‌ها را برد و هم اکنون او با هم پیاله‌های خود در این خانه هستند.

علی گفت: من با چشم گریان نزد رسول خدا (ص) رفتم در حالی که زید بن حارثه نزد آن حضرت بود از قیافه من ناراحتی و غصه‌ام را دانست و فرمود: تو را چه می‌شود؟ گفتم: من روزی به سختی امروز ندیده‌ام حمزه دو شتر مرا کشته و پهلوهای آنها را شکافته و کوهان هاشان را بریده و هم اکنون در این خانه با هم پیاله‌های خود در بزم شراب هستند، رسول خدا (ص) ردای خود را پوشید و به طرف آن خانه راه افتاد من و زید بن حارثه همراه آن حضرت رفتیم؛ هنگامی که به درب خانه رسید اذن دخ ول خواست، اذنش دادند. وقتی که به خانه وارد شد دید حمزه و هم پیاله‌هایش در بزم شراب در کنار زن هنرپیشه آوازه خوانی به عیش و عشرت نشسته اند در حالی که حمزه مست است و چشمان او از اثر شراب قرمز شده است. رسول خدا حمزه را ملامت کرد. حمزه با نظر خشم آلودی از پایین تا بالای قامت پیغمبر را نگاه کرد آنگاه با چشم پر از غضب به صورت آن حضرت خیره شد و گفت: جز این است که شما بندگان پدر من هستید؟ پیغمبر اکرم (ص) که دانست حمزه مست است به عقب برگشت و ما با آن حضرت بیرون آمدیم «صحیح بخاری با شرح کرمانی جزء ۱۰، ص ۱۸۵، حدیث ۲۲۲۰ و جزء ۱۳، ص ۷۳، حدیث ۲۸۸۳ و صحیح مسلم جزء ششم، ص ۸۵).

کرمانی در شرح این سخن منسوب به حمزه که به رسول خدا (ص)

گفت: «آیا جز اینست که شما بندگان پدر من هستید؟» می‌گوید: مقصود حمزه اینست که من به عبد المطلب نزدیک تر از شما هستم و این تفاخری است که او کرده است. در اینجا توجه چند نکته لازم است:

#### نکته اول

ما از بخاری که این حدیث را در صحیح خود بدون هیچ گونه نقدی آورده است می‌پرسیم: آیا حضرت علی (ع) که شما او را امام به حق می‌دانید به نظر شما اولویت‌ها را تشخیص نمی‌دهد و در زمانی که اسلام پیوسته در معرض توطئه‌ها و تهدیدهای گوناگون کفار است و باید همه مسلمانان با همه نیروی خود گوش به زنگ و آماده دفاع از موجودیت اسلام باشند علی (ع) در فکر یک مسأله درجه سوّم و چهارم است و می‌خواهد به صحرا برود و علف اذخر جمع کند و دوبار شتر از آن علف را در مدینه بفروشد و از پول آن ولیمه عروسی خود را با فاطمه (ع) فراهم نماید؟ آیا امام علی (ع) به یک مسأله حاشیه ای و غیرضروری می‌پردازد آن هم در زمانی که آماده کردن همه نیروها برای دفاع از اسلام و مسلمانان در اولویت قرار دارد؟

## نکته دوّم

آیا حضرت علی (ع) آنقدر دلباخته مال دنیا است که وقتی دید شترانش کشته شده اند بی‌اختیار به گریه می‌افتد و به پیغمبر خدا (ص) می‌گوید:

من روزی سخت‌تر از امروز که شترانم را از دست داده‌ام ندیده‌ام؟ آیا امام علی (ع) که می‌گوید: دنیا در نظر من از کفش کهنه و از عطسه بز بی‌ارزش‌تر است با نحر شدن دو شترش با اینکه می‌داند گوشت‌های آنها متعلق به خود او است چنان دل از دست می‌دهد که نمی‌تواند از گریه خودداری کند؟! آیا آقای بخاری، علی (ع) را چنین می‌شناسد؟

ص: ۵۸

## نکته سوّم

آیا جناب حمزه که از پیغمبر خدا سیّد الشهداء لقب گرفته است پس از سیزده سال که در اسلام و تحت تربیت مستقیم رسول اکرم (ص) زندگی می‌کند - نعوذ باللّه - فردی هرزه و عیاش و شرابخوار است که در بزم شراب می‌نشیند و به قیافه آرایش‌کرده زن هنرپیشه آوازه‌خوان نگاه و به آواز او گوش می‌کند و در حالی که مست شراب است به شعر آن زن آوازه‌خوان که با ترنم و تغنی خوانده می‌شود دل می‌سپارد و به مضمون آن شعر و در حقیقت به فرمان آن بانوی طناز عمل می‌کند و در حال مستی با شمشیر برهنه از خانه بیرون می‌جهد و شتران علی را نحر کرده و کوهان‌ها و جگرهای آنها را برای هم‌بزمان مست خود می‌برد؟!

آیا شخصیت مجاهد و فداکاری چون حمزه که در سال دوم بعثت مسلمان شده (اسد الغابة، ج ۲، ص ۴۶) و در روزگار غربت اسلام یار وفادار پیغمبر (ص) بوده و در ایام محاصره مسلمانان در شعب ابی طالب همه سختی‌ها را در راه خدا تحمل کرده و بعد از هجرت در غزوه عسیره پرچمدار پیغمبر (ص) بوده و در سریّه‌ای فرماندهی نیروی اسلام را به عهده داشته (کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۱-۱۱۲) و در جنگ بدر آن همه فداکاری‌های چشمگیر را کرده است آیا چنین شخصیتی با این سوابق درخشان در این مدّت طولانی در مکتب اسلام آنقدر ساخته نشده و آنقدر در ایمان و تقوی پیش نرفته بود که از هرزگی پرهیزد و آیا می‌توان قبول کرد که او غرق در شهوات حیوانی بوده است به طوری که در بزم شرابخواری و لذّت‌جویی مست گشته و با چشمان قرمز شده از شراب با نگاه‌های پر از خشم سرتاپا قامت رسول خدا (ص) را می‌نگرد و با سخنان گزنده‌اش به آن حضرت اهانت می‌کند و می‌گوید: شما غلامان پدر من هستید؟!

اگر بخاری حمزه را اینگونه می‌شناسد ما او را اینگونه نمی‌شناسیم،

ص: ۵۹

بلکه این مرد مجاهد و فداکار را لبریز از ایمان و تقوی می‌دانیم که هرگز گرد هرزگی نمی‌گردد.

ما این احتمال را نفی نمی کنیم که حدیث مورد بحث در عصر بنی امیه برای لگه دار کردن شخصیت حضرت علی (ع) و جناب حمزه سید الشهداء جعل شده باشد یا در عصر بنی عباس که کوشش می کردند همه فضائل را به خلفای عباسی و اجدادشان اختصاص دهند اختراع گشته باشد.

این یک نمونه از احادیث صحیح بخاری کافی است که به ما بفهماند همه صحیح بخاری را بی استثنا نمی توان صحیح دانست و غلوئی که درباره کتاب صحیح بخاری کرده اند ناشی از محبت مفرط همراه با جهل مرکب بوده است.

### غلو درباره کتاب کافی

بعضی از افراد درباره کتاب کافی تألیف محمد بن یعقوب کلینی<sup>۱</sup> غلو کرده و گفته اند: همه اخبار کتاب کافی معتبر است و حتی یک حدیث غیر معتبر در آن نیست و بعضی از این هم فراتر رفته و گفته اند: کتاب کافی بر امام زمان (ع) عرضه شده و آن حضرت فرمود: «الکافی کاف»

ص: ۶۰

لشیعتنا» یعنی کتاب کافی برای شیعه ما بس است (مقدمه ترجمه اصول کافی از دکتر مصطفوی، ص ۷).

این مطلب گاهی روی منبرها نیز گفته می شود و بعضی از افراد باور می کنند و به گمان اینکه کتاب کافی به تصویب امام غائب (ع) رسیده است به همه اخبار آن اعتماد می نمایند در حالی که در کافی اخبار غیر معتبر و حتی ضد قرآن وجود دارد که راویان آنها افراد غالی و کذاب و جعل کننده حدیث هستند ولی این افراد خوش باور گاهی حتی عقیده خود را از حدیثی در کافی می گیرند که راوی آن کذاب بوده و حدیث جعل می کرده است و این مطلب را انشاء الله در آینده با ذکر بعضی از موارد و نمونه هایش توضیح خواهیم داد. حالا در اینجا برای اینکه م علوم شود این مطلب که می گویند: کتاب کافی به تصویب امام غائب (ع) رسیده است صحت ندارد به ذکر چند دلیل می پردازیم:

### دلیل اول

عَلَّامَه مَجَلِسِي طَاب ثَرَاهُ مِي فَرَمَايِد: «... و اَمَّا جَزْمُ بَعْضِ الْمَجَازِفِينَ بِكُونَ جَمِيعِ الْكَافِي مَعْرُوضًا عَلَي الْقَائِمِ لَكُونَهُ فِي بَلَدَةِ السَّفَرَاءِ فَلَا يَخْفَى مَا فِيهِ عَلَي ذِي لَبِّ...» (مرآة العقول، چاپ جدید، ج ۱، ص ۲۲).

یعنی اینکه بعضی از گزاف گوینان به طور یقین می گویند: همه کتاب کافی بر امام قائم (ع) عرضه شده است چون کلینی در بغداد شهر نمایندگان آن حضرت بوده است بطلان سخن آنان بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

<sup>۱</sup> (1). محمد بن یعقوب کلینی ابو جعفر اعور - يك چشم - در سال سیصد و بیست و نه (329) در بغداد وفات کرده است (رجال شیخ طوسی، ص 495). او کتاب شریف کافی را در مدت بیست سال از کتاب های متنوع جمع آوری و تنظیم کرده است کتاب کافی مشتمل بر سی کتاب است که اولش کتاب العقل و آخرش کتاب الروضة و مجموعه اخبار آن شانزده هزار و صد و نود و نه (16199) خبر است (فهرست شیخ با پورقی، ص 161). احادیث صحیح کافی پنج هزار و هفتاد و دو (5072) و احادیث ضعیف آن نه هزار و چهارصد و هشتاد و پنج (9485) و بقیه احادیث آن حسن و موثق و قوی شیوه شده است (در اسارت فی الکافی للکلینی و الصحیح للبخاری، ص 129) در سندهای دو هزار و صد و هجده (2118) حدیث از احادیث کافی افراد غیر شیعه دوازده امامی وجود دارد (کتاب نامبرده، ص 138).

در این سخن علامه مجلسی تعریضی است به آنان که این گزاره را گفته اند که: گویا آنان عقل ندارند که چنین سخنی گفته‌اند. این سخن علامه مجلسی سخن یک متخصص متعهدی است که دلباخته اخبار است.

ص: ۶۱

۱۱

۱۳۲۹۹ غلو در آمدی برافکار و عقاید غالیان در دین ؛ ص ۶۱

### دلیل دوم

محدث بزرگ مرحوم حاج میرزا حسین نوری طاب ثراه می‌فرماید: «..»

این شایعه که می‌گویند: کافی را بر حضرت حجة (ع) عرضه شده و فرموده است: کافی برای شیعه ما کافی است اصلی ندارد و در تألیفات اصحاب ما از آن اثری نیست» (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۳۳).

این هم سخن یک متخصص متعهد و علاقه‌مند به اخبار اهل بیت عصمت است که صادقانه آن را گفته است.

### دلیل سوم

محدث نوری طاب ثراه از محدث استرآبادی نقل می‌کند که گفته است:

این مطلب که می‌گویند: کتاب کافی مورد تصویب امام غائب (ع) واقع شده است صحیح نیست و اصلی ندارد (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۳۳).

محدث استرآبادی که عاشق اخبار و از علمای بزرگ اخباری است که از مسلک اخباریت شدیداً دفاع می‌کند و احاطه وسیعی به اخبار دارد شهادتش در این مورد به‌عنوان شهادت یک کارشناس و متخصص تلقی می‌شود.

### دلیل چهارم

خود مرحوم کلینی قبول ندارد که همه احادیث کافی صددرصد صحیح و حق باشد زیرا اخبار متناقض را نیز نقل کرده است و مثلاً حدیثی از امام محمد باقر (ع) و حدیث دیگری از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده است که فرموده‌اند: وقتی که هلال را دیدید روزه بگیرید و نیز وقتی که هلال را دیدید افطار کنید (کافی، ج ۴، ص ۷۶-۷۷). یعنی با دیدن هلال رمضان روزه ماه رمضان شروع می‌شود و با دیدن هلال شوال ماه رمضان تمام

ص: ۶۲

۱۱ صالحی نجف آبادی، نعمت الله، غلو در آمدی برافکار و عقاید غالیان در دین، 1 جلد، کویر - تهران، چاپ: اول، 1384 ه.ش.

می‌شود و معنای این سخن اینست که اگر پس از گرفتن بیست و نه روزه از ماه رمضان هلال شوال دیده شود ماه رمضان تمام شده است پس ماه رمضان ممکن است سی روز باشد که در اینصورت نیازی به دیدن هلال شوال نیست و ممکن است بیست و نه روز باشد که در این صورت با دیدن هلال شوال معلوم می‌شود ماه رمضان بیست و نه روز بوده است.

و از طرفی در سه حدیث منسوب به امام جعفر صادق آورده است که ماه رمضان همیشه سی روز است و هرگز بیست و نه روز نمی‌شود (کافی، ج ۴، ص ۷۸-۷۹).

معلوم است که مرحوم کلینی نمی‌تواند هم حدیثی را که می‌گوید: ماه رمضان همیشه سی روز است قبول داشته باشد و هم حدیثی را که می‌گوید: ماه رمضان گاهی بیست و نه روز می‌شود، پس یکی از این دو حدیث در نظر خود مرحوم کلینی باطل است<sup>۱۲</sup> حالا چگونه ممکن است این دو حدیث متعارض بر امام غائب (ع) عرضه شود و هردو را تصویب کند؟!

و نیز مرحوم کلینی گاهی اخباری را که مخالف عقیده خودش بوده در کتاب کافی آورده است. چنانکه در اصول کافی در باب «ما جاء فی الائتی عشر» پنج حدیث آورده است که دلالت می‌کند ائمه علیهم السلام سیزده نفرند یعنی حدیث ۸، ۹، ۱۴، ۱۷ و ۱۸ از باب مذکور که در حدیث ۹ می‌گوید: دوازده امام فرزندان فاطمه (س) هستند که در بین آنان سه محمد و سه علی وجود دارد و در حدیث ۱۴ می‌گوید:

دوازده امام از نسل رسول خدا (ص) و نسل حضرت علی (ع) هستند و در حدیث ۸، ۱۷ و ۱۸ می‌گوید: دوازده امام از نسل پیغمبر هستند (اصول

ص: ۶۳

کافی، ج ۱، ص ۵۳۲-۵۳۴).

بدیهی است وقتی که دوازده امام از نسل رسول خدا (ص) یا از نسل حضرت علی (ع) یا از نسل حضرت فاطمه (س) باشند عدد ائمه (ع) با احتساب حضرت علی (ع) سیزده امام خواهد بود.

ضمناً باید دانست که در سند حدیث ۹ و ۱۷ ابو الجارود واقع شده و ابو الجارود زیدی است. یعنی زید بن علی بن الحسین را امام می‌داند و این احتمال وجود دارد که ابو الجارود چون خواسته است زید بن علی را از ائمه (ع) محسوب کند گفته است: دوازده امام از نسل پیغمبر (ص) و گفته است: دوازده امام از نسل حضرت فاطمه (ع) تا زید شهید هم از ائمه (ع) شمرده شود و در حدیث ۹ صریحاً گفته است در بین این دوازده امام که از نسل فاطمه هستند سه محمد و سه علی وجود دارد مقصود از سه علی حضرت علی بن الحسین و علی بن موسی الرضا و امام علی تقی (ع) می‌باشد. بنابراین در دوازده امامی که از نسل حضرت فاطمه (ع) هستند سه علی بیشتر وجود ندارد و با احتساب حضرت علی که از نسل فاطمه نیست ائمه (ع) سیزده نفر خواهند شد. معلوم است که این اخبار مخالف عقیده خود مرحوم کلینی است.

<sup>۱۲</sup> (۱). غیر از صدوق فقهای دیگر حدیثی را که می‌گوید: ماه رمضان همیشه سی روز است مردود می‌دانند ولی مرحوم صدوق آن را صحیح می‌داند و در خصال، ص ۵۳۱ و من لا یحضر، ص ۱۹۶ قول دیگر را با لحن شدیدی رد می‌کند و قائل به قول مخالف را بی‌بصیرت و اهل بدعت می‌داند که باید از او تقیه کرد!

آیا ممکن است این اخبار بر امام غائب (ع) عرضه شده و آن حضرت تصویب کرده باشد؟!

### دلیل پنجم

ما مجموعه احادیث «کتاب الحجّة» از اصول کافی را شمردیم و دیدیم همه احادیث آن نهصد و شصت و دو (۹۶۲) حدیث است و طبق تشخیص علامه مجلسی طاب ثراه در مرآة العقول مجموعه احادیث صحیح و حسن و موثق که از نظر سند معتبرند دویست و سی و شش (۲۳۶) حدیث و مجموع احادیث ضعیف و مجهول و مرسل و مرفوع و

ص: ۶۴

موقوف و مختلف فیه که از نظر سند معتبر نیستند هفتصد و بیست و شش (۷۲۶) حدیث است، بنابراین احادیثی که سندشان معتبر است در کتاب الحجّة که کتاب امام شناسی است در حدود یک چهارم و احادیثی که سندشان معتبر نیست در حدود سه چهارم است.<sup>۱۳</sup>

### غلو درباره ابراهیم فرزند رسول خدا

ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) از ماریه قبطیه<sup>۱۴</sup> در کودکی قبل از دو سالگی وفات کرد و هنگام وفاتش در خورشید کسوف و گرفتگی پدید آمد و مردم گفتند: به علت وفات ابراهیم خورشید گرفت و این مطلب دهن به دهن همه جا شایع شد رسول اکرم که چنین دید در اجتماع مردم به منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ، يَجْرِيَانِ بَامْرِهِ مَطِيعَانِ لَهُ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِذَا انْكَسَفَا أَوْ أَحَدُهُمَا فَصَلُّوا...».

یعنی ای مردم بی تردید خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های قدرت

ص: ۶۵

خدا هستند که به امر او جریان می‌یابند و مطیع وی هستند در خورشید و ماه نه برای وفات کسی گرفتگی پدید می‌آید و نه برای حیات او. پس وقتی که در آن دو، گرفتگی پدید آمد شما نماز بگذارید. پس آن حضرت از منبر فرود آمد و با مردم نماز کسوف خواند (محاسن برقی، ص ۳۱۳، حدیث ۳۱).

<sup>۱۳</sup> ۱). محقق عالی‌مقام مرحوم حاج میرزا ابو الحسن شعرانی در مقدمه ای که بر شرح اصول کافی تألیف مولی صالح مازندرانی نوشته است می نویسد: «... انّ اکثر احادیث الاصول فی الکافی غیر صحیحة الاسناد...» (مقدمه شرح اصول کافی، ص ۱۲) یعنی بیشتر احادیث اصول در کافی سندشان صحیح نیست.

<sup>۱۴</sup> ۲). در سال هفتم هجرت هنگامی که حاطب بن ابی بلتعہ فرستاده رسول خدا از اسکندریه مصر به مدینه برگشت، یکی از هدایایی را که از طرف مق و قس پادشاه مصر برای رسول خدا (ص) آورد کنیزی بود به نام ماریه قبطیه که فرزند پسری برای آن حضرت آورد و نامش را ابراهیم گذاشتند و از آن پس ماریه به نام امّ ابراهیم خوانده می شد. ابراهیم فرزند ماریه در سال دهم هجرت در حالی که يك سال و ده ماه و هشت روز از عمرش می‌گذشت وفات کرد (مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۹-۲۹۰).

مقارن وفات ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) خورشید گرفت و بعضی گفتند: گرفتگی خورشید به خاطر فوت ابراهیم است، پیغمبر اکرم فرمود: خورشید و ماه دو آیت از آیات خدا هستند و در آن دو نه برای مرگ کسی و نه برای حیات کسی گرفتگی حاصل نمی‌شود، پس وقتی که گرفتگی در آن دو دعیید به سوی خدا توجه کنید و به او پناه برید (التبیه و الاشراف، ص ۲۳۸).

در اینجا سؤالی پیش می آید که چرا بعضی از مردم تصوّر کردند گرفتگی خورشید به علت وفات ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) بوده است؟

می توان گفت: مردمی که دلباخته رسول خدا (ص) بودند و از علت طبیعی گرفتگی خورشید خبر نداشتند وقتی که می بینند کودک معصوم آن حضرت جان می سپارد و دل پیغمبر می شکند در واهمه آنان این تصوّر نقش می بندد که درگذشت این طفل کام نگرفته از دنیا در آفرینش اثر کرده و خورشید گرفته است. پس منشأ این غلوّ دلباختگی نسبت به مقام رسالت همراه با جهل به علل طبیعی کسوف خورشید بوده است.

ولی نکته مهمّ آموزنده ای در اینجا هست که رسول اکرم (ص) برخلاف رهبران دنیاطلبی که در هر فرصت مناسبی سعی می کنند از جهل مردم استفاده نمایند و برای خود قداستی احراز کنند و سلطه خود را استحکام بخشند، آن حضرت جاهلان را آگاه کرد و فرمود: گرفتگی خورشید ربطی به وفات فرزند من ندارد تا این فکر غلوّ آمیز ریشه نگیرد و مردم در اشتباه نمانند.

### غلوّ در فضیلت تلاوت قرآن

بعضی از افراد ساده لوح به قصد قربت درباره فضیلت تلاوت قرآن حدیث جعل می کردند و در بیان ثواب خواندن قرآن غلوّ می نمودند که مثلاً هرکس فلان سوره قرآن را بخواند فلان مقدار ثواب دارد. مثلاً

ص: ۶۶

نوح بن ابی مریم (وفات ۱۷۳ هجری) صد و چهارده حدیث دروغ به عدد سوره های قرآن در فضیلت خواندن سوره های قرآن با بیان ثواب های خیلی زیاد برای خواندن هر سوره جعل کرد و هنگامی که از او پرسیدند: چرا چنین کردی؟ گفت: من دیدم رغبت مردم به قرآن کم شده و به فقه ابو حنیفه و مغازی محمد بن اسحاق مشغول گشته اند خواستم رغبت مردم در قرآن زیاد شود. این حدیث ها را در فضیلت خواندن سوره های قرآن برای رضای خدا جعل کردم (جامع الاصول، ج ۱، ص ۷۶ و الغدیر، ج ۵، ص ۲۳۲ و ۲۳۷).

علت این غلوّ در ثواب خواندن سوره های قرآن عشق به قرآن همراه با نوعی جهل و حماقت بوده است و جالب توجه است که این ثواب هایی را که خود برای خواندن سوره های قرآن ساخته اند به پیغمبر خدا (ص) نسبت داده و توجه نکرده اند که افترا به آن حضرت گناه کبیره است و از این نکته غفلت کرده اند که رسول خدا (ص) فرمود: کسی که دروغ به من ببندد جایش در آتش خواهد بود و گاهی هم به این سخن آن حضرت توجه داشته اند ولی آن را طور دیگری توجیه و تفسیر می کرده اند.

علامه امینی از قرطبی در کتاب «التذکار» نقل می کند که حاکم و غیر او از بزرگان محدثان گفته اند: یکی از زهاد داوطلبانه احادیثی در فضیلت قرآن و سوره های آن از قول رسول خدا (ص) جعل کرد، به او گفتند: چرا چنین کردی؟ گفت: من دیدم رغبت مردم در قرآن کم شده است خواستم بدین وسیله رغبت مردم در قرآن افزوده شود. به او گفتند:

پیغمبر فرموده است: «من کذب علیّ تعمداً فلیتوبواً مقعده من النار» یعنی هرکس عمداً به من دروغ بزند، جایز در آتش خواهد بود، او گفت:

پیغمبر فرموده است: هرکس علیه من دروغ به من بزند جایز آتش است ولی من بر ل ه پیغمبر دروغ به آن حضرت بسته‌ام! (الغدیر، ۵، ص ۲۳۷).

ص: ۶۷

### غلو در باره ائمه علیهم السّلام

یکی از جریان‌های زیان‌آوری که در تاریخ اسلام پدید آمده و آثارش هنوز باقی است جریان غلوئی است که درباره ائمه اهل بیت به وجود آمد و خود ائمه (ع) را سخت ناراحت کرد و به عکس‌العمل و مبارزه با آن واداشت.

از قرائن تاریخی و حدیثی استفاده می‌شود که سه علت عمده در پیدایش غلو در باره ائمه نقش اساسی داشته است:

۱. دشمنان ائمه (ع) اخباری مشتمل بر غلو در باره ائمه (ع) جعل کردند تا پیروان آنان را متهم به غلو کنند و تکفیرشان نمایند و خود ائمه (ع) را نیز از چشم مردم مسلمان بیندازند و به انزوا بکشانند (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۴).

۲. گروه عسرت‌طلبی بودند که می‌خواستند گناهان را مباح کنند و شرابخواری و هرزگی و همجنس بازی و آلودگی‌های دیگر را جائز شمارند و نماز و روزه و عبادات دیگر را ترک کنند ولی چون این کارها را می‌خواستند در محیط دینی مطرح کنند باید به زبان دین سخن بگویند.

از اینرو فردی مثل ابو الخطاب ادّعی پیغمبری می‌کند و می‌گوید که از طرف امام جعفر صادق مبعوث شده است تا انجام گناهان و ترک واجبات را اجازه دهد و برای اینکه پیغمبری خود را ثابت کند به خدایی امام صادق (ع) قائل می‌شود (المقالات و الفرق، ص ۵۳).

۳. عشق مفرط بعضی از دوستان دل‌باخته، آنان را به غلو کشاند که مثلاً می‌گفتند: حضرت علی (ع) خالق و اداره‌کننده جهان است.

تا آنجا که ما اطلاع داریم سه علتی که ذکر شد در پیدایش غلو در باره ائمه (ع) نقش اساسی داشته است که ما درباره هر سه به‌طور مفصل بحث خواهیم کرد ولی قبلاً چند حدیث از ائمه (ع) می‌آوریم که از غلو به شدت انتقاد کرده و غالبان را طرد و لعن نموده و به شیعه هشدار داده‌اند که فریب آنان را نخورند و اینک چند حدیث:

ص: ۶۸

[احادیثی از ائمه (ع) که از غلو در باره ایشان به شدت انتقاد کرده‌اند]

حدیث اول



سدیر می‌گوید: به امام جعفر صادق (ع) گفتم: گروهی گمان می‌کنند شما آلهه و خدایان هستید و برای گفته خود از قرآن دلیل می‌آورند که خدا فرموده است: «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ ...» (سوره زخرف، ۸۴). یعنی او است که در آسمان معبود است و در زمین نیز معبود است<sup>۱۵</sup> امام صادق (ع) فرمود: ای سدیر گوش و چشم و بشره و گوشت و خون و موی من از اینان بیزار است و خدا نیز از اینان بیزار است، اینان بر دین من و دین پدران من نیستند و در روز قیامت که خدا من و آنان را جمع می‌کند بر آنان خشمناک خواهد بود (اثبات الهداء، ج ۳، ص ۷۴۶، حدیث ۹).

#### حدیث دوم

حسن بن جهم می‌گوید: مأمون به حضرت امام رضا (ع) گفت: به من خبر رسیده است که گروهی درباره شما غلو می‌کنند و از حد می‌گذرند امام فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا (ص) روایت کرد که آن حضرت فرمود: مرا از حد خودم بالاتر نبرید زیرا خدا مرا پیش از آنکه پیغمبر کند بنده خود قرار داد. خدا فرموده است: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ ...» (آل عمران، ۷۹) یعنی هیچ بشری حق ندارد وقتی که خدا مقام پیغمبری و کتاب و حکم به وی می‌دهد به مردم بگوید: بندگان من باشید نه بنده خدا.

و حضرت علی (ع) فرمود: دو کس در رابطه با من هلاک می‌شوند و من گناهی ندارم یکی آن کس که در دوستی من افراط می‌کند و دیگر آن کس که در بغض من افراط می‌کند.

ص: ۶۹

و ما از کسانی که درباره ما غلو می‌کنند و ما را از حدمان بالاتر می‌برند بریء و بیزار هستیم چنانکه عیسی بن مریم از نصاری که درباره او غلو کرده بودند برائت و بیزاری جست (اثبات الهداء، ج ۳، ص ۷۵۰، حدیث ۲۵).

#### حدیث سوم

علقمه ضمن حدیثی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

ای علقمه! چقدر عجیب است گفته‌های مردم درباره علی (ع). چقدر فاصله است بین کسانی که می‌گویند: علی پروردگار و معبود است و کسانی که می‌گویند: او بنده گناهکار است!

و بی‌شک سخن کسانی که او را گناهکار می‌دانند برای آن حضرت آسان تر و قابل تحمل تر بود از قول کسانی که به وی نسبت ربوبیت می‌دهند (اثبات الهداء، ج ۳، ص ۷۵۳، حدیث ۳۱).

#### حدیث چهارم

از زراره نقل شده است که گفت: به امام صادق (ع) گفتم: مردی است از نسل عبد الله بن سبا که قائل به تفویض است. امام فرمود: تفویض چیست؟ گفتیم: آنان می‌گویند: خدا محمد و علی را خلق کرد آنگاه کار آفرینش را به آن دو واگذار

<sup>۱۵</sup> (1). معلوم می‌شود غلاة جمله «أَوْ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ» را با ائمه (ع) تطبیق کرده و گفته‌اند: معنای آن اینست که ائمه (ع) در زمین معبود هستند!

نمود. پس آن دو دیگران را خلق کردند و رزق دادند و زنده کردند و جان زندگان را گرفتند . امام فرمود: او دروغ می‌گوید دشمن خدا وقتی که برگشتی<sup>۱۶</sup> آیه‌ای را که در سوره رعد است برای او بخوان:

ص: ۷۰

«أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (سوره رعد، ۱۶) یعنی آیا برای خدا شریک‌هایی قرار دادند که خلق کردند مانند خلق خدا پس خلق بر آنان مشتبه شده است؟! بگو: خدا خالق همه چیز است و او است یگانه قهار.

زراره می‌گوید: وقتی برگشتم آنچه امام صادق (ع) فرموده بود به آن مرد از نسل عبد الله بن سبا گفتم ، تو گویی که او لال شد (اثبات الهداء، ج ۳، ص ۷۵۶، حدیث ۴۱).

#### حدیث پنجم

از فضیل بن یسار نقل کرده اند که گفت: امام صادق (ع) فرمود: از افراد غالی - که برای پیغمبر و امام ربوبیت قائلند - برحذر باشید که جوانان شما را فاسد نکنند، بی شک افراد غالی بدترین خلق خدا هستند، آنان عظمت خدا را کوچک می‌کنند و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت می‌نمایند، بخدا سوگند غالیان بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان هستند. آنگاه امام فرمود: غالی به ما رجوع می‌کند و او را قبول نمی‌کنیم ولی مقصّر به ما ملحق می‌شود و قبولش می‌کنیم. از امام پرسیدند: چرا چنین است؟ فرمود: برای اینکه غالی عادت به ترک نماز و روزه و زکاء و حج دارد و هرگز نمی‌تواند ترک عادت کند و به اطاعت خدا برگردد ولی مقصّر هنگامی که معرفت پیدا می‌کند به واجبات دینی عمل می‌نماید و به اطاعت خدا برمی‌گردد<sup>۱۷</sup> (اثبات الهداء، ج ۳، ص ۷۷۲، حدیث ۱۰۲).

ص: ۷۱

#### حدیث ششم

از عبد الله بن مسکان نقل کرده اند که ضمن حدیثی گفت: به امام صادق (ع) خبر دادند که فلانی می‌گوید: شما ارزاق بندگان را تقدیر می‌کنید، امام فرمود: رزق ما را غیر از خدا کسی تقدیر نمی‌کند، همانا من برای خانواده خود احتیاج به طعام داشتم و به خاطر آن دل‌تنگ شدم و فکر و اندیشه قوت خانواده، مرا فراگرفت تا آنکه قوت آنان را فراهم کردم و دل‌تنگی من برطرف شد و آرامش پیدا کردم (اثبات الهداء، ج ۳، ص ۷۷۲، حدیث ۱۰۲).

#### حدیث هفتم

<sup>۱۶</sup> (1). معلوم می‌شود فردی که از نسل عبد الله بن سبا بوده در عراق می‌زیسته و زرار گفته او را در مدینه به عرض امام رسانده است و امام به زرار می‌فرماید: وقتی که به عراق برگشتی به او چنین‌وچنان بگو.

<sup>۱۷</sup> (1). گویا مقصود از مقصّر کسی است که درباره خدا کوتاه می‌آید و او را تشبیه به مخلوق می‌کند در مقابل غالی که مخلوق را تا حدّ خدایی بالا می‌برد. و از این حدیث معلوم می‌شود غالیان عادت به ترک نماز و روزه و زکات و حج داشته‌اند ولی مقصّران چنین نبوده‌اند.

از امام محمد باقر (ع) نقل کرده اند که فرمود: عبد الله بن سبا ادعای پیغمبری می کرد و می گفت: امیر المؤمنین (ع) خداست، خبر به حضرت علی رسید، او را احضار کرد و درباره اعتقادش از او پرسید عبد الله بن سبا گفت: آری تو همان خدا هستی در قلب من القاء شده است که تو خدایی و من پیغمبرم. امیر المؤمنین به او فرمود: وای بر تو، شیطان تو را به مسخره گرفته است. از این سخن باطل برگرد و توبه کن، مادرت به ماتمت بنشیند. سپس امام او را حبس کرد و تا سه روز توبه اش داد ولی او توبه نکرد، پس او را به آتش سوزاند<sup>۱۸</sup> و فرمود: شیطان وی را گمراه کرده بود زیرا پیوسته نزد او می رفت و این افکار باطل را در قلب او القاء می کرد (اثبات الهداء، ج ۳، ص ۷۶۸، حدیث ۸۱).

#### حدیث هشتم

از هشام بن سالم نقل کرده اند که گفت: امام جعفر صادق (ع) فرمود: یک

ص: ۷۲

قومی نزد امیر المؤمنین (ع) آمدند و گفتند: سلام بر تو ای ربّ ما، حضرت علی (ع) آنان را از این سخن باطل توبه داد ولی آنان توبه نکردند، پس فرمود: چاهی - در عمق کم - کردند و چاه دیگری به همان عمق نزدیک چاه اول حفر کردند و بین آن دو چاه کانال زده و چاهها را به هم وصل نمودند و در یکی از دو چاه آتش افروختند و آن قوم غالی را در چاهی که آتش نداشت جای دادند تا از دود ناراحت شوند ولی باز هم از فکر باطل خود دست برنداشتند و در فضای پر از دود ماندند تا جان سپردند (کافی ج ۷، ص ۲۵۷، حدیث ۸ و ص ۲۵۹، حدیث ۱۸).

و در نقلی هست؛ هنگامی که علی (ع) خواست گروهی از غلاة را بسوزاند آنان گفتند: حالا به یقین دانستیم تو خدایی، زیرا پسر عمت که تو او را به رسالت فرستادی گفته است: «لا یعدّب بالنّار الّا ربّ النّار، یعنی عذاب نمی کند به آتش مگر ربّ آتش (شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۶).

#### یک نکته

اینکه امام دستور داد افراد غالی در چاه بی آتش جا داده شوند برای این بود که فرصت بیابند تا بیندیشند و ناراحتی از دود ممکن بود آن کج اندیشان را به تجدیدنظر وادارد و از غلو دست بردارند ولی با همه اینها از عقیده باطل خود که یک بیماری مسری بود، دست برنداشتند!

#### حدیث نهم

شیخ صدوق طاب ثراه از حضرت امام رضا (ع) نقل می کند که در دعای خود می گفت:

«خدایا من برائت می جویم به سوی تو از کسانی که درباره ما چیزی را ادعا می کنند که حق و حدّ ما نیست. خدایا من برائت می جویم به

<sup>۱۸</sup> (1). در نقلی آمده است: وقتی که عبد الله بن سبا و گروهش دستگیر شدند، عبد الله بن سبا توبه کرد و به مدائن تبعید شد و گروهش اعدام گشتند و عبد الله بن سبا پس از شهادت امام علی (ع) عقیده خود را به خدایی امام اظهار کرد و پیروان برای او پیدا شد و شهادت علی (ع) را انکار کردند (شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۶ و ۷).

سوی تو از کسانی که درباره ما چیزی را می گویند که ما درباره خود نمی گوئیم. خدایا خلق و امر از تو است. ما تنها بندگی تو می کنیم و از تو کمک می خواهیم. خدایا تو خالق ما و پدران ما هستی، خدایا ربوبیت فقط شایسته تو است و الاهیّت فقط سزاوار تو، پس تو لعنت کن نصاری را که عظمت تو را کوچک کردند و لعنت کن کسانی را که سخنی مانند سخن نصاری می گویند (یعنی غلاّه که ائمه (ع) را خدا می دانند) خدایا ما بندگان تو و فرزندان بندگان تو هستیم و برای خود مالک هیچ سود و زبانی نیستیم و اختیار مرگ و زندگی و برانگیخته شدن خود را نداریم.

خدایا هرکس گمان کند که ما ربّ دیگران هستیم ما به سوی تو از او برائت می جوئیم، چنانکه عیسی بن مریم از نصاری برائت جست. خدایا ما آنان را دعوت نکردیم که ما را ربّ بدانند، پس ما را مؤاخذه نکن به آنچه آنان می گویند...» (اثبات الهداء، ج ۳، ص ۷۵۶).

#### حدیث دهم

از ابو هاشم جعفری نقل کرده اند که گفت: از حضرت امام رضا (ع) درباره غلاّه و مفوضه سؤال کردم، امام فرمود: غلاّه کافرند و مفوضه مشرک هستند، کسی که با آنان مجالست یا آمیزش کند یا با آنان غذا بخورد یا چیزی بنوشد یا بیوند و رابطه برقرار سازد یا به آنان دختر بدهد یا با دخترشان ازدواج نماید یا آنان را بر امانتی امین قرار دهد یا سخنان آنان را تصدیق کند یا یک کلمه در یاری آنان بگوید، از ولایت خدا و ولایت رسول و ولایت ما اهل بیت پیغمبر بیرون خواهد رفت (اثبات الهداء، جلد ۳، ص ۷۵۱، حدیث ۲۸).

#### یک توضیح کوتاه

کلمه «غلاّه» جمع غالی است از ماده غلّو به معنای فراتر رفتن از حدّ

اعتدال و کلمه «مفوضه» اسم فاعل از ماده تفویض است به معنای واگذار کردن و صفت است. برای موصوفی مقدر از قبیل فرقه و طائفه و امثال آنها و مقصود از مفوضه آن گروهی است که می گویند: خدا جهان را خلق کرده و اداره آن را به پیغمبر یا امام یا هردو واگذار نموده است و این حدیث مفوضه را مشرک خوانده است چون در اداره جهان برای خدا شریک قائل شده اند و چون در این حدیث غلاّه در مقابل مفوضه قرار گرفته اند مقصود از غلاّه گروهی است که می گویند: پیغمبر یا امام خالق جهان یا بعضی از جهان است.

#### فصل دوّم مثلث شوم

قبلاً گفتیم که سه عامل در پیدایش غلوّ درباره ائمه (ع) نقش اساسی داشته است:

عامل اول اینکه دشمنان ائمه (ع) برای منزوی کردن آنان و لگه دار نمودن پیروانشان اخباری را که مشتمل بر غلوّ درباره ائمه (ع) بود جعل کردند (عیون الاخبار الرضا ج ۱، ص ۳۰۴).

عامل دوم اینکه گروه عشرت طلبی که می خواستند هرگونه کامجویی و ه رزگی را با توجیه دینی انجام دهند یک پیغمبر جعلی مثل ابو الخطّاب می ساختند که می گفت: من پیغمبر هستم و امام جعفر صادق (ع) خداست و مرا مبعوث کرده است تا همه گناهان را مباح کنم و بار واجبات را از دوش مردم بردارم (المقالات و الفرق، ص ۵۳).

و عامل سوم اینکه بعضی از دوستان دلباخته ائمه (ع) اخباری مشتمل بر غلوّ در فضیلت ائمه (ع) جعل کردند تا بدینوسیله افکار غلوآمیز خود را رواج دهند.

این سه عامل مجموعاً مثلثی تشکیل می دهند که ما آن را مثلث شوم

ص: ۷۸

می نامیم زیرا آثار زیان آور و ضدّ اسلام آن برای جهان اسلام شکننده و تلخ بوده است و ما در بحث های آینده درباره هریک از سه ضلع این مثلث توضیحاتی خواهیم داد و اینک توضیح درباره ضلع اول مثلث:

### گروه دشمنان ائمه علیهم السلام ضلع اول مثلث

بعضی از دشمنان ائمه (ع) دست به یک نیرنگ شیطانی زده و در قالب دوست درآمدند و اخباری مشتمل بر غلوّ در مدح ائمه (ع) جعل کردند و هدفشان این بود که جامعه اسلامی با شنیدن این اخبار خلاف اسلام از ائمه (ع) روگردان شوند و نیز پیروانشان را طرد و تکفیر کنند.

از قرائن معلوم می شود این اخبار غلوآمیز در مدتی طولانی منتشر می شده و در همه س طوح به گوش مردم می رسیده است به طوری که موجب تعجب و تحیر دوستان ائمه (ع) می شده است و برای رفع تحیر خود درباره این اخبار سؤال می کرده اند.

ابراهیم بن ابی محمود می گوید: به حضرت امام رضا (ع) گفتم: ما اخباری را در فضائل امیر المؤمنین و فضائل شما از مخالفان شما می شنویم که مانند این اخبار را در نزد شما نمی یابیم آیا ما این اخبار را قبول کنیم. توجه کنید مخالفان ائمه (ع) اخباری را در فضائل آنان نقل می کنند که دوستان ائمه (ع) آنها را نمی شناسند و متحیر می شوند که این اخبار را قبول کنند یا نه؟ و برای رفع تحیر خود از امام می پرسند: این اخبار را قبول کنند یا نه؟ امام در جواب فرمود:

«... یا ابن ابی محمود انّ مخالفینا وضعوا اخبارا فی فضائلنا و جعلوها علی ثلاثة اقسام: احدها الغلوّ فینا و ثانیها التّقصیر فی امرنا و ثالثها التّصریح بمثالب اعدائنا، فاذا سمع النّاس الغ لوفینا کفّروا شیعتنا و نسسبوهم الی القول بربوبیتنا و اذا سمعوا التّقصیر اعتقدوه فینا و اذا

سمعوا مثالب اعدائنا باسمائهم ثلبونا باسمائنا...» (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۴).

یعنی ای پسر ابی محمود مخالفان ما اخباری را در فضائل ما جعل کردند و این اخبار را سه قسم کردند:

قسم اول اخباری که مشتمل بر غلو در باره ما است.

قسم دوم اخباری که مشتمل بر تقصیر در امر ما است.<sup>۱۹</sup>

قسم سوم اخباری که مشتمل بر تصریح به طعن و مذمت دشمنان ما است.

پس وقتی که مردم اخباری را بشنوند که درباره ما غلو کرده - و مثلاً نسبت ربوبیت به ما داده است - شیعه ما را تکفیر می‌کنند و به آنان نسبت می‌دهند که به ربوبیت ما اعتقاد دارند.

و وقتی که اخباری را بشنوند که مشتمل بر تقصیر است درباره ما معتقد به تقصیر می‌شوند.

و وقتی که اخباری را بشنوند که مشتمل بر طعن ها و مذمت ها درباره دشمنان ما است که تصریح به نام آنان کرده است - متقابلاً - ما را با ذکر نام مورد طعن و مذمت قرار می‌دهند.<sup>۲۰</sup>

از این حدیث معلوم می‌شود در عصر حضرت رضا (ع) روایاتی شایع کرده‌اند که مشتمل بر غلو در باره ائمه (ع) بوده است و این اخبار را دشمنان ائمه (ع) ساختند تا پیروان ائمه (ع) در جامعه اسلامی تکفیر و طرد شوند و خود ائمه (ع) نیز منزوی گردند.

و نیز معلوم می‌شود این اخبار غلوآمیز مشتمل بر الوهیت و ربوبیت ائمه (ع) بوده و می‌گفته است: ائمه (ع) یا یکی از آنان خالق بشر یا جهان و اداره‌کننده کائنات هستند!

<sup>۱۹</sup> (1). احتمال دارد تقصیر به این معنی باشد که خدا را تا حد مخلوق پایین آورند. شهرستان درباره غلاة می‌گوید: «رما شَبَّهوا و احدا من الائمة بالاله و رما شَبَّهوا الاله بالخلق و هم علی طرف من الغلو و التَّقصیر» (ملل و نحل، ص 81) یعنی غلاة گاهی یکی از ائمه را به خدا تشبیه می‌کنند و گاهی خدا را به خلق تشبیه می‌کنند و آنان بر طرف غلو و تقصیر هستند. پس معنای تقصیر اینست که کسی درباره خدا کوتاه بیاید و او را تشبیه به مخلوق کند و اخباری که مخالفان ائمه در فضیلت ائمه جعل می‌کردند يك قسم از آنها برای بزرگ کردن ائمه (ع) خدا را كوچك می‌کرده است.

<sup>۲۰</sup> (2). از این حدیث معلوم می‌شود در زمان ائمه (ع) يك خط سیاسی وجود داشته است که برای کوبیدن ائمه (ع) در قالب دوستان اهل بیت درمی‌آمده‌اند و احادیثی را در طعن و مذمت مخالفان ائمه (ع) با تصریح به نامشان از زبان ائمه (ع) جعل می‌کرده‌اند تا پیروان آنان تحریک شوند و متقابلاً ائمه (ع) را با تصریح به نامشان مورد طعن و مذمت قرار دهند و -- معلوم است که با پخش اینگونه اخبار از زبان ائمه (ع) در سطح جهان اسلام چه قشر عظیمی از مسلمانان به ائمه (ع) بدبین می‌شوند و عکس العمل نشان می‌دهند و موجبات انزوای ائمه (ع) و دور شدن مردم را از آنان فراهم می‌کنند. اگر توجه کنید که بخاری در صحیح خود حتی يك حدیث از امام صادق (ع) نقل نکرده است، بی‌شک خواهد بود که چه جَو مسمومی بر ضد آن حضرت وجود داشته است! لازم است دوستان ائمه (ع) که به عظمت اسلام علاقه دارند به این حدیث امام رضا (ع) بوجه داشته باشند و در نقل اینگونه اخبار رعایت مقام ائمه (ع) و مصالح اسلام را بنمایند. يك نمونه از این اخبار در بحار جلد 35، ص 276 تا ص 280 آمده که بعضی از صحابه را با تصریح به نامشان مورد طعن قرار داده و آنان را منافق و مفسد خوانده است که نسبت سحر به پیغمبر اکرم (ص) داده‌اند.

اگرچه جاعلان این اخبار غلوآمیز هدف سیاسی داشتند ولی گروهی از ساده لوحان کم مایه به علت عشقی که به ائمه (ع) داشتند فریب خوردند و به مضمون این اخبار معتقد گشتند و از این عقیده دفاع و آن را ترویج کردند و این عقیده به صورت یک جریان فکری از عصر ائمه (ع) تا این زمان که سال هزار و چهارصد و شش قمری و هزار و سیصد و شصت و پنج شمسی هجری است - وجود داشته و دارد و کتاب هایی که این عقیده را ترویج می کند در بازار کتاب موجود و در بین مردم منتشر است و یک نمونه از این کتابها دیوان شعر صغیر اصفهاری است که ما چند نمونه از

ص: ۸۱

اشعار او را می آوریم

صغیر اصفهانی در مدح حضرت علی (ع) می گوید:

مُوجِدِ مَمَكِنَاتِ وَ مُظَهِّرِ كَوْنِ	مُظَهَّرِ ذَاتِ كِبْرِيَا سْتِ عَلِي
مَا سَوَى بِي وَجُودِ اَوْ عَدَمِنْدِ	زَانِكِه فَيَا ضِ مَاسَوَا سْتِ عَلِي
پیشوای رُسل بود جبریل	بهر جبریل پیشواست علی

(دیوان صغیر، ص ۷۱)

و نیز می گوید:

مُظَهَّرِ كِبْرِيَا عَلِي اَسْتِ عَلِي	خَالِقِ مَاسَوِي عَلِي اَسْتِ عَلِي
كُشْتِي نُوْحِ رَا بِه بَحْرِ بَلَا	بَخْدَا نَاخْدَا عَلِي اَسْتِ عَلِي
آنكه بر او میان آتش برد	مر خلیل التجا، علی است علی
آنكه از قعر چاه یوسف را	داد بر تخت جا، علی است علی
موسی از غیب هرندا بشنید	صاحب آن ندا، علی است علی
آنكه از بهر او پدید آورد	اژدها از عصا، علی است علی

(دیوان صغیر، ص ۷۲-۷۳)

و نیز می‌گوید:

آنکه بخشد ضیا، علی است علی	به مه و مهر و ثابت و سیار
بانی آن بنا، علی است علی	یک بنا بیش نیست هردو جهان
فصل صیف و شتا، علی است علی	آنکه هر سال می‌کند تبدیل
خالقم برملا، علی است علی	آنکه فرمود: من به ارض و سما

(دیوان صغیر، ص ۷۴)

و نیز می‌گوید:

ص: ۸۲

به لسانی بدین سخن گویاست	هرچه می‌آید از عدم به وجود
نیست غیر از علیّ عمرانی	که بنای وجود را بانی

(دیوان صغیر، ص ۱۴۶)

و نیز می‌گوید:

تا جان و دلت شود طربناک	گفتا: ز صغیر بشنو این نقل
الله علی، علی است الله	در مذهب عارفان آگاه

(دیوان صغیر، ص ۱۵۱)



می‌بینیم که چگونه صغیر اصفهانی حضرت علی (ع) را ایجادکننده ممکنات و خالق ماسوی و نجات‌دهنده نوح از طوفان و ابراهیم از آتش و یوسف از چاه و صاحب ندایی که به حضرت موسی گفت: «من پروردگار تو هستم» **«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ»** (سوره طه، آیه ۱۲) و پدیدآورنده ازدها از عصای موسی و دهنده نور به خورشید و ماه و ستارگان و بناکننده دنیا و آخرت و خالق زمین و آسمان و بانی بنای وجود و بالاخره در یک کلمه، آن حضرت را «الله» معرفی کرده است!

ضمناً توجه داشته باشید که قبلاً در حدیث سوّم گذشت که قول کسانی که علی را بنده گناهکار می‌دانستند برای آن حضرت قابل تحمل تر بود از قول کسانی که می‌گفتند: او خداست.

ایرکه در جامعه ما این کتاب‌ها منتشر می‌شود و با این غلو مبارزه نمی‌شود دلیل اینست که این فکر غلوآمیز به صورت یک جریان وجود دارد و جوّ عمومی جامعه نیز برای نشر این افکار مساعد است!

چند سال پیش فاضل متقی آقای حاج آقا مجتبی آیت می‌گفتند:

شنیدم آقای صغیر اصفهانی به نجف آباد آمده است با او ملاقات کرده و ضمن سخنانی از او پرسیدم: شما واقعا عقیده دارید که حضرت علی (ع)

ص: ۸۳

خداست؟ گفت: آری، گفتم: علی خداست یعنی چه؟ گفت: یعنی علی مرا خلق کرده، تو را خلق کرده و این جهان را خلق کرده است. گفتم: دلیل شما چیست؟ گفت: خود حضرت علی (ع) فرموده است: «... أَنَا صَنَاعِ رَبَّنَا وَ النَّاسُ بَعْدَ صَنَاعِ لَنَا...» (نهج البلاغه فیض، ص ۸۹۴). یعنی مردم مخلوق ما هستند، گفتم معنای سخن امام اینست که خدا اول نعمت دین را به ما داد و ما را ساخت و تربیت کرد و بعداً ما مردم را ساختیم و تربیت کردیم و حضرت علی (ع) نمی‌خواهد بفرماید: ما مردم را خلق کردیم و این کفر و شرک است. صغیر گفت: همین است که می‌گوییم علی می‌فرماید: مردم مخلوق ما هستند. من هرچه با او بحث کردم قانع نشد و در آخر گفت: بگذار همه مردم به خاطر دوستی علی به بهشت بروند و من بخاطر دوستی علی جهنم بروم! <sup>۲۱</sup> و من چون از او مأیوس شدم خداحافظی کرده و جلسه را ترک نمودم. تا اینجا سخنان جناب آقای آیت بود. در اینجا مناسب است یک جمله اضافه شود و آن جمله اینست که در سخن حضرت علی (ع) آمده است:

«أَنَا صَنَاعِ رَبَّنَا وَ النَّاسُ بَعْدَ صَنَاعِ لَنَا» و صنایع صیغه جمع است یعنی ما صنایع پروردگار خود هستیم و مقصود از کلمه «أَنَا» اهل بیت رسالت است، حالا به آقای صغیر اصفهانی می‌گوییم: سخن علی (ع) با کلمه «أَنَا» ادا شده است، آیا شما معتقدید که همه اهل بیت رسالت با شرکت سهامی، کائنات را خلق کرده اند که امام علی (ع) یکی از آن جمله است، آیا هیچ مسلمانی چنین سخنی می‌گوید؟

باید دانست که صنایع جمع صنیعه است و صنیعه کسی است که شما او را تربیت و به او احسان می‌کنید. ابن ابی الحدید

<sup>۲۱</sup> (1). در انساب الاشراف، ص 120 آمده است که علی (ع) فرمود: «لِيَجْتَنِي أَقْوَامٌ حَتَّى يَدْخُلَهُمْ حَتَّى النَّارِ» یعنی کسانی مرا دوست خواهند داشت که به وسیله دوستی من به آتش داخل می‌شوند.

می‌گوید: «صَنِيعَةُ الْمَلِكِ مِنْ يَصْطَنَعُهُ الْمَلِكُ وَ يَرْفَعُ قَدْرَهُ» (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۴). یعنی صنیعه شاه کسی است که به او احسان می‌کند و مقامش را بالا می‌برد و حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«صَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ» (نهج البلاغه فیض، ۱۵۵) یعنی آنچه با مال به دست آید با رفتن مال از بین می‌رود. بنابراین معنای سخن حضرت علی (ع) که خطاب به معاویه است این می‌شود که خدا نعمت دین را اول به ما داده و بعد از ما به مردم رسیده است ولی صغیر اصفهانی به علت کمی سواد عربی اش و به علت عشق مفرطش به امام سخن آن حضرت را اشتباه تفسیر کرده است.

### ستاره در خانه علی (ع)

بدیهی است مخالفان ائمه (ع) برای منزوی کردن آنان فقط به جعل اخباری که مشتمل بر الوهیت ائمه (ع) است اکتفاء نکرده‌اند بلکه همه‌گونه فعالیت سیاسی و تبلیغی برای رسیدن به هدفشان کرده‌اند و یکی از کارهای تبلیغی که بر ضد ائمه (ع) کرده‌اند جعل اخباری است که امامت ائمه (ع) را زیر سؤال می‌برد و حدیث ذیل احتمالاً یکی از این اخبار جعلی است:

ربیعۃ بن محمد با سندی که به انس بن مالک می‌رسد نقل می‌کند که انس بن مالک گفت:

«انقضَّ كوكب فقال رسول الله (ص): انظروا فمن انقضَّ في داره فهو الخليفة بعدى فنظرنا فاذا هو في منزل عليّ فقال جماعة: قد غوى محمد في حبّ عليّ فنزلت: «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى» (مناقب ابن المغازلی، ص ۲۶۶ و میزان الاعتدال ج ۲، ص ۴۵).

یعنی انس بن مالک گفت: ستاره‌ای از آسمان فرود آمد، رسول خدا (ص) فرمود: نگاه کنید ستاره در خانه چه کسی فرود می‌آید، در

خانه هرکس فرود آمد او خلیفه من بعد از من خواهد بود. پس ما نگاه کردیم، دیدیم در خانه علی (ع) فرود آمده است، پس گروهی گفتند:

محمد در محبت علی خطا کرده است. پس دو آیه اول سوره «وَالنَّجْمُ» نازل شد که می‌گوید: قسم به ستاره وقتی که فرود می‌آید صاحب شما گمراه نشده و خطا نکرده است.

میزان الاعتدال این خبر را باطل دانسته و گفته است: جوزجانی راوی این خبر ربیعۃ بن محمد را متروک معرفی کرده است.

باید دانست ربیعۀ بن محمد راوی این خبر از عامه است و رجال شناسان عامه او را متروک و حدیثش را باطل دانسته اند ولی او را متهم به تشیع نکرده اند، پس نمی توان گفت: این حدیث را شیعیان افراطی ساخته اند، بلکه منبع اصلی آن راویان عامه اند.

این حدیث علاوه بر اینکه رویش معتبر نیست چند نقطه ضعف دیگر نیز دارد:

#### نقطه ضعف اول

سوره «النجم» در مکه نازل شده است (المیزان ج ۱۹، ص ۲۵) و انس بن مالک راوی این حدیث اهل مدینه است و هنگام هجرت رسول خدا (ص) او کودکی ده ساله یا نه ساله یا هشت ساله بوده است (اسد الغابۀ ج ۱، ص ۱۲۷) و هرگز به مکه نیامده است تا هنگام نزول سوره «و النجم» شاهد نزول ستاره به خانه علی (ع) باشد و آن داستان را ببیند و نقل کند در حالی که از قول او نقل کرده اند که گفت: ما رفتیم نگاه کردیم، دیدیم ستاره در خانه علی فرود آمده است.

#### نقطه ضعف دوم

حضرت علی (ع) در مکه منزل نداشته است زیرا او در کودکی از منزل

ص: ۸۶

ابو طالب به منزل رسول خدا (ص) منتقل شد و در همان خانه قبل از اسلام و بعد از اسلام در دامن پیغمبر اکرم (ص) و تحت تعلیم و تربیت آن حضرت رشد کرد (اسد الغابۀ ج ۴، ص ۱۷) پس هنگام نزول سوره «و النجم» علی (ع) در مکه منزل نداشته است تا ستاره در آن فرود آید. و اگر این نقل را بپذیریم که سوره «و النجم» اولین سوره ای است که رسول اکرم (ص) به طور علنی برای مؤمنان و مشرکان دسته جمعی خوانده است (المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵) در این صورت سوره «و النجم» در همان اوایل بعثت نازل شده و در آن زمان احتمالاً حضرت علی (ع) هنوز به سن پانزده سالگی نرسیده بود. چگونه ممکن است در این زمان که او نوجوان مجردی بوده است منزل مستقلاً داشته باشد که ستاره در آن فرود آید؟!

#### نقطه ضعف سوم

اگر این داستان صحّت داشت باید در آیه «و النجم إذا هوی» به جای کلمه «اذا» کلمه «اذ» استعمال شده باشد زیرا کلمه «اذ» در جایی استعمال می شود که حادثه ای واقع شده باشد و بخواهند آن را حکایت کنند مانند آیه «إِذْ جَاءُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ» (احزاب، ۱۰) یعنی در آن وقت که احزاب دشمن از بالا و پایین به شما هجوم آوردند. ولی «اذا» در جایی استعمال می شود که بخوانند از چیزی که به طور مستمرّ به وجود می آید خبر بدهند مانند «و اللیل إذا یغشی و النهار إذا تجلی» (سوره و اللیل، ۱-۲). یعنی قسم به شب آنگاه که همه جا را فرامی گیرد، و قسم به روز آنگاه که نورش جلوه می کند. چنانکه معلوم است فراگیری ظلمت شب و نیز جلوه کردن روز به طور مستمرّ به وجود می آید و تا قیامت ادامه دارد.

بنابراین آیه «و النجم إذا هوی» از یک حالت مستمرّ حکایت می کند و

معنای آن چنین می شود: قسم به ستاره آنگاه که فرود می آید و غروب می کند و معلوم است که طلوع و غروب ستاره امری مستمر و همیشگی است پس آیه مزبور نمی خواهد سقوط ستاره ای را که قبلا واقع شده است گزارش بدهد بلکه قسم می خورد به ستاره که به طور دائم طلوع و غروب دارد ولی در این آیه به غروب دائمی ستاره اشاره شده و از طلوعش ذکری نشده است.

پس آیه «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» با داستان سقوط یک ستاره در خانه حضرت علی (ع) قابل انطباق نیست زیرا از یک حادثه ای که قبلا واقع شده است حکایت نمی کند بلکه از یک حالت مستمر که هر شب تکرار می شود و تا قیامت ادامه دارد، حکایت می کند.

#### نقطه ضعف چهارم

می دانیم که بعضی از ستاره های ثابت و سیار چندین برابر زمین هستند حالا چگونه ممکن است ستاره ای با آن بزرگی در یک خانه کوچک جای بگیرد؟ این را باید از ر اویان این حدیث پرسید . شاید آنان که این حدیث را نقل کرده اند مثل افراد عامی تصور می کرده اند ستاره ها به همان کوچکی که دیده می شوند هستند.

حالا اگر کسی بگوید: این اعجاز بوده و ستاره با همه بزرگی اش کوچک شده و هنگام فرود آمدن هم نیروهای غیبی آن را طوری آهسته فرود آورده اند که جایی را خراب نکند . در این صورت می گوئیم: لازم بود این ستاره کوچک شده که اعجاز رسالت و محکم ترین دلیل امامت بوده است مثل حجر الاسود محترم و محفوظ بماند . سنگ های جوئی که در بعضی مناطق سقوط می کنند دارای تاریخ و پرونده هستند و همه خصوصیات آنها ثبت و ضبط می شود تا برای آیندگان بماند. آیا ممکن است چنین آیت با عظمتی واقع شده باشد و رسول اکرم (ص) دستور

ضبط و نگهداری و ثبت خصوصیات آن را نداده باشد تا اعجاز محسوسی برای نبوت و برهان ملموسی برای خلافت و امامت باشد؟! آیا پیغمبر خدا (ص) تا این حد در این امر مهم دینی مسامحه کار بوده است؟

معلوم شد که حدیث فرود آمدن ستاره در خانه حضرت علی (ع) و تطبیق آیه «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» با آن حادثه به هیچ وجه قابل قبول نیست زیرا:

۱. سند معتبری ندارد.

۲. با مفهوم آیه مزبور مخالف است.

۳. با تاریخ حضرت علی (ع) سازگار نیست.

۴. با تاریخ انس بن مالک راوی حدیث مزبور تطبیق نمی شود.

حالا سؤالی پیش می‌آید که چه انگیزه‌ای برای ثبت و نقل این حدیث داشته‌اند؟

ما این احتمال را نفی نمی‌کنیم که بعضی از مخالفان حضرت علی (ع) در لباس دوست خواسته باشند با ثبت این حدیث اصل امامت و خلافت بلا فصل امام را زیر سؤال ببرند و حدیث غدیر و حدیث منزلت و حدیث انا مدینه العلم و علیّ بابها» و احادیث فراوان دیگر را لوٹ کنند زیرا وقتی که حدیث غیرقابل قبولی را با این نقاط ضعف دلیل خلافت و امامت امام علی (ع) قرار دهند هر انسان بی‌غرض و فرزانه‌ای این حدیث را که می‌خواند اگر از دلیل‌های دیگر بی‌اطلاع باشد طبعا نسبت به اصل خلافت و امامت آن حضرت دودل و مردّد می‌شود و نمی‌تواند آن را بپذیرد.

#### حدیث سقوط ستاره نزد شیعه

شیخ صدوق طاب ثراه داستان سقوط ستاره در خانه حضرت علی (ع) را در کتاب امالی مجلس ۸۳، حدیث ۴، ۵ و: و مجلس ۸۶، حدیث ۱ از طرق عامّه با سندهای مجهولی با قدری اختلاف آورده است ولی باید

ص: ۸۹

دانست علمای بزرگی مثل صدوق مقصودشان از ذکر این حدیث این نیست که با آن خلافت بلا فصل امام علی (ع) را ثابت کنند بلکه چون این حدیث را عامّه ذکر کرده‌اند برای مرحوم صدوق و علمای دیگر جاذبه داشته و آن را نقل کرده‌اند بدون اینکه ضامن صحّت آن باشند.

ولی نوبت به حافظ رجب برسی که رسیده است حدیث سقوط نجم در خانه امام علی (ع) را با آب و تاب بیشتر و ذکر مطالب عجیب و غریب با سند غیرمعتبری نقل کرده است (تفسیر برهان آن را در جلد چهارم، ص ۲۴۵، حدیث ۱۲ آورده است) که اگر فیلمی از روی آنچه برسی نوشته است ساخته شود از پرشتری‌ترین فیلم‌ها خواهد بود.

ضمنا بحار، چاپ جدید جلد ۳۵ از صفحه ۲۷۲ تا ۲۸۴ عمده اخبار مربوط به سقوط نجم در خانه حضرت علی (ع) را آورده است ولی حتی یک خبر از آنها سند معتبر ندارد. علاوه بر این بین خود این اخبار اختلاف هست در بعضی از آنها آمده است که سقوط نجم در سال فتح مکه بوده و در بعضی آمده است که بعد از واقعه غدیر خم بوده و در بعضی آمده است که در مرض وفات رسول خدا بوده که هیچکدام از اینها با زمان نزول سوره «و النجم» که قبل از هجرت بوده است سازگار نیست.

و نیز در مورد اینکه سقوط نجم در خانه امام علی (ع) شب بوده است یا روز، اختلاف است در بعضی از اخبار آمده است که بعد از نماز عشاء بود (ص ۲۷۴، حدیث ۳ و ص ۲۸۱، حدیث ۹) و در بعضی آمده است که هنگام طلوع فجر بود (ص ۲۷۲، حدیث ۱) و در بعضی آمده است که هنگام طلوع خورشید بود (ص ۲۷۳) و در بعضی آمده است که در وسط روز بود و نور آن نجم بر نور خورشید غلبه کرد (ص ۲۸۳، حدیث ۱۰) معلوم می‌شود ناقلان این داستان توانسته‌اند گفته‌های خود را هم آهنگ کنند و هرکس به سلیقه خود چیزی گفته است و یکی از این ناقلان این را هم

ص: ۹۰

۱۳۲۹۹ غلو درآمدی برافکار و عقاید غالیان در دین؛ ص ۹۰

اضافه کرده است که آن نجم دوباره به آسمان برگشت (ص ۲۷۷، حدیث ۵).

در اینجا بار دیگر توجه خوانندگان را به نقاط ضعف این داستان که قبلاً گذشت جلب می‌کنیم. خصوصاً این نقطه ضعف را که این داستان با مفهوم خود آیه «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» مخالف است و ائمه اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند: هر حدیثی مخالف قرآن باشد باطل است (رجال کشی، ص ۲۲۴).

### جعل حدیث به‌عنوان طنز

بدخواهان ائمه (ع) برای پایین آوردن شخصیّت آنان گاهی هم به عنوان طنز و خوشمزگی درباره ائمه (ع) حدیث می‌ساختند تا در مجالس سرگرمی و عیش و نوش خود حدیث را بخوانند و بگویند و بخندند و حدیث ذیل که ساخته و پرداخته دستگاه خلفای بنی عباس است به نظر ما یکی از این احادیث است:

«مأمون خلیفه عباسی از پدرش هارون و هارون از پدرش مهدی و مهدی از پدرش منصور دوانیقی نقل می‌کند و سند نقل خود را به ابن عباس می‌رساند که او گفت:

رسول خدا (ص) و ما در بعضی از دره های مدینه بودیم که ناگهان هیاهوی شدیدی شنیده شد . من گفتم: یا رسول الله این چه صدایی است؟ فرمود: این صدای ابلیس و لشکر او است که در اینجا حضور دارند، علی گفت: یا رسول الله من می‌خواهم ابلیس را ببینم . رسول خدا (ص) خطاب به ابلیس فرمود: ای دشمن خدا خودت را به علی بنما پس ابلیس خودش را نمود، دیدیم او پیرمرد کوتاه قدی است که موهای سر و ریش او سفید و ریش او از قدش بلندتر است، چهار چشم دارد که دو چشم در پیشانی و دو چشم در سینه اش قرار دارد. پس علی از جا برجست و او را گرفت و بر زمین زد و روی سینه اش نشست و گفت: یا

ص: ۹۱

رسول الله اجازه بدهید او را بکشم، رسول اکرم (ص) فرمود: پس مهلتی که خدا به او داده است - که تا قیامت بماند - چه می‌شود؟ یعنی کشتن ابلیس مخالف وعده‌ای است که خدا به او داده است که تا قیامت بماند.

(مناقب ابن المغازلی، ص ۳۰۰).

در اینجا توجه به چند نکته لازم است:

<sup>۲۲</sup> صالحی نجف آبادی، نعمت الله، غلو درآمدی برافکار و عقاید غالیان در دین، ۱ جلد، کویر - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

## نکته اول

چهار نفر از راویان این داستان از خلفای بنی عبّاس هستند، یعنی مأمون و هارون و مهدی و منصور که هیچکدام به تقوی و صداقت شناخته نشده‌اند بلکه به عکس، بی‌تقوایی و اعمال خلاف اسلام آنان در تاریخ ثبت است و به قول شیخ صدوق طاب ثراه، منصور امام صادق (ع) را مسموم کرده و به قتل رساند و هارون امام موسی بن جعفر (ع) را و مأمون امام رضا (ع) را (اثبات الهداء ج ۳، ص ۷۵۵).

## نکته دوّم

رقابت سیاسی که بین خلفای بنی عبّاس و آل علی (ع) وجود داشت که از طرف خلفای عباسی دنبال می‌شد این خلفای بی‌تقوی را برمی‌انگیخت که علاوه بر فشارهای سیاسی و ظلم‌ها و تهدیدها و بازداشت‌ها و شکنجه‌های جسمی و روحی که درباره آل علی (ع) معمول می‌داشتند تبلیغات وسیعی نیز بر ضدّ آنان انجام دهند تا به شخصیت روحانی و محبوبیت اجتماعی‌شان ضربه وارد کنند.

## نکته سوّم

خلفای عبّاسی که در نزد مردم به‌عنوان عناصر بی‌تقوی و پیرو هوای نفس و شیطان شناخته شده بودند وقتی که می‌دیدند علی و آل علی (ع)

ص: ۹۲

در نزد مردم مثل اعلای تقوی و تسلط بر نفس و شیطان به شمار می‌روند، در خود احساس حقارت می‌کردند و طبیعی بود که بکوشند این نقیصه را جبران کنند زیرا برای آنان قابل تحمّل نبود که جامعه اسلامی حضرت علی (ع) را تقوای مجسم و عدل مجسم بدانند که بی‌نیروهای ابلیسی پیروز گشته است.

## نکته چهارم

دقت کنید ببینید خلفای بنی عبّاس غلبه حضرت علی (ع) بر ابلیس را در چه صحنه‌ای ترسیم کرده‌اند؟

ابلیس در قیافه پیرمرد کوتاه‌قدی ترسیم شده است که موهای سر و ریش او سفید و ریش سفید او از قدش بلندتر است و روی زمین می‌کشد و دو چشم در پیشانی و دو چشم در سینه دارد علی که او را می‌بیند بی‌درنگ از جا برمی‌جهد و با ابلیس دست‌به‌یقه شده او را بر زمین می‌زند و روی سینه‌اش می‌نشیند و می‌خواهد او را بکشد که رسول خدا (ص) اجازه نمی‌دهد!

همه تقوای حضرت علی (ع) و جهاد با نفس او و پیروزی اش بر نیروهای ابلیسی در این داستان مسخره آمیز خلاصه می‌شود که مناسب مجالس عیش و عشرت خلفای عباسی است که وقتی با پیاله ای از می سرمست می‌شوند آن را به‌عنوان حدیث پیغمبر بخوانند و بخندند و عقده‌گشایی کنند و بدین‌گونه تقوای علی را که چون پتکی بر مغز آنان کوبیده می‌شود به باد تمسخر بگیرند؛ ضمناً امام علی (ع) را بی‌اطلاع از قرآن معرفی کنند که نمی‌داند خدا به ابلیس وعده داده

است تا قیامت بماند و از اینرو می خواهد ابلیس را به قتل برساند و پیغمبر (ص) جلوگیری می کند! آنگاه محدثانی مثل ابن المغازلی شافعی که بنای کارشان بر اندیشیدن نیست بلکه همه همتشان مصروف ضبط و نقل

ص: ۹۳

حدیث است این داستان زشت را فضیلت و منقبت می پندارند و در کتاب مناقب خویش می نویسند!

اگر این داستان به صورت فیلمی نمایش داده شود که در یک دره ای از دره های مدینه پیغمبر و بعضی از اصحاب حضور دارند و ابلیس و لشکریانش نیز آنجا هستند که هیاهو و جنجالشان فضا را پر کرده و ابلیس در قیافه پیرمرد کوتاه قد موسفیدی که ریش او از قدش درازتر است و چهار چشم در پیشانی و سینه خود دارد در آن صحنه ظاهر می شود و ناگهان علی از جا برمی جهد و او را بر زمین می زند و روی سینه اش می نشیند و می خواهد او را بکشد که رسول خدا (ص) او را از اشتباهش آگاه می کند که خدا به ابلیس مهلت و وعده داده است تا قیامت زنده بماند! زشتی آن بیشتر روشن می شد و مردم بهتر می فهمیدند که این خلفای بی تقوی با جعل این داستان چه اهانتی به حضرت علی (ع) کرده اند!

ص: ۹۴

### حدیث ابلیس در کتاب های شیعه

داستان کشتی گرفتن حضرت علی (ع) با ابلیس که ساخته دستگاه خلفای عباسی بود در سطح وسیعی به وسیله محدثان درباری منتشر شد و محدثان دیگر هم آن را در کتاب های خود درج کردند و بعضی از آنان چیزی به آن افزودند یا کم

۳۳ (۱). دستگاه خلفای عباسی برای اهانت به حضرت علی (ع) گاهی هم صحنه هایی به صورت تئاتر درست می کردند از جمله: متوکل عباسی يك هم بزم هرزه و رقاصی به نام عبادۀ مَحْنَث - یعنی مفعول - داشت که يك تاتری را با خوانندگان همکارش تمرین کرده بودند و در مجلس شراب خلیفه آن را اجرا می کردند و صورت عمل چنین بود: این رقاص مَحْنَث که جلوی سرش مو نداشت برای اینکه خود را به شکل حضرت علی (ع) درآورد بالشی زیر لباس خود روی شکمش می بست که شکمش بزرگ بنماید و با سر برهنه در مجلس شراب خلیفه می رقصید و همراه با رقص او، همکارانش با آواز طربانگیزی این عبارت را به صورت سرود می خواندند:

### خليفة المسلمین»

### «قد اقبل الانزع البطين

یعنی علی که جلوی سرش مو ندارد و شکمش بزرگ است به مجلس ما آمد او خلیفه مسلمانان است. در این حال که مَحْنَث در قیافه حضرت علی (ع) می رقصید هم آهنگ با رقص او آوازخوانان در حالی که عبادۀ مَحْنَث را به عنوان علی معرفی می کردند سرود مزبور را با آوازی طرب انگیز می خواندند و متوکل در این حال شراب می خورد و می خندید که علی بن ابیطالب در قیافه مَحْنَث رقاصی جلوه کرده است!

این صحنه تئاتر که هنرپیشگان مأمور اجرای آن بودند هروقت که خلیفه میل داشت تکرار می شد تا متوکل عباسی کینه خود را نسبت به حضرت علی (ع) بنمایاند و عقده حقارتی را که در مقابل عظمت خیره کننده امام در دل دارد بگشاید. این صحنه به قدری آزاردهنده بود-- که در یکی از این جلسات که منتصر پسر متوکل تماشاگر صحنه بود نتوانست آن را تحمل کند و با اشاره مَحْنَث را تهدید کرد و او اجرای برنامه را متوقف نمود متوکل سبب پرسید مَحْنَث سبب را گفت. آنگاه منتصر به پدرش گفت: این علی که این سگ خود را به شکل او درآورده پسر عم و بزرگ خانواده و موجب افتخار تو است. اجازه نده این سگ و امثال او گوشتش را بخورند، متوکل مخمور که سخن پسرش بر او گران آمد واکنش بدی نشان داد و به آوازخوانان گفت: این سرود را با آواز بخوانید:

### رأس الفتی فی حرّ اّمّه»

### «غار الفتی لابن عمّه

یعنی این جوان- پسر من- برای پسر عمّش غیرت به خرج داد، سر این جوان در فوج مادرش باد. و همین امر یکی از عللی بود که موجب شد منتصر قتل پدرش متوکل را مباح شمارد (کامل ابن اثیر، جلد 7، ص 55).



کردند و در عصر بنی عباس که محدثان عامه و خاصه از یکدیگر نقل حدیث می کردند. حدیث مزبور در کتاب های شیعه نیز وارد شد بدون اینکه صحّت آن را تصدیق کنند و علامه مجلسی طاب ثراه در بحار، جلد ۳۹، باب ۸۳ از صفحه ۱۷۳ به بعد حدیث نامبرده را در صورت های گوناگونش آورده است که بعضی از آنها سند ندارد و بعضی با سند غیرمعتبر است و بعضی از طرق عامه و بی اعتبار است و اصل داستان نیز به صورت های مختلف نقل شده است مثلا:

۱. در یک نقل آمده است که رسول خدا (ص) تکیه به کعبه داده و علی (ع) در حضورش بود که ناگهان پیرمردی عصا به دست که کلاه دراز سرخی بر سر داشت ظاهر شد و به پیغمبر اکرم (ص) گفت: برای من طلب آمرزش کن و آن حضرت نپذیرفت و او رفت، پیغمبر به علی (ع) فرمود: او را شناختی؟ گفت: نه، فرمود: او ابلیس است علی (ع) دوید تا بهاو رسید و او را گرفته بر زمین زد و خواست خفه اش کند که او به علی

ص: ۹۵

گفت: من از خدا مهلت دارم تا قیامت بمانم، و الله من تو را دوست می دارم و هرکس دشمن تو باشد من در هم بستری با مادرش شرکت کرده ام و او زنزاده است، علی خندید و ابلیس را آزاد کرد! (بحار، ج ۳۹، ص ۱۷۳).

۲. و در نقل دیگری آمده است که رسول خدا (ص) با اصحاب در منی بودند دیدند مردی با تضرع رکوع و سجود می کند گفتند: یا رسول الله چه نماز خوبی می خواند!<sup>۲۴</sup> فرمود: این ابلیس است که پدر شما را از بهشت بیرون کرد، پس علی (ع) به سوی او شتافت و وی را گرفته به سختی تکان داد و گفت تو را می کشم. ابلیس گفت: تو نمی توانی زیرا خدا مرا تا اجل معلوم مهلت داده است، چرا می خواهی مرا بکشی و الله هرکس بغض تو را دارد من نطفه ام را قبل از پدرش در رحم مادرش ریخته ام و آیه «شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» اشاره به همین است (بحار ج ۳۹، ص ۱۷۴).

۳. و در نقل سومی آمده است که رسول خدا (ص) به ام سلمه فرمود:

علی که می آید به او بگو: این مشک را پر از آب کند و با شمشیرش بین این دو کوه<sup>۲۵</sup> به من ملحق شود. علی که آمد ام سلمه پیغام را رساند. علی مشک را آب کرد و رفت و هنگامی که بین دو کوه وارد شد دو راه دید که نمی دانست از کدام برود چوپانی را روی کوه دید- او ابلیس بود و علی نمی دانست- به او گفت: رسول الله (ص) از اینجا نگذشت؟ چوپان گفت:

خدا رسولی ندارد. علی (ع) سنگ بزرگی برداشت که به او بزند چوپان فریادی کشید، ناگهان همه کوه پر از پیاده نظام و سواره نظام شد و همگی شروع به سنگباران کردن علی نمودند و دو پرندۀ سفید در دو طرف او

ص: ۹۶

<sup>۲۴</sup> (۱). سازنده این حدیث فکر نکرده است ابلیس که رانده درگاه خداست برای چه نماز می خواند!؟

<sup>۲۵</sup> (۲). سازنده این حدیث روشن نکرده است که این دو کوه در کجاست؟

ظاهر شدند. علی می‌رفت و لشکریان مزبور به طور پی‌گیر او را سنگباران می‌کردند تا به پیغمبر خدا (ص) رسید. آن حضرت فرمود: چرا فرار کردی؟ علی شرح ماجری را گفت و رسول خدا (ص) فرمود: آن چوپان ابلیس بود و آن دو پرنده جبرئیل و میکائیل بودند- که برای حفظ تو آمده بودند- (بحار، ج ۳۹، ص ۱۷۵).

۴. و در نقل چهارمی آمده است که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: به این دره وارد شو<sup>۲۶</sup> علی به دره رفت و هرچه گشت کسی را ندید تا به باب دره رسید. پیرمردی را دید آن پیر به وی گفت: اینجا چکار داری؟ گفت: رسول الله (ص) مرا فرستاده است، گفت: مرا می‌شناسی؟

گفت: تو باید ابلیس ملعون باشی، ابلیس گفت: آماده هستی با من کشتی بگیری؟ گفت: آری و باهم دست به یقه شدند؛ علی (ع) ابلیس را بر زمین زد. ابلیس گفت: از روی من برخیز تا به تو بشارتی بدهم علی از روی او برخاست. ابلیس گفت: در روز قیامت حسن در طرف راست عرش و حسین در طرف چپ عرش به شیعیان خود جواز نجات از آتش می‌دهند. ابلیس گفت: بار دیگر با من کشتی می‌گیری؟ گفت: آری، دوباره کشتی گرفتند، علی ابلیس را بر زمین زد و او گفت: از روی من برخیز تا بشارت دیگری به تو بدهم. علی از روی او برخاست، ابلیس گفت: وقتی که خدا ذریه آدم را از پشت او به صورت ذرّ بیرون آورد و بر ربوبیت خود از آنها پیمان گرفت پیمان محمد و پیمان تو را نیز گرفت و وجه تو را به وجوه و روح تو را به ارواح شناساند. پس هرکس بگوید: تو را دوست می‌دارم تو او را می‌شناسی و هرکس بگوید: من بغض تو را دارم تو او را می‌شناسی، ابلیس گفت: برخیز تا بار سوم کشتی بگیریم و بار سوم نیز علی ابلیس را بر زمین زد و او گفت: از روی من برخیز تا بار سوم به تو بشارتی بدهم علی برخاست ابلیس گفت: هرکس بغض تو را دارد من

ص: ۹۷

در انعقاد نطفه او در رحم مادرش شرکت کرده‌ام (بحار، ج ۳۹، ص ۱۷۸).

۵. و در نقل پنجمی آمده است که رسول خدا با علی و ابن عباس در فضای کعبه بودند که ناگهان از طرف رکن یمانی شخص نهرگی مثل فیل آمد رسول اکرم (ص) آب دهن به سوی او انداخت و گفت: لعنت بر تو علی گفت: این چیست؟ پیغمبر (ص) فرمود: این ابلیس است علی از جا برجست و ناصیه و خرطومش را گرفت و او را از جا کند و گفت: یا رسول الله او را می‌کشم، فرمود: مگر نمی‌دانی ابلیس مهلت یافته است که تا وقت معلوم بماند؟ پس علی او را رها کرد (بحار، ج ۳۹، ص ۱۷۹).

چنانکه مشهود است راویان این داستان نتوانسته‌اند گفته‌های خود را هم آهنگ کنند و هرکس به دلخواه خود چیزی گفته است.

تذکر لازم

<sup>۲۶</sup> (1). سازنده این حدیث نیز روشن نکرده است که این دره در کجاست؟

باید دانست داستان درگیری حضرت علی (ع) با ابلیس به صورت زشتی به وسیله دستگاه خلفای بنی عباس ساخته شد و در عصر خلفا به کتاب های حدیث شیعیه نیز وارد گشت و در طول زمان راویان قصه به سلیقه خود چیزهایی به آن افزودند و یا کم کردند و احتمالاً بعضی از راویان شیعیه که گمان کردند این یک منقبت است به دلخواه خود آن را رنگ و روغن زدند ولی نکته‌ای را که حتماً باید بدانیم اینست که

در این داستان در چند مورد به حضرت امیر المؤمنین (ع) اهانت شده است:

#### مورد اوّل

در نقل اوّل آمده بود که ابلیس به علی (ع) گفت: و الله من تو را جدّاً دوست می‌دارم و این اهانت بسیار بزرگی نسبت به امام علی (ع) است که پلیدترین موجود رانده درگاه خدا دوست او معرفی شود و این خواست خلفای بنی عباس بود که ابلیس را دوستدار علی (ع) معرفی کنند و

ص: ۹۸

بدینوسیله عقده‌گشایی نمایند!

#### مورد دوّم

در نقل اوّل و دوّم آمده بود که ابلیس به علی (ع) یاد داد که او نباید و نمی‌تواند ابلیس را بکشد زیرا چنانکه در قرآن آمده خدا به او مهلت داده است و این نیز اهانت بسیار بزرگی به امام علی (ع) است که علی (ع) را بی‌اطلاع از قرآن معرفی کرده‌اند و ابلیس را با اطلاع! و این نیز موافق سیاست بنی عباس بود که با این حربه به شخصیت حضرت امیر المؤمنین (ع) ضربه وارد کنند.

#### مورد سوّم

در نقل سوّم آمده بود که لشکریان ابلیس امام علی (ع) را سنگباران کردند و او فرار کرد و رسول خدا (ص) به وی فرمود: چرا فرار کردی؟ و علی علت فرار را بیان کرد و این نیز اهانتی است به امام و موافق با سیاست خلفای عباسی است که علی را فرار معرفی کنند نه کرار.

#### مورد چهارم

در نقل چهارم آمده بود که امام علی (ع) سه دفعه ابلیس را بر زمین زد و در هر دفعه به عوض این که از روی سینه او برخیزد ابلیس به علی (ع) مطلبی آموخت و این نیز اهانت بسیار بزرگی است به امام که او را پهلوان کشتی معرفی کرده‌اند که در علم‌آموزی محتاج ابلیس است!

باتوجه به آنچه گفته شد نباید کسی تصور کند که حدیث کشتی گرفتن امام علی (ع) با ابلیس مشتمل بر منقبتی برای امام است زیرا اصل این داستان ساخته دستگاه خلفای عباسی است که می‌خواسته‌اند بدینوسیله فضائل و مناقب واقعی امام را لوٹ کنند و این جزئی از برنامه

ص: ۹۹

تبلیغاتی آنان بر ضدّ علی و آل علی (ع) بوده است.

ضمناً توجه به این نکته لازم است که نقل این داستان در کتاب های محدّثان شیعه دلیل این نیست که آنان به آن اعتماد کرده و صحّتش را امضاء نموده‌اند بلکه فقط منظورشان این بوده است که این نقل‌ها جمع‌آوری شود و آیندگان بدانند این مطالب در کتاب‌های حدیث و تاریخ وجود داشته و توسط محدّثان نقل شده است تا باطل آن را ردّ و صحیحش را قبول کنند.

یک نکته

در نقل چهارم آمده بود که ابلیس به امام علی (ع) گفت: در قیامت حسن در طرف راست عرش و حسین در طرف چپ عرش به شیعیان خود جواز نجات از آتش می‌دهند.

ما این احتمال را نفی نمی‌کنیم که بدخواهان خواسته باشند شفاعت حسنین (ع) را مورد تردید قرار دهند بدینگونه که بگویند: راوی این حدیث، ابلیس است و هم او است که شفاعت این دو امام را درباره شیعیان نشان برای علی نقل کرده است و حدیث ابلیس قابل اعتماد نیست و بدینوسیله اصل شفاعت دو امام را زیر سؤال ببرند و برای مردمی که از دلیل‌های شفاعت خبر ندارند ایجاد شک کنند.

این احتمال را نیز می‌دهیم که دوستان نادان این قسمت را به داستان جعلی کشتی گرفتن علی (ع) بلبابلیس افزوده باشند تا بگویند: فضیلت آنست که دشمن بدان شهادت دهد و هنگامی که دشمنی چون ابلیس شفاعت حسنین (ع) را قبول داشته باشد، دیگر شکی در آن نیست، غافل از اینکه وقتی مطلب حقی ضمن داستان باطلی گنجانده شود به خود آن مطلب حق خدشه وارد می‌شود خصوصاً اگر ناقل آن ابلیس باشد.

ص: ۱۰۰

محدّث عابد مقلّد خلیفه اموی

قبل از خلفای بنی عباس خلفای بنی امیه تبلیغات وسیعی بر ضدّ ائمه (ع) به راه انداخته بودند تا شخصیت آنان را درهم بشکنند و این تبلیغات که قریب یک قرن ادامه داشت جوّ مسمومی بر ضدّ حضرت علی (ع) و فرزندان او بوجود آورده بود که حتی محدّثان عابد تحت تأثیر جوّ موجود با خلفا و عمّال آنان هم آهنگ می‌شدند و به قصد قربت با ائمه (ع) دشمنی می‌کردند!

حریر بن عثمان محدث عابدی است که نمازش را هر روز در مسجد می خواند و از مسجد بیرون نمی رفت مگر بعد از آنکه هفتاد دفعه حضرت علی (ع) را به قصد قربت! لعن کند.

اسماعیل بن عیاش می گوید: من از مصر تا مکه با حریر بن عثمان همسفر بودم او پیوسته علی را در سفر مکه لعن می کرد و برای توجیه عمل خود و برای اینکه ثابت کند علی (ع) مستحق لعن است می گفت:

حدیثی که از رسول خدا (ص) نقل می کنند که به علی فرموده است:

«انت منی بمنزلة هارون من موسى» مردم آن را اشتباه شنیده اند چون رسول اکرم (ص) به علی فرموده است: «انت منی بمنزلة هارون من موسى» مردم لفظ «قارون» را با «هارون» اشتباه کرده اند، قارون دشمن حضرت موسی بود و رسول خدا (ص) فرمود: علی دشمن من است همان طور که قارون دشمن موسی بود ولی مردم خیال کردند آن حضرت فرموده است: «علی نسبت به من آن طور است که هارون نسبت به موسی بود و هارون وزیر موسی و در غیبت موسی جانشین او بود، اسماعیل بن عیاش می گوید: «به حریر بن عثمان گفتم: «این را از کجا می گویی؟ گفت:

«این را از ولید بن عبد الملک شنیدم که روی منبر می گفت (الغدیر، ۵ / ۲۵۱).

خوب دقت کنید ولید بن عبد الملک خلیفه اموی در اجتماع عظیم

ص: ۱۰۱

مسلمانان در یک مقام رسمی یعنی عالی ترین مقام حکومتی اسلام که همان خلافت و زمامداری جامعه اسلامی بود در مسجد و روی منبر نماز جمعه حدیث رسول خدا (ص) را تحریف می کند و برای درهم شکستن شخصیت امام علی (ع) از حدیث تحریف شده حربه ای می سازد بر ضد آن حضرت و فضای سیاسی جامعه به گونه ای بر ضد علی (ع) ساخته شده است که محدث عابدی مثل حریر بن عثمان که پای منبر خلیفه نشست است سخن خلیفه را باور می کند و مقلد خلیفه می شود و به استناد حدیث تحریف شده، علی (ع) را دشمن پیغمبر و به منزله قارون می شناسد و مستحق لعن می داند و در تعقیب نمازش در مسجد روزی هفتاد بار لعن کردن علی (ع) را وظیفه خود می شمارد و در سفر حج از مصر تا مکه برای درک ثواب، امیر المؤمنین را لعن می کند.

حساب کنید قریب یک قرن تبلیغات عمال حکومت بنی امیه با آن همه امکانات دولتی بر ضد امام (ع) چه جو مسمومی می سازد و چگونه افکار عمومی را بر ضد آن حضرت تجهیز می کند.

این یک خط سیاسی بود که خلفای بنی امیه و بنی عباس دنبال می کردند و می کوشیدند فرهنگ جامعه اسلامی را طوری بسازند که مردم به ائمه اهل بیت بدبین و از آنان دور شوند تا قدرت مردمی ائمه (ع) کم شود و نتوانند برای تشکیل حکومتی چون حکومت پیغمبر اکرم (ص) قیام و اقدام کنند و دستگاه جبار خلفا را برچینند و برای این منظور گاهی احادیثی مشتمل بر غلو درباره ائمه (ع) می ساختند که دلالت بر ربوبیت آنان کند تا مردم مسلمان و موحد از ائمه و پیروانشان روگردان شوند (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ۳۰۴). و گاهی حدیث منزلت را تحریف می کردند و در آن حدیث

قارون را به جای هارون می‌گذاشتند تا حضرت علی (ع) را دشمن رسول اکرم (ص) جلوه دهند و شخصیت او را لگه دار کنند.

ص: ۱۰۲

و گاهی داستان مسخره آمیز کشتی گرفتن حضرت امیر المؤمنین (ع) با ابلیس و تصمیم بی حاصل امام برای کشتن ابلیس را جعل می‌نمودند تا شخصیت رئیس اهل بیت پیغمبر را تنزل دهند!

اینجاست که باید گفت: «لعنت بر این سیاست شیطانی که با همه چیز مردم بازی می‌کند!».

این بود بحث درباره ضلع اول مثلث شوم. و اینک توضیح درباره ضلع دوم آن:

### گروه عشرت طلبان ضلع دوم مثلث

چنان که قبلاً اشاره شد گروه دوم از سه گروهی که اخبار غلوآمیز درباره ائمه (ع) جعل کردند عناصر عشرت طلبی بودند که می‌خواستند در محیط اسلامی راهی برای مباح کردن گناهان و ترک واجبات و فراهم کردن بساط عیش و عشرت همراه با توجیه شرعی آن پیدا کنند تا توده های ناآگاه مسلمان به آن ایمان بیاورند، آنگاه به کمک همین توده های ناآگاه تشکیلاتی و بودجه ای و نیرویی به وجود آورند و در سایه آن تشکیلات به اهداف خود برسند و راه این کار این بود که دین و قانون جدیدی بیاورند که همه گناهان را مباح کند و تکلیف های واجب را بردارد.

بدیهی است دین جدید پیغمبر جدید لازم داشت تا زیر پوشش و حی الهی همه گناهان را مباح کند و تکلیف های واجب اسلامی را که مشتمل بر ریاضت است از مردم بردارد و آن را به نام دستور خدا به مردم آموزش دهد تا با اطمینان خاطر آن را بیاموزند و بدان عمل کنند.

در عصر امام جعفر صادق (ع) شخصی به نام محمد بن ابی زینب معروف به ابو الخطاب برای این منظور عهده دار پیغمبری شد و گفت:

ص: ۱۰۳

«امام جعفر صادق (ع) خداست و مرا به پیغمبری مبعوث کرده است. او در کار خود تا حد زیادی پیشرفت کرد و گروه متشکلی به وجود آورد که در کلاس های خود به مردم آموختند که شرابخواری و قمار و سرقت و ازدواج با خواهر و دختر خود و همجنس بازی و زنا و هرکاری که در اسلام به عنوان گناه شناخته شده است مباح است و نماز و روزه و غسل و حج و هر تکلیفی که در اسلام واجب شده توسط این پیغمبر جدید برداشته شده است. آنان برای اینکه این کار خود را توجیه دینی کنند، گفتند: «این آیه قرآن که می گوید: «بُرِيدُ اللَّهِ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ...»<sup>۲۷</sup>

مقصودش این است که خدا می خواهد به وسیله ابو الخطاب بار این تکلیف ها را از شما سبک کند.

<sup>۲۷</sup> (1). سوره نساء، آیه 28.

و نیز گفتند: مقصود از زنا و قمار و معصیت های دیگری که در قرآن ذکر شده رجال و افرادی است که مردم باید از آنان براءت جویند و اجتناب کنند و مقصود از نماز و روزه و حج و واجبات دیگری که در قرآن آمده رجال و افرادی از قبیل پیغمبر و امام است که مردم مأمور شده اند به معرفت و ولایت آنان و هرکس این معرفت را پیدا کند همه تکلیف ها از او برداشته می شود و هرکاری دلش بخواهد می تواند بکند (المقالات و الفرق از سعد بن عبد الله اشعری، ص ۵۱ و ۵۲ و فرق الشیعه از نوبختی، ص ۴۲ و ۴۳).

گروه ابو الخطاب می گفتند: بهشت که در قرآن آمده خوشی ها و نعمت های دنیا است و نیز جهنم سختی ها و رنج های دنیا است و دنیا هرگز فانی نمی شود (بهجة الآمال، جلد ۱، ص ۱۰۰).

بدیهی است خطابی ها با این عقیده دیگر از مجازات آخرت و حسابرسی در قیامت اندیشه نمی کردند چون اعتقاد به معاد نداشتند و با چنین فکر و روحیه ای با خیالی راحت به هرزگی و عیش و عشرت و

ص: ۱۰۴

سرقت اموال دیگران می پرداختند.

آنان گاهی برای اینکه تکلیفی را انکار کنند و خود را از زحمت آن آسوده سازند استدلال عقلی می کردند و مثلاً برای اینکه غسل جنابت را منکر شوند می گفتند: چه معنی دارد انسان به خاطر نطفه ای که خود از آن ساخته شده است غسل کند؟ (المقالات و الفرق، ص ۵۳).

با این استدلال هم خود را از ناراحتی وجدان آسوده می کردند و هم به روحیه لابیالی گری خود پاسخ مثبت می دادند.

### ریاست طلبی انگیزه ابو الخطاب

از روایات معلوم می شود ابو الخطاب که گروه خود را در کوفه تشکیل داده بود هدفش ریاست بوده و برای رسیدن به این مقصود گاهی هم به سفرهای دسته جمعی به مدینه و تماس گرفتن با امام صادق (ع) مبادرت می کرده است. او در یک سفر با هفتاد نفر از گروه خود به منزل امام جعفر صادق (ع) در مدینه رفت تا بدین وسیله کسب وجهه کند و مردم ادعای دروغ او را بپذیرند که می گفت: امام جعفر صادق گفته است:

ابو الخطاب صندوق علم ما و موضع سرّ ما است (رجال کشی، ص ۲۹۱). او هدف خود را دنبال می کرد ولی امام صادق (ع) که از اهداف او و گروهش آگاه بود برای ارشاد و راهنمایی آنان و برای اینکه از فکر ریاست طلبی منصرف شوند آنان را نصیحت کرد و فرمود: می خواهید بگویم که ملاک فضیلت مسلمان چیست؟ گفتند: آری، فرمود: فضیلت مسلمان در اینست که قرائت قرآن کند و از ورع و پرهیزکاری بهره مند باشد و در عبادت خدا کوشش نماید. اینهاست ملاک فضیلت مسلمان، شما با ریاست چکار دارید؟ مسلمانان فقط یک رئیس می خواهند، فریب رجال را نخورید که این رجال موجب هلاکت شما خواهند بود ...

(رجال کشی، ص ۲۹۳).

این سخن امام بود که آنان را از طلب ریاست برحذر می داشت ولی ابو الخطاب و گروهش در راه ریاست طلبی همچنان تلاش می کردند و برای رسیدن به هدف خود هرکاری را جایز می شمردند و برای تأمین هزینه های خود حتی دزدی را مباح می دانستند.

### جعل حدیث برای اهداف سیاسی

ابو الخطاب و گروهش برای ترویج مرامشان و برای این که گفته های خود را به تکیه گاه محکمی مستند کنند احادیث زیادی جعل کردند و به امام صادق (ع) نسبت دادند. محتوای این احادیث همان مطالبی بود که مرام آنان را تأیید می کرد یعنی ربوبیت امام صادق (ع) و پیغمبری ابو الخطاب و مباح بودن همه گناهان و ملغی شدن تکلیف های واجب.

یکی از راه های پخش و ترویج این احادیث این بود که گروه ابو الخطاب کتاب های اصحاب امام صادق (ع) را می گرفتند که اخبار آنها را رونویس کنند آنگاه اخباری را جعل می کردند و در آن کتاب های رونویس شده وارد می نمودند و این کتاب های رونویس شده که حاوی اخبار جعلی بود تکثیر می شد و در بین مردم منتشر می گشت و همه اخباری که در این کتاب ها بود به امام صادق (ع) نسبت داده می شد و در آن زمان که چاپ نبود و کتاب ها با دست نوشته می شد و دستگامی وجود نداشت که کتاب های رونویس شده را با نسخه های اصل تطبیق کند مردمی که کتاب های رونویس شده به دستشان می رسید همه اخبار آنها را مطابق با اصل می پنداشتند و بدینگونه اخبار جعلی که حاوی ربوبیت امام صادق (ع) یا پیغمبری ابو الخطاب یا مباح بودن گناهان یا ملغی بودن واجبات بود بین مردم منتشر می شد و چون گروه ابو الخطاب متشکل بودند در راه جعل این اخبار و نشر آنها پیشرفت زیادی کردند و حتی بعد از کشته شدن ابو الخطاب نیز پیروان او حدیث جعل می کردند و

در کتاب های اصحاب امام صادق (ع) وارد می نمودند و این کار تا عصر امام رضا (ع) ادامه داشت یعنی در مدتی بیش از پنجاه سال جعل حدیث در راه مقاصد گروه ابو الخطاب ادامه داشت و اخبار مشتمل بر غلو درباره امام صادق (ع) بی وقفه تکثیر و منتشر می شد (رجال کشی، ص ۲۲۴).

### امام صادق (ع) تکذیب می کند

معاویة بن حکیم از جد خود - معاویة بن عمّار - نقل می کند که گفت:

احادیثی از ابو الخطاب به من رسیده بود که نمی توانستم باور کنم در سفری که به مدینه رفتم<sup>۲۸</sup> به حضور امام جعفر صادق (ع) رسیدم در این جلسه که ابو الخطاب نیز حضور داشت<sup>۲۹</sup> به امام گفتم: ابو الخطاب از شما فلان مطلب را نقل

<sup>۲۸</sup> (۱). معاویة بن عمّار مثل بسیاری از اصحاب امام صادق (ع) اهل کوفه بوده است که در سفرهای خود به مدینه از امام صادق (ع) کسب فیض می کرد.  
<sup>۲۹</sup> (۲). ابو الخطاب ساکن کوفه بوده است که به مدینه می رفته و با امام صادق (ع) ملاقات می کرده است ولی تشکیل گروه و فعالیت های سیاسی او در کوفه بوده و در همان کوفه با نیروهای حکومت درگیر و کشته شد.



کرده است. فرمود: ابو الخطاب دروغ گفته است. باز گفتم: فلان مطلب و فلان مطلب و خلاصه آنچه از روایات ابو الخطاب شنیده بودم که نمی توانستم قبول کنم از آن حضرت پرسیدم و امام در حضور خود ابو الخطاب همه آنها را تکذیب کرد. ابو الخطاب از جا برخاست که برود و به من گفت: تو بر نمی خیزی برویم؟ امام فرمود: او کار دارد ابو الخطاب سه بار سخن خود را تکرار کرد و در هر سه بار امام فرمود: او کار دارد. ابو الخطاب بیرون رفت، آنگاه امام فرمود: مقصود ابو الخطاب که به تو اصرار کید با او بروی این بود که به تو بگوید:

جعفر بن محمد حقایق را به من می گوید ولی تو که می بررسی تکذیب می کنی تا از تو کتمان کند. سپس امام فرمود: پیام مرا به اصحاب من

ص: ۱۰۷

برسان و به آنان چنین وچنان بگو.<sup>۳۰</sup> گفتم: از این مطالب هر چه به خاطر من بماند به اصحاب شما می رسانم (رجال کشی، ص ۲۹۴-۲۹۵).

امام صادق (ع) به طور مکرر و با عباراتی گوناگون ابو الخطاب و همفکران او را طرد و لعن و تکذیب و تکفیر می کرد و مردم را از خطر او و گروهش برحذر می داشت. امام درباره او و همفکرانش می فرمود:

«خدا لعنت کند ابو الخطاب را و لعنت کند کسانی را که با او کشته شدند و لعنت کند آنان را که از گروه او باقی ماندند و لعنت کند کسی را که در قلب خود برای ابو الخطاب و گروهش احساس ترحم کند» (رجال کشی، ص ۲۹۵، شماره ۵۲۱).

و می فرمود: «لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر ابو الخطاب باد من شهادت می دهم که او کافر و فاسق و مشرک بود و او با فرعون در شدیدترین عذاب محشور می شود» (رجال کشی، ص ۲۹۶، شماره ۵۲۴).

و به اصحابش می فرمود: «شما با اصحاب ابو الخطاب همنشین نشوید و با آنان غذا نخورید و چیزی ننوشید و مصافحه نکنید...» (رجال کشی، ص ۲۹۷، شماره ۵۲۵).

و می فرمود: «... ابو الخطاب و یونس بن ظبیان و اصحاب آن دو با آن شیطانی که آنان را فریب داد همراه با فرعون و آل فرعون در شدیدترین عذاب خواهند بود» (رجال کشی، ص ۳۶۴).

و می فرمود: آیه «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ؟ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» (شعراء، ص ۲۲۲) درباره ابو الخطاب و حمزه بن عماره بربری و مغیره بن سعید و ... نازل شده است (رجال کشی، ص ۲۹۰ و ۳۰۲).

آیه می گوید: می خواهید به شما خبر دهم که شیاطین بر که نازل می شوند؟ بر هر بسیار دروغگوی گناهکاری نازل می شوند و حدیث می گوید: ابو الخطاب و

<sup>۳۰</sup> (۱). این اصحاب امام عموماً در کوفه یا بصره یا شهرهای دیگر عراق بوده‌اند که امام صادق (ع) از مدینه آنان را رهبری می کرد.

حمزه بن عماره بربری<sup>۳۱</sup> و مغیره بن سعید و ... از مصداق‌های آیه‌اند.

### ابو الخطاب را بر امام صادق (ع) ترجیح می‌دادند!

گروه ابو الخطاب درباره قداست و عظمت او تبلیغات وسیعی کرده و از او بتی ساخته بودند که آنچه او می‌گفت بی‌درنگ می‌پذیرفتند و حتی گفته او را بر گفته امام صادق (ع) مقدم می‌داشتند.

امام صادق (ع) این مطلب را با تأسف بیان کرده و فرمود: من دریغ و تأسف دارم که اشخاصی خود را همراه ابو الخطاب به آتش انداختند و موسی بن اشیم و حفص بن میمون نزد من می‌آمدند و من حق را برای آنان می‌گفتم، از نزد من بیرون می‌رفتند و با ابو الخطاب ملاقات می‌کردند و او مخالف گفته من به آنان می‌گفت: پس سخن ابو الخطاب را قبول می‌نمودند و سخن مرا رها می‌ساختند! (رجال کشی، ص ۳۴۴).

تأسف شدید امام از جهل مرکبی است که پیروان ابو ال خطاب در آن فرورفته اند که به صورت بیماری مزمن غیرقابل‌علاجی درآمده است تا آنجا که هدایت های مشفقانه آن حضرت در آنان اثر نمی‌کند ولی سخنان باطل ابو الخطاب را چون وحی منزل می‌پذیرند!

جهل مرکب چنان در اعماق روح پیروان ابو الخطاب ریشه کرده بود که وقتی دختر ابو الخطاب فوت می‌شود و او را در قبر می‌گذرانند یونس بن ظبیان سرش را به داخل قبر دختر ابو الخطاب فرود می‌آورد و می‌گوید:

«السَّلامُ عَلَیْکَ یا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، یعنی سلام بر تو ای دختر رسول خدا! (رجال کشی، ص ۳۶۴).

از این بالاتر بعضی از شیفتگان ابو الخطاب او را از پیغمبر اسلام (ص) برتر می‌دانستند و مثلاً حسن بن علی معروف به سجاده می‌گفت:

«محمد بن ابی زینب - ابو الخطاب - از محمد بن عبد الله (ص) افضل است زیرا خداوند محمد بن عبد الله (ص) را در قرآن مورد عتاب خود قرار داده و فرموده است: «وَلَوْ لَا اَنْ تَبْتَئِنَاکَ لَقَدْ کِدْتُمْ تَرْکُنُ اِلَیْهِمْ شَبِیْئًا قَلِیْلًا» (اسراء، ۷۴). یعنی اگر ما تو را ثابت‌قدم نکرده بودیم نزدیک بود کمی به سوی کفار متمایل گردی. و نیز فرموده است: «لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ...» (زمر، ۶۵). یعنی اگر تو مشرک شوی عملت باطل می‌شود. ولی خداوند هرگز چنین عتاب‌هایی به محمد بن ابی زینب - ابو الخطاب - نکرده است! (رجال کشی، ص ۵۷۱).

### یک نمونه از احادیث جعلی

<sup>۳۱</sup> (1). حمزه بن عماره بربری همه گناهان را مباح کرد و با دختر خود ازدواج نمود و هم بستر شد و گفت: هرکس معرفت امام پیدا کند هرکاری بکند برای او مباح است (فرق الشیعه، ص 28).

گروه ابو الخطّاب چون ادعاهای خود را در محیط اسلامی مطرح کرده بودند باید به گفته های خود رنگ دینی بدهند تا مردم بپذیرند. یکی از ادعاهای خطّابی‌ها این بود که صلوة و زکات و حج و امثال این‌ها که در قرآن آمده نام‌های رجالی است که باید مردم معرفت و ولایت آنان را داشته باشند که وقتی معرفت آنان را پیدا کنند دیگر هیچ تکلیفی ندارند و هرکاری بکنند اگرچه زنا و همجنس‌بازی باشد برای آنان مباح است! و نیز الفاظ فحشاء و منکر و بغی و خمر و میسر و امثال آنها که در قرآن آمده نام‌های رجالی است که باید مردم از آنان دوری و اجتناب کنند. آنان برای اثبات ادعاهای خود حدیث جعل می‌کردند و به امامی نسبت می‌دادند تا مردم آن را به عنوان دین بپذیرند و حدیث ذیل احتمالاً یکی از این احادیث جعلی است:

«... عن داود بن كثير قال قلت لابي عبد الله (ع) انتم الصلوة في كتاب الله و انتم الزكاة و انتم الحج؟ فقال : يا داود نحن الصلوة في كتاب الله و

ص: ۱۱۰

نحن الصيام و نحن الحجّ ... و نحن كعبة الله و نحن قبلة الله و نحن وجه الله قال تعالى : فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ... و عدونا في كتاب الله الفحشاء و المنكر و البغى و الخمر و الميسر ... و الميتة و الدّم و لحم الخنزير ...» (بحار، ج ۲۴، ص ۳۰۳).

یعنی داود بن کثیر گفت: به امام صادق (ع) گفتم: آیا صلوة و زکاة و حج که در قرآن آمده شما هستید؟ جواب داد: ای داود ما هستیم نماز در قرآن و ماییم زکات و ماییم روزه و ماییم حجّ ... و ماییم کعبه خدا و ماییم قبله وجه خدا که گفته است: به هر طرف روی کنید همان طرف وجه خداست ... و دشمنان ما در قرآن بنام فحش‌اء و منکر و بغی و خمر و میسر - قمار - ... و میتة و خون و گوشت خنزیر نامیده شده‌اند.

اگر به سخن مرحوم نجاشی که درباره راوی این حدیث داود بن کثیر گفته است: او جدا ضعیف است و غلاة از او نقل حدیث می‌کنند (نجاشی، ص ۱۱۹) اعتماد کنیم و سخن بعضی از محققان را که گفته‌اند:

و نأقت او ثابت نیست (معجم رجال‌الحديث، ج ۷، ص ۱۲۵) تأیید نماییم در این صورت به نقل داود بن کثیر نمی‌توان اعتماد کرد و این حدیث بی‌اعتبار است. علاوه بر این مطلب دیگری در اینجا هست که باید به آن توجه کرد و آن اینست که غلاة از داود بن کثیر نقل حدیث می‌کنند و او را از ارکان گروه خود می‌شمارند و اخبار منکر و غلوآمیز به او نسبت می‌دهند (رجال کشی، ص ۴۰۸).

اگرچه علمای رجال درباره خود داود بن کثیر اختلاف دارند ولی درباره این سخن کشی که گفته است: «غلاة او را از ارکان گروه خود شمرده و اخبار غلوآمیز به او نسبت داده‌اند» تردید نکرده‌اند. بنابراین خبر سابق ممکن است از مجعولات غلاة باشد که به داود بن کثیر نسبت داده‌اند و پیروان ابو الخطّاب از غلاتی هستند که جعل حدیث می‌کردند و در کتاب‌های اصحاب امام صادق (ع) وارد می‌نمودند (رجال کشی، ص ۲۲۴).

ص: ۱۱۱

مضمون حدیث سابق با افکار پیروان ابو الخطّاب هماهنگ است که می گفتند: گناهان مباح گشته و تکلیف های واجب برداشته شده است پس این مطلب که حدیث مزبور را پیروان ابو الخطّاب جعل کرده و در کتاب های اصحاب امام صادق (ع) وارد کرده باشند قابل قبول است.

#### یک نکته

ممکن است افرادی حدیث سابق را که می بینند در نظر ابتدایی تصور کنند این حدیث مشتمل بر فضیلت ائمه (ع) و مذمت دشمنان آنان است ولی باید توجه داشت که قرآن کتاب معما نیست که لفظ صلوة و زکاة و صیام را به کار ببرد و مقصودش رجالی از اولیاء خدا باشد و یا لفظ فحشاء و منکر و بغی و خمر و میته را به کار ببرد و مقصودش رجالی از دشمنان خدا باشد زیرا قرآن به زبان عربی مبین نازل شده است که مردم آن را بفهمند . در حدیثی است که به امام جعفر صادق (ع) گفتند: روایت وارد شده است که مقصود از خمر و میسر و انصاب و ازلام که در قرآن آمده رجال و مردان خاصی است امام فرمود: «ما كان الله ليخاطب خلقه بما لا يعلمون» (بحار ج ۲۴، ص ۳۰۰) یعنی این سنت خدا نبوده و نیست که با خلق خود با الفاظی و به گونه ای خطاب کند که آن را ندانند و نفهمند.

#### امام هادی (ع) و پیروان ابو الخطّاب

تفکر پیروان ابو الخطّاب که نماز و روزه و امثال آنها را در قرآن به معنای رجال خاصی تأویل می کردند تا زمان امام هادی (ع) جریان داشت و درباره آن تبلیغ می شد. ابراهیم بن شیبه که از اصحاب امام هادی (ع) است (رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۱) می گوید: به امام نوشتم: فدایت گردم در نزد ما گروهی هستند که درباره فضل شما احادیثی نقل می کنند که ما نمی توانیم قبول کنیم چون قلب ما از آنچه نقل می کنند متنفر است

ص: ۱۱۲

و نمی توانیم آنها را رد کنیم زیرا آنچه را نقل می کنند به پدران شما نسبت می دهند. آنان می گویند: صلوة که در قرآن آمده به معنای رجل خاصی است نه به معنای رکوع و سجود و نیز زکات به معنای رجل است نه به معنای دادن درهم و مال و همچنین معصیت هایی که در قرآن آمده به معنای رجال خاصی است و کسانی که این سخنان را می گویند ادعا دارند که از اولیاء هستند و مردم را به پیروی خود دعوت می کنند یکی از این گروه، علی بن حسکه و دیگری قاسم یقطینی است . اگر صلاح می دانید بر موالی خود منت گذارید و حقیقت مطلب را بیان فرمایید . امام در جواب نوشت: «لیس هذا من دیننا فاعتزله» (بحار ج ۲۵، ص ۳۱۵) یعنی آنچه نوشته ای از دین ما نیست از آن دوری کن.

از این حدیث معلوم می شود کسانی که صلوة و زکوة و صیام و امثال اینها را در قرآن به معنای رجال برگزیده یعنی ائمه (ع) و خمر و میسر و زنا و امثال اینها را به معنای رجال خبیث یعنی دشمنان ائمه (ع) تأویل می کرده اند این کار را به عنوان ذکر فضائل ائمه (ع) و مذمت دشمنان آنان ارائه می داده اند تا از این راه دوستان ائمه (ع) را جذب کنند و به راه انحرافی بکشانند و افکار خود را به آنان القاء کنند و بگویند: اگر معرفت این ائمه (ع) را پیدا کنید و از دشمنانشان تبری جوید دیگر تکلیفی بر شما نیست و همه گناهانی که در قرآن ذکر شده برای شما مباح خواهد بود و از این راه بود که بساط عیش و عشرت و هرزگی و خوشگذرانی را می گستراندند.

ابو الخطاب برای اینکه پیغمبری خود را برای مردم، قابل قبول جلوه دهد ائمه (ع) را تا مرتبه خدایی بالا برد و محور اصلی دعوت خود را غلو درباره ائمه (ع) قرار داد. البته اول درباره خود غلو کرد و سپس درباره

ص: ۱۱۳

ائمه (ع) و از زمینه روحی و محبتی که مردم به ائمه (ع) داشتند سوء استفاده کرد و ربوبیت ائمه (ع) را مطرح نمود. او برای اینکه بهتر بتواند مردم را بفریبد آیات قرآن را با افکار خود تطبیق می کرد. حبیب خثعمی می گوید: من در محضر امام صادق (ع) از افکار ابو الخطاب سخن گفتم امام فرمود: بعضی از گفته‌های او را برای من توضیح بده گفتم: او درباره این آیه قرآن: «وَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (زمر ۴۵) می گوید: مقصود از «اللّه» در این آیه امیر المؤمنین است و مقصود از «الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» فلان و فلان است. امام صادق (ع) سه بار فرمود: کسی که چنین بگوید مشرک است و سه بار فرمود: «بل عنی اللّٰه بذلک نفسہ» (بحار ج ۲۴، ص ۳۰۲) یعنی سخن ابو الخطاب باطل است و خدا از کلمه «اللّه» خودش را قصد کرده است.

ترجمه آیه مزبور چنین است: هنگامی که خدا به یگانگی یاد می شود قلب‌های آنان که به آخرت ایمان ندارند متنفر می‌شود و هنگامی که نام بت‌ها برده می‌شود شاد می‌گردند.

ابو الخطاب لفظ «اللّه» را در آیه مزبور با حضرت علی (ع) تطبیق کرده است تا خدایی علی (ع) را به دوستان امام القاء کند و راه را برای پیغمبری خود هموار نماید.

ضمناً معلوم می‌شود ابو الخطاب دقیقاً به روحیه دوستان ائمه (ع) توجه داشته است زیرا با توجه به محبتی که آنان به امام علی (ع) داشته‌اند کلمه «اللّه» را با آن حضرت تطبیق کرده است و با توجه به تفکر منفی که نسبت به خلفاء داشته‌اند عبارت «الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» را با خلفاء تطبیق کرده و خواسته است هم احساسات مثبت دوستان ائمه (ع) را اشباع کند و هم احساسات منفی آنان را تا زودتر فریب بخورند و او آسان‌تر به هدفش برسد.

ص: ۱۱۴

۲۲

۱۳۲۹۹ غلو درآمدی برافکار و عقاید غالبان در دین؛ ص ۱۱۴

جعل حدیث برای منافع مادی

از منابع حدیثی و تاریخی معلوم می‌شود گروهی بوده‌اند که اخبار غلوآمیز را جعل می‌کرده‌اند تا توجه دوستان ائمه (ع) را بیشتر جلب کنند و درهم و دینار بیشتری از آنان بگیرند و این طبیعی است که شما هرچه در مدح محبوب و مراد کسی بیشتر مبالغه کنید توجه او بیشتر جلب می‌شود و علاقه‌اش به شما افزون می‌گردد و طبعاً به شما خدمت زیادتری می‌کند. عده‌ای از پیروان ابو الخطاب بودند که به نام طرفداری از ائمه (ع) احادیث مشتمل بر غلو درباره امام صادق و ائمه دیگر جعل می‌کردند که مثلاً دلالت بر ربوبیت حضرات ائمه (ع) می‌کرد و بدینوسیله توجه دوستان بی‌غرض و ساده‌لوح ائمه (ع) را بیشتر جلب می‌کردند و بدینگونه هم موضع اجتماعی خود را تقویت می‌نمودند و هم پول بیشتری از این مردم مشتاق دریافت می‌داشتند.

علی بن مهزیار می‌گوید: در محضر حضرت امام محمد تقی (ع) بودیم که نام ابو الخطاب برده شد. امام فرمود: خدا لعنت کند ابو الخطاب را و لعنت کند اصحاب او را و لعنت کند کسانی را که در لعن او شک کنند و لعنت کند کسانی را که از لعن او خودداری نمایند. آنگاه فرمود:

هم‌اکنون این ابو الغمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم هستند که استأكلوا بنا الناس از وجه ه مردمی و حیثیت اجتماعی ما سوءاستفاده می‌کنند و به عنوان طرفداری از ما توجه مردم را جلب کرده و آنان را دعوت به مسلک ابو الخطاب می‌نمایند و از این راه منافع مادی خود را تأمین می‌سازند و خلاصه از راه جعل اخبار غلوآمیز درباره ائمه (ع) و ترویج افکار کفرآمیز ابو الخطاب کسب معاش می‌کنند. خدا لعنت کند ابو الخطاب و این سه نفر را که مردم را دعوت به مسلک او می‌کنند و لعنت کند کسانی را که این سخنان باطل را از آنان قبول کنند. ای علی بن مهزیار تو از لعن آنان خودداری نکن زیرا خدا لعنتشان کرده است. سپس

ص: ۱۱۵

فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: کسی که از لعن افرادی که خدا آنان را لعن کرده است پرهیز کند لعنت خدا بر او باد (رجال کشی، ص ۵۲۸).

در اینجا توجه به چند نکته لازم است:

#### نکته اول

افکار گروه سیاسی ابو الخطاب که مبنی بر غلو درباره ائمه (ع) بود تا زمان امام نهم حضرت جواد (ع) وجود داشته و به‌طور گسترده‌ای نشر و ترویج می‌شده و مردم پیوسته به پذیرفتن این افکار دعوت می‌گشته‌اند تا آنجا که امام محمد تقی (ع) احساس وظیفه می‌کند و در مقابل این افکار انحرافی می‌ایستد و موضع خود را در برابر ابو الخطاب و پیروانش برای علی بن مهزیار صریحاً بیان می‌فرماید.

#### نکته دوم

افکار شرک‌آمیز ابو الخطاب بیشتر در بین پیروان و دوستان ائمه (ع) نشر و ترویج می‌شده است زیرا پیروان ابو الخطاب که خود را در صف مقدم علاقه‌مندان ائمه (ع) جا زده بودند می‌توانستند از زمینه روحی و عشق و علاقه دوستان ائمه

(ع) نسبت به امامانشان سوءاستفاده کنند و ائمه (ع) را تا مرتبه ربوبیت بالا ببرند و افکار غلوآمیز خود را که زیربنای مسلک و مرامشان بود در قلوب این مردم علاقه‌مند وارد سازند و بازار خود را گرم تر نمایند.

#### نکته سوّم

ناراحتی شدید امام محمد تقی از ابو الخطّاب و پیروانش و تأکید آن حضرت بر لعن آنان برای این بود که آنان ربوبیت امام علی (ع) و ائمه را به مردم القاء می کردند و این مطلب با اساسی ترین اصول و مبانی اسلام که توحید است تضادّ کامل داشت. دعوت همه انبیاء بر مبنای توحید

ص: ۱۱۶

بوده و خاتم انبیاء (ص) اولین کلمه دعوتش کلمه توحید بود و طبعی بود که امام از مسلک ابو الخطّاب که بر مبنای ربوبیت ائمه (ع) استوار بود سخت ناراحت شود و با آن به شدّت مبارزه کند و در روایات آمده است که امام صادق (ع) ابو الخطّاب را مشرک خوانده است (رجال کشی، ص ۲۹۶).

#### ظلم نامرئی خطّابی‌ها به امام صادق (ع)

گروه عشرت طلبان و پیروان ابو الخطّاب که امام صادق (ع) را خدا نامیدند تا پیغمبری رهبر خود را ثابت کنند و به دستور پیغمبر جدید! واجبات را ترک نمایند و غرق در هرزگی و کامجویی شوند از این راه ضربه بزرگی به حیثیت آن حضرت زدند زیرا قول به خدایی امام صادق (ع) و ترک واجبات و انجام گناهان در جامعه اسلامی در نظر عموم مسلمانان بسیار زشت و غیرقابل تحمل است و بدون شک توده‌های وسیع مسلمانان که نمی توانند به طور دقیق مسائل اجتماعی را تجزیه و تحلیل کنند و هر معلولی را به علت خودش نسبت دهند وقتی می بینید گروهی که اظهار علاقه شدید به امام صادق (ع) می‌کنند غرق در گناه و هرزگی هستند و نماز نمی خوانند در قلب خود نسبت به آن حضرت بدبین می‌شوند و از وی دوری می‌کنند.

درست است که امام صادق (ع) به طور مکرر و مؤکد ابو الخطّاب و پیروانش را لعن و طرد و نفرین فرمود (رجال کشی، ص ۲۹۵ و ۲۹۶).

ولی این طرد و لعن امام به طور کامل آن بدبینی را از بین نبرد زیرا ندای امام به همه مردم نمی رسید و آن حضرت و پیروانش وسایل تبلیغاتی کافی در اختیار نداشتند تا بیزاری امام را از ابو الخطّاب به همه زوایای جامعه برسانند از این رو طبیعی بود که بعضی از مسلمانان ناآگاه در این بدبینی و بدگمانی بمانند و اینست آن ظلم نامرئی که خطّابی‌ها به این امام بزرگ کردند.

ص: ۱۱۷

ابو عمرو کشی در کتاب رجال خود داستان جالبی در این مورد نقل می‌کند او می‌نویسد:

«یحیی بن عبد الحمید حمانی در کتابی که در اثبات امامت امیر المؤمنین (ع) نوشقااست می گوید: من به شریک<sup>۳۳</sup> گفتم: گروه‌هایی گمان می‌کنند جعفر بن محمد (ع) در حدیث ضعیف است و نمی‌توان به او اعتماد کرد، شریک گفت: من تو را از حقیقت قضیه آگاه می‌کنم:

جعفر بن محمد مردی صالح و شایسته و مسلمانی پرهیزکار و باتقوی بود ولی گروهی جاهل اطراف او را گرفتند آنان بر او وارد می‌شدند و از نزد او که بیرون می‌آمدند می‌گفتند: جعفر بن محمد چنین وچنان گفت و احادیثی از وی نقل می‌کردند که همه اش منکرات و دروغ و جعلی بود که به جعفر بن محمد نسبت می‌دادند و هدفشان این بود که این احادیث را برای مردم نقل کنند و از مردم - علاقه‌مند به جعفر بن محمد - پول بگیرند و از این راه تأمین معاش نمایند و آنان هر امر منکر و باطلی را به جعفر بن محمد نسبت دادند و عامه مردم این احادیث جعلی را از آنان شنیدند و بعضی از مردم آنها را باور کردند و منحرف و هلاک شدند و بعضی دیگر آنها را انکار کرده و نپذیرفتند. کسانی که احادیث جعلی را به جعفر بن محمد نسبت می‌دادند افرادی مثل مفضل بن عمر<sup>۳۴</sup> و بیان<sup>۳۵</sup> و عمرو نبطی

ص: ۱۱۸

و غیر اینان بودند. آنان به جعفر بن محمد نسبت دادند که گفته است:

هرکس به امام معرفت پیدا کند نماز و روزه بر او واجب نیست و نیز از او نقل کرده اند که گفته است: علی در ابر قرار دارد و همراه باد پرواز می‌کند و نیز از او نقل کرده اند که گفته است: علی (ع) بعد از وفات سخن می‌گفت و هنگامی که بدنش را غسل می‌دادند در محل غسل حرکت می‌کرد و نیز از او نقل کرده‌اند که امام معبود آسمان و زمین است.

این جاهلان گمراه برای خدا شریک قرار دادند. بخدا سوگند جعفر بن محمد هیچ یک از این سخنان باطل را نگفته است، جعفر باتقوی تر و پرهیزکارتر از این بود که چنین سخنانی بگوید. این سخنان را مردم از این دروغگویان شنیدند که از جعفر بن محمد نقل می‌کردند و بدین سبب به وی بدبین شدند و گفتند: او در نقل حدیث ضعیف است و قابل اعتماد نیست. اگر تو جعفر بن محمد را دیده بودی می‌فهمیدی که او شخصیتی یگانه و بی نظیر است (رجال کشی، ص ۳۲۴).

از نقل یحیی بن عبد الحمید حمانی چند مطلب استفاده می‌شود:

### مطلب اول

عشرت طلبی خوشگذران اخبار را تحت عنوان فضائل ائمه (ع) جعل کردند و گفتند: هرکس به امام معرفت پیدا کند نماز و روزه و واجبات دیگر از او ساقط می‌شود و همه گناهان برای او مباح است و این همان مطلبی است که می‌گفتند: نماز

<sup>۳۳</sup> (1). عالم مجاهد فقید ربانی شیرازی طاب ثراه در پاورقی ج 25، بحار ص 302، درباره این شریک می‌نویسد: شاید این همان شریک بن عبد الله نخعی کوفی قاضی باشد که در سال 177 یا 178 هجری وفات کرده است.

<sup>۳۴</sup> (2). در بین علمای رجال درباره مفضل بن عمر اختلاف است و نجاشی درباره او می‌گوید: مفضل بن عمر جعفری کوفی مذهب فاسد و روایاتش مضطرب است و قابل اعتماد نیست و گفته شده که او از پیروان ابو الخطاب است و کتاب‌هایی برای او ذکر کرده‌اند که اعتبار ندارند (نجاشی، ص 226). و نقل متن گفته نجاشی را تأیید می‌کند.

<sup>۳۵</sup> (3). در بعضی از نسخه‌ها «بنان» با نون ذکر شده و در رجال کشی ص 302 و 305 آمده است که بیان - بنان خ ل - بر علی بن الحسین (ع) دروغ می‌بست و شهرستانی می‌گوید: بنان بن سمعان نهدی به خدایی امام علی (ع) قائل بود و محمد بن علی بن الحسین را دعوت کرد که از او پیروی کند (ملل و نحل شهرستانی، ص 70).



و روزه و حجّ و واجبات دیگر که در قرآن آمده نام های رجالی است که باید به آنان معرفت پیدا کرد و زنا و قمار و گناهان دیگر نامهای رجالی است که باید از آنان بیزاری جست.

### مطلب دوّم

غلوّ در مدح ائمه (ع) و اثبات ربوبیت برای آنان وسیله‌ای بوده است برای

ص: ۱۱۹

جلب بیشتر توجه دوستان اهل بیت و گرفتن پول بیشتر از آنان و راهی بوده است برای کسب معاش و به دست آوردن منافع مادی و این طبیعی است که شما هرچه مراد و محبوب کسی را بیشتر ستایش کنید توجه او بیشتر جلب می شود و لطف او درباره شما فزون تر می گردد.

### مطلب سوّم

اینکه غلاة از قول حضرت صادق (ع) نقل می کردند که امام خدای آسمان و زمین است و هرکس به امام معرفت پیدا کند نماز و روزه و واجبات دیگر از او ساقط می شود و زنا و قمار و شرابخواری و گناهان دیگر برای او مباح است تا حدود زیادی به وجهه مردمی و حیثیت اجتماعی امام صادق (ع) ضربه وارد کرده بود، به طوری که بسیاری از مسلمانان کم عمق از امام روی گرداندند و حتی در نقل حدیث آن حضرت را ضعیف و غیر قابل اعتماد شمردند!

از اینجا معلوم می شود که در قرن دوّم هجری چه جوّ مسمومی بر ضدّ امام صادق (ع) به وجود آمده بود که یکی از علل آن جعل اخبار غلوّ آمیز عناصر منحرف درباره آن حضرت و سایر ائمه (ع) بوده است و از اینجا می توان فهمید که چرا محمّد بن اسماعیل بخاری متولد سال ۱۹۴ هجری با اینکه برای جمع حدیث به بلخ و بغداد و بصره و کوفه و شام و عسقلان سفر کرده است در کتاب صحیح خود حتی یک حدیث از امام صادق (ع) نقل نکرده است؟! (الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱ ص ۸۰).

### عمق فاجعه جعل حدیث

پیروان ابو الخطّاب بعد از قتل او نیز برای ترویج مسلک خود به جعل احادیث ادامه دادند و چون مسلک انحرافی ابو الخطّاب مبتنی بر ربوبیت

ص: ۱۲۰

امام صادق (ع) و نبوت ابو الخطّاب بود، طبعاً باید همه چیز را به امام صادق (ع) نسبت دهند از اینرو گروه ابو الخطّاب کتاب های اصحاب آن حضرت را می گرفتند که رونویس کنند و به صاحبانش برگردانند . آنگاه مطالبی که مرامشان را تأیید می کرد در آنها وارد می نمودند. این کتاب ها مشتمل بر احادیثی بود که اصحاب امام ششم از امام شنیده بودند و در این کتابها ثبت شده بود پیروان ابو الخطّاب مثلاً کتابی که روی جلد آن نوشته بود کتاب فضیل بن یسار و مشتمل بر صد حدیث بود می گرفتند که احادیث آن را رونویس کنند آنگاه پنجاه حدیث جعلی در رون ویس آن کتاب وارد می کردند و

پشت آن می نوشتند: کتاب فضیل بن یسار در حالی که از صد حدیث کتاب، پنجاه حدیث آن جعلی بود و بعدا همین کتابی که پنجاه حدیث جعلی داشت و به نام فضیل بن یسار شاگرد معروف امام صادق (ع) بود در بین مردم دست به دست می گشت و رونویس می شد و مردم نمی دانستند که پنجاه حدیث از این کتاب جعلی است که مشتمل بر افکار ابو الخطّاب و پیروان اوست و بدینگونه بود که افکار و عقائد ابو الخطّاب وارد کتاب های اصحاب امام صادق (ع) شد در حالی که خود صاحبان اصلی و مؤلفان این کتابهای حدیث نمی دانستند رونویس های کتب های آنان مشتمل بر اخبار جعلی است و در آن زمان چاپ نبوده است که نسخه های کتاب ها همه یکنواخت باشد مثلا در کوفه به دست پیروان ابو الخطّاب ده نسخه از کتاب حدیث فضیل بن یسار با خطهای مختلف رونویس می شد که احادیث جعلی را از قول امام صادق (ع) در آنها وارد کرده بودند و یک نسخه به بغداد می رفت و یک نسخه به بصره و یک نسخه به خراسان و نسخه های دیگر به مناطق دیگر و مردمی که این کتاب ها به دستشان می رسید نمی دانستند که آنها دارای احادیث جعلی است و دستگاهی نبود که این رونویس ها را با کتابی که نزد خود فضیل بن یسار مؤلف کتاب بود تطبیق کنند و گروه ابو الخطّاب که به طور

ص: ۱۲۱

هماهنگ و پی گیر به جعل حدیث و وارد کردن در کتاب های حدیث اصحاب امام صادق (ع) مشغول بودند این کار را بیش از پنجاه سال ادامه دادند و این اخبار جعلی در سطح وسیعی منتشر شد و به طوری ماهرانه و با مخفی کاری این خیانت را انجام می دادند که حتی گاهی آگاه ترین افراد از اصحاب ائمه (ع) نمی توانستند حق و باطل این احادیث را تشخیص دهند. برای اینکه به عمق این فاجعه و اندازه حيله گری پیروان ابو الخطّاب پی ببرند به داستان ذیل توجه نمایید:

«یونس بن عبد الرحمن فقیه متعهد و یار بااخلاص حضرت امام رضا (ع) می گوید: من به عراق سفر کردم و از اصحاب امام محمد باقر (ع) عده معدودی یافتیم ولی اصحاب امام جعفر صادق (ع) را فراوان یافتیم و مدتی از آنان حدیث شنیدم و نوشتم و کتاب های حدیث آنان را گرفتم و رونویس کردم و از عراق که برگشتم احادیثی را که نوشته بودم همراه خود آوردم و بعدا توفیق زیارت حضرت امام رضا (ع) را پیدا کردم و در این ملاقات آنچه را که از احادیث اصحاب صادقین (ع) در عراق نوشته بودم به محضر امام عرضه کرده و از آن حضرت درخواست کردم همه این احادیث را بررسی فرمایند و اگر حدیث غیر معتبری در آنها هست مرا آگاه نمایند امام این زحمت را پذیرفتند و پس از بررسی کامل آنها را به من برگرداندند و نتیجه بررسی امام این بود که از احادیث منسوب به امام صادق (ع) تعداد بسیاری را که مشخص شده بود باطل و مردود دانستند و فرمودند: اینها از امام صادق نیست و بی تردید ابو الخطّاب بر امام صادق (ع) دروغ بسته است خدا لعنت کند ابو الخطّاب را که تا امروز هم حيله گرانه و با مخفیکاری این احادیث دروغ را در کتاب های اصحاب امام صادق (ع) وارد می کنند و شما هر حدیث مخالف قرآن را که به ما نسبت می دهند قبول نکنید زیرا ما هر چه بگوییم موافق قرآن و سنت پیغمبر است و ما از خدا و رسولش حدیث می گوییم...» (رجال کشی،

ص: ۱۲۲

ص ۲۲۴، شماره ۴۰۱).

در اینجا لازم است به چند نکته مهم اشاره شود:

## نکته اول

پیروان ابو الخطّاب چنان حيله گرانه افکار خود را به نام احادیث ام ام صادق (ع) وارد کتاب‌های حدیث اصحاب آن حضرت کرده‌اند که حتی فقیه هشجاری مثل یونس بن عبد الرحمن که از نزدیکترین افراد به ائمه (ع) بود نتوانسته است تشخیص بدهد که این احادیث جعلی است!

## نکته دوم

طبعا راویان این احادیث دروغ یعنی کسانی که به عنوان راویان این احادیث معرفی شده‌اند در نظر یونس بن عبد الرحمن موثق و قابل اعتماد بوده‌اند یعنی این احادیث جعلی از قول افرادی مثل زراره و محمد بن مسلم و فضیل بن یسار که از راستگوترین اصحاب امام صادق (ع) بوده‌اند نقل شده است زیرا اگر از قول افراد غیرمعتبر نقل شده بود مرد خیبری مثل یونس بن عبد الرحمن آن اخبار را رونویس نمی کرد بنابراین سندهای این احادیث جعلی در ظاهر صحیح و معتبر بوده است.

## نکته سوم

کتاب‌های اصحاب امام صادق (ع) که یونس بن عبد الرحمن از آنها حدیث‌ها را رونویس کرده و بسیاری از آن حدیث‌ها جعلی بود از همان چهارصد کتابی است که اصحاب ائمه (ع) به تدریج تألیف کرده‌اند و به نام «اصول اربعمائه» معروف است و کتاب‌های کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار از آنها گرفته شده است. بنابراین در چهارصد کتاب

ص: ۱۲۳

منبع نیز احادیث جعلی وجود داشته است و به همین علت علماء احادیث کتب اربعه را از نظر سند و متن مورد نقد و بحث و تحقیق قرار می‌دهند و بعضی از آنها را حجّت نمی‌دانند و به آنها اعتماد نمی‌کنند.

## نکته چهارم

بسیاری از اصحاب امام صادق (ع) که یونس بن عبد الرحمن کتاب‌های حدیث آنان را گرفته و رونویس کرده است خودشان در عراق حضور داشته‌اند ولی نمی‌دانسته‌اند در نسخه‌هایی از کتاب‌های آنان که به دست یونس رسیده است احادیث جعلی وجود دارد چون در آن زمان چاپ نبوده و نسخه‌های کتاب‌ها یکنواخت نوشته نمی‌شده و نسخه‌هایی از کتاب‌ها که پیروان ابو الخطّاب احادیث جعلی در آنها وارد می‌کردند به دست مؤلفان این کتاب‌ها نمی‌رسید تا آنها را بررسی کنند و همین نسخه‌ها به دست افرادی مثل یونس بن عبد الرحمن می‌رسید و احادیث جعلی و غیرجعلی را از آنها رونویس می‌کردند. بنابراین در شهری که خود اصحاب امام صادق (ع) حضور داشتند نسخه‌هایی از کتاب‌های حدیث آنان مشتمل بر احادیث جعلی بود و آنان که خود مؤلف این کتاب‌ها بودند خبر نداشتند.

## نکته پنجم

در طول حدود سی و پنج سال دوران امامت امام موسی بن جعفر (ع) اصحاب ائمه (ع) نمی دانسته اند بسیاری از روایات کتاب‌های حدیث اصحاب امام صادق (ع) از طرف پیروان ابو الخطاب جعل شده اند یا اگر می دانسته اند به فکر نیفتاده اند که این کتاب‌ها را بر امام موسی (ع) عرضه کنند تا حدیث‌های مجعول را از اصیل جدا سازد یا اگر به فکر افتاده اند نتوانسته اند چنین کار مهم و ضروری را انجام دهند چون برای آنان

ص: ۱۲۴

ممکن نبود همه نسخه‌های کتاب‌های حدیث را که اخبار جعلی داشت جمع آوری کنند زیرا این کتاب‌ها در شهرهای مختلف پراکنده بود و اصحاب ائمه (ع) نمی دانستند کدام کتاب در کجا و نزد کیست؟

علاوه بر اینها پیروان ابو الخطاب بعد از قتل او نیز در همه این مدت حضور داشتند و تا عصر حضرت امام رضا (ع) و بعد از آن در صحنه بودند و هم جعل حدیث می کردند و در کتاب‌های اصحاب امام صادق (ع) وارد می نمودند و هم این کتاب‌های دارای احادیث جعلی را مخفی می ساختند و به هرکس نمی دادند. حالا فرض می کنیم اصحاب ائمه (ع) بعضی از این کتاب‌ها را پیدا می کردند و با عرضه کردن بر امام، حق و باطل آن را جدا می نمودند ولی با وجود پیروان ابو الخطاب که حدیث جعل می کردند و در کتاب‌ها وارد می ساختند پیوسته احادیث جعلی وجود داشت و ممکن نبود محو و نابود شود و همواره این بلا گریبانگیر مردم بود و تا امروز هم هست.

#### نکته ششم

جعل کردن احادیث دروغ منحصر به ابو الخطاب و پیروان او نبود بلکه قبل از ابو الخطاب نیز افرادی مثل مغیره بن سعید و پیروانش مخفیانه احادیث جعلی و دروغ را وارد کتاب‌های حدیث اصحاب امام محمد باقر (ع) می کردند (رجال کشی، ص ۲۲۵) و بعد از ابو الخطاب نیز افراد کذابی بودند مثل محمد بن علی صیرفی معروف به ابو سمینه که احادیثی جعل می کردند و در کتاب‌های حدیث وارد می ساختند. علمای رجال درباره این ابو سمینه گفته اند که او غالی و کذاب بوده است و در کوفه که مسکن او بود آنقدر جعل حدیث کرده و دروغ گفته بود که به دروغ گویی مشهور گشته بود سپس به قم آمد و بر احمد بن محمد بن عیسی بزرگ محدثان قم وارد شد و پس از مدتی نیز به غلو مشهور گشت و زندگی

ص: ۱۲۵

مخفی را شروع کرد و سرانجام احمد بن محمد بن عیسی او را از قم تبعید کرد (مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۶۵).

و این ابو سمینه چون خود چند کتاب تألیف کرده است (نجاشی، ص ۲۵۶) برای او خیلی آسان بوده است که احادیثی جعل کند و در کتاب‌های خود وارد سازد.<sup>۳۶</sup>

<sup>۳۶</sup> (۱). این محمد بن علی ابو سمینه در کتاب محاسن برقی ۱۹۰ حدیث دارد که ما از محاسن آنها را شمرده بعضی از نمونه های احادیث ابو سمینه را که برقی صاحب کتاب محاسن بی واسطه از ابو سمینه نقل می کند در اینجا می آوریم:

نمونه اول: می گوید وقتی که قوم لوط عمل زشت انجام دادند زمین آنقدر گریه کرد که اشک‌هایش تا آسمان رسید و آسمان آنقدر گریه کرد که اشک‌هایش تا عرش رسید ... (محاسن برقی، ص ۱۱۰، حدیث ۱۰۲).

اگر یونس بن عبد الرحمن این احادیث جعلی را که حضرت امام رضا (ع) در نوشته‌های او مشخص فرمود به طور دقیق شماره‌گذاری و معرفی کرده بود کار پرارزشی انجام داده بود زیرا نسل‌های آینده آن احادیث را

ص: ۱۲۶

دقیقا می‌شناختند و از قبول آنها خودداری می‌کردند ولی حال که چنین نشده است بسیاری از مردم در قرن های بعد فریب همان احادیثی را می‌خورند که یونس بن عبد الرحمن فریب آنها را خورد زیرا آن کتاب های حدیث که یونس احادیث جعلی را از آنها گرفت از بین نرفت بلکه نسخه های مختلف آنها در عراق موجود بود و پیروان ابو الخطاب آنها را تکثیر و منتشر می‌کردند تا مسلک خود را ترویج کنند و در آن زمان چنین نبود که مثلا هرکس می‌خواهد کتاب چهارصد مسأله محمد بن مسلم را بگیرد و احادیث آن را بخواند نسخه ای را که از وراق می‌خرد یا از دوستش عاریه می‌کند ببرد نزد محمد بن مسلم و یک دوره آن را نزد او بخواند یا آن را با نسخه ای از کتاب که محمد بن مسلم صحت آن را امضاء کرده است تطبیق کند بلکه بیشتر مردم همین که می‌دیدند روی جلد کتاب نوشته است: کتاب چهارصد مسأله از محمد بن مسلم آن را می‌خریدند یا امانت می‌گرفتند و رونویس می‌کردند چنانکه یونس بن عبد الرحمن با اینکه مردی فقیه و دقیق بود به عراق که رفت کتاب‌های اصحاب امام صادق (ع) را که گرفت رونویس کند اول نمی‌پرسید: این کتاب‌ها را با نسخه‌های اصلی مؤلفانشان تطبیق کرده اند یا نه؟ یا امضای اصحاب اصلی این کتاب‌ها پای آنها هست یا نه؟ بلکه به همین اکتفا کرد که دید روی جلد این کتاب‌ها نام مؤلفانشان هست و در همین نسخه‌هایی که یونس از کتاب‌های اصحاب امام صادق (ع) گرفت و رونویس کرد احادیث جعلی وجود داشت که گروه ابو الخطاب در آنها وارد کرده بودند و امام رضا (ع) آنها را مشخص کرد. بنابراین همان احادیث جعلی همچنان در همان کتاب‌ها ماند و به نسل‌های بعد منتقل شد و دلیلی نداریم که کتب اربعه از نسخه‌هایی از اصول اربعه گرفته شده باشد که به امضای مؤلفان آنها رسیده باشد یا با نسخه‌های اصیل مؤلفان این اصول تطبیق شده باشد بلکه ظن غالب اینست که کتب اربعه از روی

ص: ۱۲۷

نسخه‌هایی از اصول اربعه که به نام مؤلفان آنها معروف بوده گرفته شده است که احتمال جعل در بعضی از روایات آنها وجود دارد چنان که در رونویس‌های یونس بن عبد الرحمن اخبار جعلی به طور یقین وجود داشت و قبلا گفتیم که احتمالا حدیثی که در کافی آمده و می‌گوید: قرآن اصلی ۱۷ هزار آیه بوده؛ از همین اخبار جعلی است.

نمونه دوم: می‌گوید پیرزنی نزد سلیمان شکایت کرد که باد مرا از بام انداخته و دستم شکسته است سلیمان قضیه را از باد پرسید و باد گفت: من به تعجیل می‌رفتم که کشتی فلان طاقه را از غرق نجات دهم به این پیرزن برخورد کردم و او از بام افتاد و دستش شکست و من عمدا پیرزن را بر زمین نردم خدا وحی کرد که باید صاحبان آن کشتی غرامت شکستن دست پیرزن را بدهند! (محاسن برقی، ص 302، حدیث 10).

نمونه سوم: می‌گوید رسول خدا (ص) فرمود: در نماز جماعت صفوف خود را منظم کنید و شانه به‌شانه هم بایستید که من از پشت سر خود شما را می‌بینم (محاسن برقی، ص 80، حدیث 7).

نمونه چهارم: می‌گوید خداوند يك خروس سفید خلق کرده است که گردش زیر عرش و دو پایش در اعماق زمین هفتم است يك بالش تا مشرق کشیده شده است و بال دیگرش تا مغرب خروس‌های زمین نمی‌خوانند مگر وقتی که آن خروس بخواند (محاسن برقی، ص 118، حدیث 128).

نمونه پنجم: می‌گوید گوشت‌های استخوان را به‌طور کامل پاک نکنید که جن‌ها در آن سهمی دارند و اگر گوشت استخوان را کاملا پاک کنید چیز بجزی در خانه از بین می‌رود (محاسن، ص 472، حدیث 466).

قبلا گفتیم: در نظر یونس بن عبد الرحمن سندهای ا حدیثی که از کتاب های اصحاب امام صادق (ع) رونویس کرد صحیح بوده است یعنی راویانی که نقل این احادیث به آنان نسبت داده شده است افرادی مثل زراره و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم بوده‌اند ولی حضرت امام رضا (ع) بسیاری از این احادیث را مردود دانست و فرمود: اینها را ابو الخطاب و پیروان او جعل کرده و در کتاب های اصحاب امام صادق (ع) وارد نموده‌اند. بنابراین احادیثی وجود داشته و دارد که ظاهرا سندشان صحیح است ولی در واقع هم متن و هم سندشان جعلی است یعنی حدیث سازان دروغ پرداز هم متن‌ها را جعل کرده‌اند و هم سندها را و حدیث ذیل احتمالا یکی از آنهاست که مرحوم کلینی آن را در کافی بدینصورت نقل می‌کنند:

«علی بن الحکم عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله (ع) قال: انّ القرآن الّذی جاء به جبرئیل الی محمد (ص) سبعة عشر الف آية» (اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۴).

یعنی امام صادق فرمود: قرآنی که جبرئیل برای پیغمبر اسلام آورد هفده هزار آیه بوده است. همه می‌دانند قرآن موجود که در همه دنیا منتشر است شش هزار و چندصد و چند آیه است در حالی که این حدیث می‌گوید: قرآن اصلی هفده هزار آیه بوده است یعنی نزدیک به

ص: ۱۲۸

دو ثلث قرآن از بین رفته است! این حدیث را مرحوم کلینی از کتاب علی بن الحکم گرفته است چون کلینی که از طبقه ۹ است نمی‌تواند از علی بن الحکم که از طبقه ۶ است بی‌واسطه نقل حدیث کند. سند حدیث ظاهرا صحیح است زیرا علی بن الحکم و هشام بن سالم هر دو راستگو و قابل اعتمادند (معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۹۴، فهرست نجاشی، ص ۳۸۸) ولی آیا واقعا این حدیث از امام صادق (ع) صادر شده است؟ آیا این حدیث از همان حدیث هایی نیست که حدیث‌سازان دروغ‌پرداز جعل می‌کردند و در کتاب‌های حدیث وارد می‌نمودند؟

علی بن الحکم مرد نابینایی بوده است (نجاشی، ص ۲۱۰) که از افراد بسیاری حدیث شنیده و به حافظه سپرده و طبعا از دیگران خواسته است که آنچه او به حافظه می‌سپرده است در دفتر او بنویسند و در طول زمان مجموع شنیده های او کتابی شده است به نام کتاب علی بن الحکم و این کتاب طبعا رونویس می‌شده و دست به دست می‌گشته است و برای خبرسازان کذاب خیلی آسان است که نسخه‌هایی از آن رونویس کنند و در نسخه های رونویس شده حدیث‌های جعلی وارد نمایند آنگاه یکی از نسخه‌های رونویس شده به دست مرحوم کلینی می‌افتد و حدیث نامبرده را از آن نقل می‌کند. یونس بن عبد الرحمن آنچه را که از کتاب‌های اصحاب امام صادق (ع) رونویس کرده بود به امام رضا (ع) عرضه کرد و آن حضرت حدیث‌های جعلی آنها را مشخص فرمود ولی مرحوم کلینی نخواست یا نتوانسته است آنچه را رونویس کرده است بر امام عرضه کند تا حدیث‌های جعلی مشخص شود و برای نسل‌های بعد ابهامی نماند.

آنچه مرحوم کلینی از علی بن الحکم نقل کرده شبیهه مطلبی است که عامه از ابی بن کعب نقل کرده اند که گفته است: «سوره احزاب که اکنون ۷۳ آیه است در اصل به اندازه سوره بقره بوده است» (الاتقان، ج ۳، ص

۸۲). سوره بقره ۲۸۶ آیه است یعنی چهار برابر سوره احزاب و طبق نقل مزبور یک ربع از سوره احزاب باقی مانده و سه ربع آن از بین رفته است و این مطلب که قسمت های زیادی از قرآن از بین رفته است در منابع عامه به صورت های مختلف نقل شده است مثلاً از عبد الله بن عمر نقل کرده اند که گفته است: هیچ کس از شما نباید بگوید: من همه قرآن را یاد گرفته‌ام هیچ کس از همه قرآن خبر ندارد زیرا قسمت های زیادی از قرآن از بین رفته است (الاتقان، جزء ۳، ص ۸۱-۸۲).

این احتمال وجود دارد که دشمنان اسلام برای بی اعتبار کردن قرآن اینگونه اخبار را جعل کرده باشند زیرا در قرآن آمده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (سوره حجر، آیه).

یعنی بی شک فقط ما قرآن را نازل کردیم و حتماً ما آن را حفظ خواهیم کرد. با این که خداوند ضمانت حفظ قرآن را کرده است چگونه ممکن است دو ثلث آن از بین برود؟!

بنابراین آنچه کلینی از کتاب علی بن الحکم نقل کرده است هرگز قابل اعتماد نیست.<sup>۳۷</sup>

### قتل ابو الخطاب و پیروانش

ابو الخطاب و پیروانش که گروه متشکلی بودند تا حدودی در کار خود پیشرفت کردند و چون تکلیف های واجب را برداشته و گناهان را مباح کرده بودند عده قابل توجهی به مقتضای طبع حیوانی خود به مرام آنان گرویدند و این گروه به طور پنهانی مردم را دعوت به پذیرفتن مسلک خود می کردند و هریک از سران و مبلغان این گروه در کنار یکی از ستون های مسجد کوفه مستقر شده بود و همواره با مردم تماس می گرفتند و به نبوت ابو الخطاب دعوت می نمودند. کار ابو الخطاب و گروهش به جایی رسید که حکومت منصور دوانیقی احساس خطر کرد و عیسی بن موسی برادرزاده منصور که از طرف منصور فرمانروای کوفه بود تصمیم گرفت فتنه ابو الخطاب را ریشه کن کند. ابو الخطاب و پیروانش که از قصد والی آگاه شدند تصمیم به مقاومت گرفتند. عیسی بن موسی یک ستون از نیروهای مسلح سواره و پیاده اعزام کرد تا ابو الخطاب و سران پیروانش را دستگیر کنند و نزد والی ببرند ولی ابو الخطاب و هفتاد نفر از سران پیروان او که قبلاً متشکل و آماده دفاع شده بودند تسلیم نشدند و با اسلحه ساده یعنی کارد و سنگ و نی با نیروهای والی به مقابله برخاستند. ابو

<sup>۳۷</sup> (۱). احسان الهی ظهیر پاکستان در کتاب «الشیعة و السنة» ص ۸۰ همین حدیث کافی را که مرحوم کلینی از علی بن الحکم نقل می کند آورده است تا ثابت کند که قرآن شیعه غیر از قرآن مسلمانها است. شخص نامبرده این کتاب را در ۲۱۱ صفحه نوشته است تا ثابت کند شیعه مسلمان نیست پس وحدت شیعه و سنی غیرممکن است و منادیان وحدت اسلامی نباید خود را برای ایجاد وحدت غیرممکن به زحمت بیندازند. این نویسنده حدیث کافی را که میگوید: قرآن در اصل هفده هزار آیه بوده است به عنوان یکی از دلیل های خود آورده است تا بگوید: شیعه قائل به تحریف قرآن است و قرآن مسلمانها را به عنوان یک کتاب دست نخورده قبول ندارد. ولی ما می گویم: اگر اینگونه روایات در کتاب های شیعه دلیل بر عقیده کل جامعه شیعه باشد پس باید گفت: این دو نقلی که از ابی بن کعب و عبد الله بن عمر آوردم که می گفتند:

قسمت های زیادی از قرآن از بین رفته است دلیل است که کل جامعه اهل سنت قائل به تحریف قرآن هستند در حالی که چنین نیست. همه می دانند در بین احادیث در کتاب های عامه و خاصه هم صحیح هست و هم باطل، هم اصیل هست و هم جعلی و حدیث اگر -- مخالف قرآن یا مخالف سنت قطعی پیغمبر اکرم و یا مخالف حکم بدیهی عقل باشد قابل قبول نیست.

الخطاب نیروی هفتاد نفری خود را سازمان دهی کرد و به هفت دسته ده نفری تقسیم نمود و خود فرماندهی آنان را به عهده گرفت و برای گروهش سخنرانی کرد و گفت: با نیروهای حکومت بجنگید و بدانید که شما پیروزید زیرا اسلحه آنان در بدن شما کارگر نمی شود ولی نی های شما در بدن آنان کار نیزه می کند. او دستور داد که پیروانش ده نفر، ده نفر به ترتیب با دشمن بجنگند. جنگ منظم

ص: ۱۳۱

شروع شد و پیروان ابو الخطاب ده نفر، ده نفر به میدان آمدند و به جنگ با نیروهای حکومت پرداختند و هنگامی که حدود سی نفر از آنان کشته شد فریاد زدند: ای سید و آقای ما می بینید که نی های ما در دشمن کار نیزه نکرد و اسلحه دشمن در ما کارگر شد و این عده از ما کشته شدند! طبق یک نقل او گفت: این یک امتحان است و اذن در قتل و شهادت شما داده شده است پس برای دفاع از دین و شرف خود بجنگید و تسلیم نشوید و ذلت را نپذیرید و بدانید که اگر تسلیم هم بشوید شما را می کشند. بجنگید و با عزت و کرامت بمیرید.

آنان طبق دستور ابو الخطاب تا آخرین نفس جنگیدند تا همه هفتاد نفر کشته شدند جز یک نفر به نام سالم بن مکرم ابو خدیجه که مجروح شد و در بین کشتگان افتاد و گمان کردند کشته شده است او شب خود را نجات داد و خود ابو الخطاب اسیر شد<sup>۳۸</sup> و او را نزد عیسی بن موسی آوردند و او دستور داد ابو الخطاب را کنار فرات گردن زدند و سرهای ابو الخطاب و هفتاد نفر یارانش را برای منصور دوانیقی به بغداد فرستادند و بدن های آنان را به دار آویخت و بعدا همه را سوزانید.

منصور نیز دستور داد سرهای آنان را در بغداد تا سه روز به دار آویختند و سپس سوزانند.

و از عجایب روزگار اینکه پس از قتل ابو الخطاب و هفتاد نفر از سران گروه او عده ای از پیروانش گفتند: نه ابو الخطاب کشته شده است و نه یارانش بلکه امر بر نیروهای حکومت مشتبه شده و خودشان یکدیگر را کشته اند به تصور اینکه ابو الخطاب و یارانش را می کشند و ابو الخطاب که از طرف جعفر بن محمد به پیغمبری مبعوث شده بود از وقتی که این

ص: ۱۳۲

حادثه پیش آمد به صورت فرشته درآمد و از ملائکه شد و این را غیبت ابو الخطاب نامیدند! (المقالات و الفرق، ص ۸۱-۸۳ و فرق الشیعه ص ۶۹-۷۱).

فتنه ابو الخطاب باقی ماند

ابو الخطاب و گروه قابل توجهی از سران پیروان و مبلغان او کشته شدند ولی خط فکری ابو الخطاب از بین نرفت و فتنه او خاموش نشد بلکه پیروان او همچنان مسلک او را ترویج می کردند و طبعاً افراد آلوده به گناه و عشرت طلب بیشتر در ترویج فکر ابو الخطاب کوشش می نمودند. از باب نمونه محمد بن فرات که مردی شرابخوار و بی نماز و غالی بود (رجال

<sup>۳۸</sup> (1). معلوم نیست ابو الخطاب که به اصحابش می گفت: تسلیم نشوید و بجنگید و با عزت کشته شوید چرا خودش بجنگید تا کشته شود بلکه ذلیلانه اسیر شد که سرانجام او را با ذلت کشتند!؟



کشی، ص ۵۵۴) از پیروان سرسخت ابو الخطاب است که در عصر امام رضا (ع) با آن حضرت به شدت مبارزه می‌کند و چون امام را مانع پیشرفت مسلک خود می‌داند از هیچ نوع آزار رساندن به وی خودداری نمی‌کند. حضرت امام رضا (ع) درباره او می‌فرماید: از پیروان ابو الخطاب هیچ کس به قدر محمد بن فرات بر ما دروغ نسبت و آزارهایی که محمد بن فرات خطابی به من رساند بیش از آزارهایی بود که خود ابو الخطاب لعنه الله به جعفر بن محمد (ع) رساند (رجال کشی، ص ۵۵۵).

معلوم می‌شود همه پیروان ابو الخطاب به امام رضا (ع) دروغ می‌بسته‌اند ولی محمد بن فرات بیش از دیگر همفکرانش به امام دروغ می‌بسته است. علی بن موسی الرضا (ع) به یونس بن عبد الرحمن یار باوقای امام می‌فرماید: ای یونس نبی بینی که محمد بن فرات چگونه و چقدر بر من دروغ می‌بندد؟ یونس می‌گوید: خدا از رحمت خود دورش کند. امام می‌فرماید: خدا از رحمت خود دورش کرد و گرمی آتش را به او جشانند و او کشته شد<sup>۳۹</sup> ولی من این را می‌گویم که تو اصحاب مرا از او

ص: ۱۳۳

برحذر داری و آنان را به لعن او و بیزاری از او دعوت کنی که پس از مرگ او به راهش کشانده نشوند (رجال کشی، ص ۵۵۴).

از این سخن امام معلوم می‌شود در زمان امام رضا (ع) پیروان ابو الخطاب در صحنه حضور داشته‌اند و پس از قتل محمد بن فرات عضو فعال این فرقه باز هم خطر گسترش افکار خطابی‌ها وجود داشته است.

بنابراین ابو الخطاب همراه گروهی از پیروانش کشته شد و پس از حدود پنجاه سال مبلغ مکتب ابو الخطاب محمد بن فرات نیز کشته شد ولی فتنه ابو الخطاب همچنان باقی ماند.

و چنانکه قبلاً گذشت مسلک خطابی‌ها مبتنی بر ربوبیت امام صادق (ع) و نبوت ابو الخطاب بود و احادیثی که جعل می‌کردند برای تأیید همین مسلک بود. البته ابو الخطاب خدایی حضرت علی (ع) را نیز به مردم القاء می‌کرد (بحار ج ۲۴، ص ۳۰۲) و معلوم است که آنان خدایی ائمه (ع) را القاء می‌کردند تا بتوانند پیغمبری افرادی مثل ابو الخطاب را قابل قبول جلوه دهند. همین محمد بن فرات مبلغ مسلک ابو الخطاب متهم است که خود ادعای پیغمبری کرده است (رجال کشی، ص ۵۵۵) و طبیعی است که اگر محمد بن فرات بخواهد پیغمبری خود را مطرح کند باید به خدایی امام صادق (ع) قائل شود!

از ابو الخطاب نقل کرده‌اند که گفت: جعفر بن محمد را دیدم در حجر اسماعیل نشسته است به او گفتم: یا سیدی ارنی نفسک فی عظمتک و ملکوتک فقال لی: ا و لم تؤمن؟ قلت: بلی و لکن لیطمئن قلبی فبسط یده

<sup>۳۹</sup> (1). محمد بن فرات که منشی و نویسنده بود مورد خشم ابراهیم عباسی برادر هارون الرشید- معروف به ابن شکله واقع شد و به دستور وی به قتل رسید (رجال کشی، ص 555). هنگامی که مأمون علی بن موسی الرضا (ع) را به ولیعهدی برگزید بنی عباس خشمگین شدند و در بغداد با ابن شکله که نام مادرش شکله بود به خلافت بیعت کردند و او یک سال و یازده ماه بر بخشی از کشور حکومت کرد و سرانجام مأمون بر او ظفر یافت ولی از گناهش درگذشت. این شکله که در فصاحت و صناعت غناء استاد ماهری بود در سال 224 هجری درگذشت (تاریخ بغداد ج 6، 142-147).

على الارض فاذا السموات و الارضون و الخلائق فى قبضته.

یعنی به امام صادق (ع) گفتم: خودت را در عین عظمت و ملکوت خود به من بنما، گفت: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفتم: چرا ولی می‌خواهم قلبم مطمئن شود پس دست خود را بر زمین گشود ناگاه دیدم آسمان ها و زمین و همه خلائق در قبضه او است سپس به من گفت: رکن حجر الاسود کجاست؟ نگاه کردم دیدم کعبه را بر انگشت خود دره و نگاه داشته است و جمعیت اطراف آن همه بوزینه و خنزیر هستند و در جای کعبه دریاچه ای است از قطران سیاه - چیزی شبیه نفت سیاه - سپس آن را به حالت اول برگرداند و گفت: این مرکز شیطان و مأوای ابلیس است (المقالات و الفرق، ص ۵۵).

این حدیث را ابو الخطاب جعل کرده است تا خود را به جای حضرت ابراهیم بگذارد و امام صادق (ع) را بجای خدا! البته آنچه در نظر ابو الخطاب اصالت و موضوعیت دارد پیغمبری خود او است و خدایی امام صادق (ع) جنبه طریقیّت دارد و راه و وسیله‌ای است برای جانداختن پیغمبری ابو الخطاب تا مردم گفته‌های او را بپذیرند و مراسم را رواج دهند.

این احتمال نیز وجود دارد که ابو الخطاب خواسته باشد ضمناً کعبه و مراسم حج را مسخره کند چون خطابی ها حج را همراه سایر واجبات ملغی کرده بودند. این گفته ابو الخطاب که: کعبه مرکز شیطان و مأوای ابلیس است، معنایش چیست؟ و اینکه گفته است: جمعیت طواف کننده گرد کعبه بوزینه و خنزیرند چه مفهومی دارد؟ این اهانت صریحی به کعبه و مراسم حج است!

#### فتنه مغیره بن سعید

قبل از ابو الخطاب مغیره بن سعید و گروه او به جعل اخبار دروغ و وارد کردن در کتاب‌های اصحاب امام محمد باقر (ع) پرداختند. مغیره بن

سعید سحر و شعبده آموخته بود (رجال کشی، ص ۲۲۵) و در فکر این بود که مرام جدیدی احداث کند و گروه متشکلی به وجود آورد تا به اهداف مادی و دنیایی خود برسد. برای این منظور او ابتدائاً راه غلو دربار حضرت علی (ع) را پیش گرفت تا علاقه مندان به امام را جذب کند و راه ارائه مرام جدید خود را هموار سازد (شرح ابن ابی الحدید ج ۸، ص ۱۲۱) او به امام محمد باقر (ع) پیشنهاد کرد که عقیده غلو او را بپذیرد تا وی از امام پشتیبانی کند و حکومت امام در عراق مستقر شود آنگاه مغیره خراج عراق را برای امام جمع آوری نماید ولی امام او را به شدت طرد کرد (کامل ابن اثیر ج ۵، ص ۲۰۸).

سپس مغیره از امامت محمد بن عبد الله بن الحسن معروف به نفس زکیه طرفداری کرد که در زمان منصور دوانیقی به منظور تشکیل حکومت قیام نمود و شکست خورد. مغیره گفت: مهدی موعودی که رسول خدا (ص) بشارت داده همین محمد بن عبد الله بن الحسن است و هم او قائم اهل بیت است و علی بن الحسین (ع) او را به عنوان امام بعد از خود معرفی کرده است و او زنده است و رسول خدا (ص) فرموده است:

«اللقائم المهدي اسمه اسمي و اسم ابيه اسم ابي» یعنی قائم مهدی اسمش اسم من و اسم پدرش اسم پدر من است (المقالات و الفرق، ص ۷۶) چون پدر محمد نفس زکیه عبد الله بود این جمله را که نام پدر مهدی نام پدر من است جعل کردند و نسبت به رسول اکرم دادند تا بتوانند محمد بن عبد الله بن الحسن را از زبان رسول خدا (ص) به عنوان قائم اهل بیت معرفی کنند.

مغیره چون ساحر بود و نیز چون استناد به حدیث پیغمبر (ص) می کرد و خود را علاقه مند به اهل البیت نشان می داد توانست در کوفه جماعت بسیاری را بفریبد و گروه متشکل و نیرومندی به وجود آورد. او می گفت: امام محمد بن عبد الله بن الحسن اجازه داده است مخالفان را

ص: ۱۳۶

خفه کنیم یا مسموم نماییم و این مطلب را به عنوان یک فتوای شرعی به گروه خود قبولاند به طوری که هواداران او با وجدان راحت مخالفان محمد بن عبد الله را خفه می کردند یا مسموم می نمودند. مغیره برای ایجاد رعب و وحشت بیشتر به گروه تروریست خود گفته بود شما افراد مشکوک را نیز ترور کنید و آنان را به بیرون کوفه می فرستاد تا در راهها مردم را طبق دستور ترور کنند و بدینگونه امنیت را هم در شهر و هم در راه ها از مردم سلب کردند. وقتی که بعضی از هوادارانش مسأله دار شدند و به او به عنوان اعتراض گفتند: اینکه شما دستور داده اید ما افراد مشکوک را بکشیم چه توجیهی دارد؟ او گفت: فرد مشکوکی را که می کشید اگر از خود شماست او را زودتر به بهشت فرستاده اید و اگر از دشمنان شماست زودتر او را به جهنم می فرستید و چون مغیره و هوادارانش می گفتند خفه کردن مردم را ما به فتوای محمد بن عبد الله بن الحسن انجام می دهیم منصور دوانیقی که با محمد درگیر بود و سرانجام قیام او را درهم شکست وی را مسئول خفه کردن مردم معرفی می کرد و از اینرو خلیفه، منصور محمد بن عبد الله را خنای می نامید یعنی زیاد خفه کننده (شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۲۱).

مغیره بن سعید که با سحر و شعبده خود و با تظاهر به محبت اهل بیت نفوذ اجتماعی قابل توجهی پیدا کرده بود کم کم ترقی کرد و ادعای امامت نمود و چون مدتی گذشت و دید هرچه بگوید خریدار دارد ادعای نبوت کرد (ملل و نحل شهرستانی، ص ۸۳).

مغیره چون دید دنیا بازار آشفته ای است که هر ادعایی در آن بیش یا کم مشتری خواهد داشت به اتکای سحر و شعبده ای که اعمال می کرد عده ای مردم کم عمق را چنان مجذوب خود کرد که مطمئن شد اگر ادعا کند که کارهای خدایی می کند می پذیرند و از اینرو بی پرده چنین ادعایی را کرد و هنگامی که از او پرسیدند: آیا تو می توانی مرده زنده کنی؟ گفت:

ص: ۱۳۷

«لو اردت ان احیی عادا و ثمود و قرونا بین ذلک کثیرا لاحتیثهم،<sup>۴۰</sup> یعنی اگر بخواهم می توانم قوم عاد و ثمود و اقوام بسیار بین آن دو را زنده کنم می گویند: مغیره به قبرستان می رفت و سخنانی زمزمه می کرد آنگاه موجوداتی مثل ملخ دیده می شد (تاریخ طبری جلد ۵، ص ۴۵۶، ضمن حوادث سال ۱۱۹).

مغیره بن سعید چنین تشخیص داده بود که اگر بیش از حدّ به حضرت علی (ع) و خاندانش اظهار عشق کند و حتی معجزاتی برای آنان جعل کند بهتر می تواند طرفداران اهل بیت را جذب کند و نیرویی برای خود به وجود آورد مثلا این معجزه را مغیره نقل کرده و می گوید: «آنگاه که امام علی (ع) در بصره بود مرد نایبایی به حضور او آمد و امام دست بر دو چشم او کشید و او بینا شد پس به وی فرمود: می خواهی کوفه را ببینی؟ گفت: آری آنگاه به اعجاز امام کوفه به بصره آمد و آن نایبای بینا شده به شهر کوفه نگاه کرد. سپس امام به کوفه فرمود: به جای خود برگرد و کوفه از بصره رفت به جای اولش» (میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶۲) مغیره توضیح نداده است که وقتی کوفه به بصره آمد بصره نابود گشت و کوفه بجای آن سبز شد یا بصره و کوفه درهم ادغام شدند؟ و نیز توضیح نداده است که چه ضرورتی داشت کوفه دوباره به جای اولش برگردد؟ و نیز توضیح نداده است که آیا او معجزه امام را چیزی شبیه سحر و شعبده ای که خود اعمال می کرد تصور کرده است؟

مغیره سعی می کرد آیاتی را از قرآن طوری تفسیر کند که شدت عشق او را به علی (ع) و خاندانش تداعی نماید مثلا در این آیه شریفه:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ...» (النحل ۹۰).

ص: ۱۳۸

یعنی خدا امر می کند به عدل و احسان و دادن مال به خویشان و نهی می کند از فحشاء - زنا - و از کار بد و از ظلم به مردم ...»

مغیره بن سعید می گوید: در این آیه، عدل یعنی علی و احسان یعنی فاطمه و ذی القربی یعنی حسن و حسین و فحشاء و منکر یعنی فلان و فلان - مقصودش ابو بکر و عمر است - (میزان الاعتدال ج ۴، ص ۱۶۰).

این سخن عشرت طلبان بود که می گفتند: هر چه در قرآن به آن امر شده اسامی اشخاصی است که باید آنان را دوست داشت و آنچه از آن نهی شده اسامی اشخاصی است که باید از آنان برائت جست.

مغیره به این نکته روانشناسی توجه داشت که اگر معجزه یا فضیلتی برای حضرت علی (ع) جعل کند عده ای از دوستان امام آن را می پذیرند و دیگر نمی پرسند که راوی آن کیست؟ زیرا احساسات آنان اشباع می شود و عقل اینگونه افراد در مقابل احساساتشان ذلیل و ناتوان است و مغیره از همین نقطه ضعف استفاده می کرد.

<sup>۴۰</sup> (1). این اقتباس از آیه 38 از سوره فرقان است و دلیل اینست که مغیره بن سعید از قرآن بی اطلاع نبوده است.

مغیره بن سعید خود را شدیداً وابسته به اهل بیت جلوه می داد و مدعی بود همه علوم را به طور اعجازآمیز از اهل بیت آموخته است، او می گفت: به حضور بعضی از اهل بیت رفتم و او یک شربت آب به من داد پس بی درنگ همه علوم را دانستم و هیچ علمی نماند که ندانم (میزان الاعتدال ج ۴، ص ۱۶۱).

مغیره علاوه بر علم سحر و شعبده از علوم اسلامی نیز آموخته بود ولی همه معلومات خود را در راه به دست آوردن جاه و مقام و لذائذ دنیا استخدام کرد و از امام محمد باقر (ع) روایت شده است که فرمود: مثل مغیره بن سعید مثل بلعم با عور است که آن همه علوم و آیات خدا به وی داده شد ولی دنیاپرستی و توجه شدید او به مادیات موجب سقوط وی شد و آیه ۱۷۵ سوره اعراف درباره او است که فرموده است:

«فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» یعنی شیطان او را به دنبال خود کشاند

ص: ۱۳۹

پس او از گمراهان شد (رجال کشی، ص ۲۲۷) و آیه بعد نیز درباره بلعم است که فرموده است: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» یعنی او مانند سگ است.

بعضی نوشته اند: مغیره بن سعید همه گناهان را مباح کرده است (شرح ابن ابی الحدید ج ۸، ص ۱۲۱، پاورقی و دعائم الاسلام ج ۱، ص ۴۹).

اگر به این نقل اعتماد کنیم باید گفت: مغیره بن سعید و گروه او نیز از همان عشرت طلبانی بوده اند که می خواسته اند لذتجویی ها و هرزگی ها و اعمال پست حیوانی را به نام اباحه شرعی و با توجیه دینی انجام دهند!

#### عوامل نفوذی مغیره بن سعید

مغیره بن سعید سعی می کرد برای رسیدن به اهداف خود از وجهه مردمی و محبوبیت اجتماعی حضرت امام محمد باقر (ع) استفاده کند و از اینرو تلاش بی وقفه ای داشت که افکار و عقاید خود را به هر وسیله ای هست به آن حضرت نسبت دهد تا مردم قبول کنند و یکی از کارهایی که به این منظور انجام داد این بود که با برنامه ریزی دقیقی گروهی از هواداران خود را آموزش داد که خود را به اصحاب امام محمد باقر (ع) نزدیک کنند و با اظهار علاقه شدید نسبت به امام خود را به عنوان شیعیان با اخلاص آن حضرت معرفی نمایند و هنگامی که اطمینان اصحاب امام را جلب کردند کتاب های حدیث آنان که احادیث امام را در آنها نوشته اند به نام اینکه می خواهیم احادیث آنها را رونویس کنیم به امانت بگیرند و نزد مغیره بیاورند تا محرمانه اخباری را جعل کند که بیان کننده عقاید او باشد و هنگامی که کتاب های اصحاب امام را رونویس می کنند این اخبار جعلی را وارد آنها کنند.

این کار به طور دقیق و بی گیر انجام شد و گروهی از عوامل نفوذی مغیره خود را به اصحاب امام نزدیک کردند و پس از رفت و آمدهای

ص: ۱۴۰

ممتدّ توانستند اطمینان اصحاب امام را جلب کنند و خود را به عنوان دوستان باخلاص امام جا بزنند پس آنگاه کتاب‌های حدیث آنان را که حاوی احادیث امام محمد باقر (ع) بود نوبت به نوبت می گرفتند و نزد مغیره بن سعید می آوردند و او حدیث‌هایی را جعل می کرد و به پیروانش دستور می داد هنگامی که کتاب‌های حدیث را رونویس می کنند حدیث‌های جعلی را در آنها وارد کنند . مثلاً کتاب ابان بن تغلب را که فرضاً دویست حدیث داشت پنجاه حدیث جعلی در آن وارد می کردند و نسبت به ابان بن تغلب می دادند که از امام محمد باقر (ع) نقل کرده است سپس روی جلد آن کتاب رونویس شده می نوشتند: کتاب ابان بن تغلب و نسخه اصلی ابان را به او برمی گرداندند و نسخه رونویس شده را که پنجاه حدیث جعلی داشت تکثیر و منتشر می کردند و مردم بی اطلاع در شهرهای مختلف تا هر جا که این کتاب‌ها می رفت فریب می خوردند و آنها را باور می نمودند. امام جعفر صادق (ع) در حدیثی این خیانت مغیره را بدینگونه توضیح می دهد:

«كان المغيرة بن سعيد يتعمد الكذب على ابي، و يأخذ كتب اصحابه و كان اصحابه المستترون باصحاب ابي يأخذون الكتب من اصحاب ابي فيدفعونها الى المغيرة فكان يدس فيها الكفر و الزندقة و يسندها الى ابي ثم يدفعها الى اصحابه فيأمرهم ان يثبتوها في الشيعة فكلما كان في كتب اصحاب ابي من الغلو فذاك مادسه المغيرة بن سعيد في كتبهم (رجال كشي، ص ۲۲۵، شماره ۴۰۲).

یعنی مغیره بن سعید پیوسته عمداً بر پدر من دروغ می بست، او کتاب‌های اصحاب پدرم را می گرفت و یاران او در بین اصحاب پدر من پنهان بودند- و شناخته نمی شدند- آنان کتاب‌ها را از اصحاب پدرم می گرفتند و به مغیره می دادند پس او مخفیانه در آن کتاب‌ها کفر و زندقه وارد می کرد و به پدر من نسبت می داد سپس آن کتاب‌های رونویس شده

ص: ۱۴۱

را- که حاوی کفر و زندقه بود- به اصحاب خود می داد و امر می کرد آنها را تکثیر کنند و بین شیعه پخش نمایند، پس آنچه از غلو که در کتاب‌های اصحاب پدرم هست همانهاست که مغیره بن سعید مخفیانه در کتاب‌های آنان وارد کرده است.

از این حدیث امام صادق (ع) چند مطلب استفاده می شود:

### مطلب اول

مغیره بن سعید گروه متشکل و تحت فرمانی داشته است که آنان را از نظر اقتصادی تأمین می کرده و توانسته است از بین آنان افرادی را آموزش بدهد که به عنوان عوامل نفوذی و جاسوس‌های او در میان اصحاب امام محمد باقر (ع) نفوذ کنند و در عین اینکه هوادار و فرمانبر مغیره هستند خود را مخلص امام جا بزنند و کتاب‌های حدیث آنان را بگیرند تا اخبار جعلی را در آنها وارد سازند. بدیهی است در جایی که مغیره آنقدر در هوادارانش نفوذ داشته است که آنان را قانع کرده تا با وجدان راحت، مردم را ترور کنند به آسانی می توانسته است آنان را به جاسوسی وادارد.

### مطلب دوم

در زمان امام صادق (ع) در کتاب‌های حدیث اصحاب امام محمد باقر (ع) احادیث غلوآمیز وجود داشته است که ظاهراً سندهای آنها معتبر بوده و مردم نمی دانسته‌اند آنها جعلی است و امام صادق (ع) هشدار می‌دهد که مردم فریب سند این احادیث را نخورند بلکه به متن آنها توجه کنند و بدانند که اگر حدیثی از آنها مشتمل بر غلو است از مجعولات مغیره بن سعید است و از این سخن امام یک قانون کلی فهمیده می‌شود که برای اطمینان به صحت یک حدیث تنها کافی نیست که سند آن ظاهراً صحیح باشد بلکه باید متن و محتوای حدیث نیز بررسی شود و می‌دانیم که

ص: ۱۴۲

حدیث اگر مخالف قرآن یا مخالف حکم بدیهی و قطعی عقل یا مخالف سنت قطعی پیغمبر (ص) باشد قابل قبول نیست اگرچه ظاهراً سندش معتبر باشد چون جا‌اعلان حدیث، سند معتبر را نیز جعل می‌کرده‌اند.

### مطلب سوّم

مغیره بن سعید بیشتر اصرار داشته است که اخبار غلوآمیز درباره ائمه (ع) جعل کند چنانکه امام فرمود: آنچه از غلو در کتاب‌های اصحاب پدرم هست از احادیث جعلی مغیره بن سعید است. به نظر می‌رسد مغیره فکر می‌کرده است بل‌جعل اخبار غلوآمیز درباره ائمه (ع) بهتر می‌تواند احساسات علاقه‌مندان به اهل بیت را اشباع و توجه آنان را جلب کند و خود را عاشق و دل‌باخته ائمه (ع) جلوه دهد و با کسب محبوبیت برای خود و با جذب دوستان اهل بیت گروه خود را قوی تر و فعال‌تر سازد تا آنجا که بتواند به عنوان یک قدرت قابل توجه در صحنه ظاهر شود.

مغیره بن سعید به امام محمد باقر (ع) می‌گوید: «اخبار الناس انی اعلم الغیب و انا اطعمک العراق» (شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۲۱) یعنی تو به مردم بگو که علم غیب داری و اگر چنین کنی من عراق را مسخر فرمان تو خواهم کرد که برایت طعمه‌ای باشد. امام محمد باقر (ع) ساکن مدینه است و مغیره از عراق به مدینه آمده و به امام می‌گوید: اگر بگویی علم غیب دارم من عراق را مسخر فرمان تو خواهم کرد که امام او را به شدت از خود راند. لا بد مراد مغیره علم غیب ذاتی و مطلق است که مختصّخ داوند است. چه رابطه‌ای بین علم غیب ذاتی داشتن امام و تسخیر عراق وجود دارد؟ تصور مغیره چنین بوده است که اگر بتواند امام محمد باقر (ع) را به عنوان یک قدرت مافوق بشر در عراق معرفی کند و خود نماینده او باشد نیروی قابل توجهی فراهم خواهد کرد و به اهدافش خواهد رسید. وقتی که امام در حدّ ربوبیت باشد نماینده‌اش در حدّ

ص: ۱۴۳

پیغمبری خواهد بود و در بین مردم مذهبی نفوذ عمیقی خواهد یافت و از این راه است که مغیره می‌تواند عراق را تسخیر کند. ولی چون امام او را به شدت طرد کرد و سخنان تند به وی گفت او از ناحیه امام مأیوس شد و به جعل احادیث غلوآمیز پرداخت و آنها را وارد کتاب‌های اصحاب امام کرد.

و چون اخبار جعلی که مغیره بن سعید وارد کتاب‌های اصحاب امام محمد باقر (ع) کرده بود حاکی از ربوبیت امام بود و بین مردم شایع شده و افراد را گمراه می‌کرد امام صادق (ع) مکرر به مردم تذکر می‌داد و مغیره را لعن می‌کرد و بطلان گفته‌های او را آشکار می‌ساخت و از جمله می‌فرمود:

«لعن الله المغيرة بن سعيد انه كان يكذب على ابي فاذاقه الله حر الحديد لعن الله من قال فينا ما لا نقوله في انفسنا و لعن الله من ازالنا عن العبودية لله الذي خلقنا و اليه ما بنا و معادنا و بيده نواصينا» (مجمع الرجال ج ٦، ص ١١٨).

يعني خدا لعنت کند مغیره بن سعید را او بر پدر من دروغ می بست پس خدا حرارت آهن را به او چشانید. خدا لعنت کند کسی را که درباره ما بگوید آنچه را که ما درباره خود نمی گوییم و خدا لعنت کند کسی را که بندگی خدا را از ما سلب کند- و به ما نسبت ربوبیت دهد- ما بنده خدایی هستیم که ما را آفریده و بازگشت ما به سوی او است و ما مقهور او و در قبضه قدرت او هستیم.

### رأی مغیره بن سعید درباره خدا

مغیره بن سعید نه فقط بنده خدا را تا رتبه خدا بالا می برد بلکه خدا را نیز تا رتبه بنده پایین می آورد. او می گفت: خدا به صورت یک مرد است و تاجی بر سر دارد و قلبی دارد که از آن حکمت می جوشد و اعضای او به عدد حروف الفبا است و هنگامی که خواست خلق را بیافریند اسم اعظم

ص: ۱۴۴

خود را به زبان آورد و اسم اعظم پرواز کرد و بر تاج خدا فرود آمد و یا تاج شد بر سر او، آنگاه اعمال بندگان را چه طاعت و چه معصیت با انگشت بر کف دست خود نوشت پس آنگاه که چشمش به معاصی افتاد به غضب آمد و از شدت غضب آنقدر عرق کرد که از عرق او دو دریا به وجود آمد که یکی شور و تیره بود و دیگری گوارا و شفاف. سپس در دریای شفاف نگاه کرد و تصویر خود را در آب دید و خواست تصویر خود را بگیرد ولی او پرواز کرد و خدا او را تعقیب کرد و سرانجام به تصویر خود رسید و آن را گرفت و دو چشمش را از حدقه درآورد و تصویر را نابود کرد تا دو خدا وجود نداشته باشد و از یک چشم تصویر خورشید را آفرید و از چشم دیگرش خورشید دیگری- یا آسمان دیگری یا ماه را- آفرید و از دریای شور و تیره کفار را آفرید و از دریای گوارای شفاف مؤمنان را (کامل ابن اثیر ج ۵، ص ۲۰۸ و الفصل فی الملل و النحل از ابن حزم ظاهری، جزء ۴، ص ۱۸۴ و ملل و نحل شهرستانی، ص ۸۳).

شهرستانی در اینجا در دنباله مطلب از قول مغیره بن سعید عبارت ذیل را نیز آورده است:

«... و خلق ظلال الناس و اول ما خلق ظل محمد و علی قبل ظلال الكل ثم عرض علی السماوات و الارض و الجبال ان يحملن الامانة و هی ان يمنعن علی بن ابي طالب من الامامة فليمن ذلك ثم عرض ذلك علی الناس فامر عمر بن الخطاب ابا بكر ان يتحمل منعه من ذلك و ضمن ان يعينه علی الغدر به علی شرط ان يجعل الخلافة له من بعده فقبل منه و اقدا علی المنع متظاهرين فذلك قوله : و حملها الانسان انه كان ظلوما جهولا»<sup>٤١</sup> (ملل و نحل شهرستانی، ص ۸۳، و حاشیه الفصل جزء ۲، ص ۱۴).

ص: ۱۴۵

<sup>٤١</sup> (1). این آیه 72 از سوره احزاب است که مغیره بن سعید آن را به دلخواه خود تفسیر کرده است.



یعنی خدا سایه‌های مردم را خلق کرد و اولین سایه‌ای که پیش از سایه‌های همه مردم خلق کرد سایه محمد (ص) و علی (ع) بود. پس از آن خدا بر آسمان‌ها و زمین امانت را عرضه کرد و آن امانت این بود که علی بن ابی طالب را از امامت منع کنند ولی آسمان‌ها و زمین از پذیرفتن آن خودداری کردند سپس آن را بر مردم عرضه کرد پس عمر بن الخطاب به ابو بکر امر کرد که آن را بپذیرد و علی را از امامت منع کند و ضمانت کرد که در خیانت کردن به علی به ابو بکر کمک کند به شرط این که خلافت را بعد از خودش به عمر واگذار کند و او هم قبول کرد و آن دو به کمک یکدیگر اقدام کردند و علی را از امامت منع نمودند و اینست معنای قول خدا که گفته است: انسان امانت را حمل کرد، بی شک او خیلی ظالم و خیلی جاهل بود.

مغیره بن سعید آیه ۷۲ از سوره احزاب را این طور تفسیر کرده است تا علاقه‌مندان به امام علی (ع) را جذب کند و با نیروی آنان به اهداف خود برسد و از او که کار خود را بر مبنای سحر و شعبده پایه گذاری کرده است این طور سخن گفتن بعید نیست.

#### یک نکته

مغیره بن سعید کلمه «امانت» را در آیه مزبور به معنای گناه و کار خلاف تفسیر کرده است زیرا لحن سخن او اینست که منع کردن امام علی (ع) از امامت گناه است در حالی که امانت چنین معنایی ندارد و نیز او گفته است: خدا گناه و خلاف را بر آسمان‌ها و زمین عرضه کرد در حالی که خدا گناه را بر هیچ کس و هیچ چیز عرضه نمی‌کند بلکه از آن نهی می‌کند و نیز از اینکه گفته است: آسمان‌ها و زمین این گناه را نپذیرفتند معلوم می‌شود آسمان‌ها و زمین بهتر از خدا حقایق را می‌دانند! و طبعاً خدایی که مغیره تصویر کرده که دنبال عکس خود می‌دود تا او را بگیرد بیش از

ص: ۱۴۶

این نمی‌فهمد و لا بد اگر از مغیره می‌پرسیدند: این چگونه تفسیری است که برای آیه مزبور می‌کنی؟ می‌گفت: این تفسیر باطن است!

#### مغیره به وجهه ائمه (ع) ضربه زد

این طبیعی است که اگر فرد ناپاک و منفوری خودش را به یک شخصیت پاک و ممتازی ببندد خواه و ناخواه به حیثیت و آبروی آن شخصیت ضربه وارد می‌شود زیرا عموم مردم ساده لوح نمی‌توانند پدیده‌های اجتماعی را درست تجزیه و تحلیل کنند و همین که می‌شنوند مغیره بن سعید که خودش را وابسته به امام محمد باقر (ع) جلوه می‌دهد این همه دروغ می‌گوید و ترهات و افکار باطل و ضد اسلام را بین مردم منتشر می‌کند طبعاً به امام بدبین می‌شوند و از او دوری می‌کنند و دیگر سخنانش را باور نمی‌کنند. امام صادق (ع) در حدیثی به این مطلب اشاره کرده و فرموده است:

«أنا اهل بیت صادقون لا نخلو من كذاب او عاجز الرأى كفانا الله مؤنة كل كذاب و اذقهم حر الحديد» (رجال کشی، ص ۳۰۵، شماره ۵۴۹).

یعنی ما خانواده ای هستیم راستگو که پیوسته کذّابی وجود دارد و دروغ بر ما می بندد پس راست ما به وسیله دروغ او در نزد مردم سقوط می کند و بی ارزش می شود. رسول الله (ص) راستگوترین خلق خدا بود مسیلمه بر وی دروغ می بست ... آنگاه امام مغیره بن سعید و بزيع و سري و ابو الخ طاب را در ردیف این کذّابان شمرد و سپس فرمود: خدا لعنت کند این کذّابان را. ما از شرّ این کذّابان و از شرّ افرادی که اندیشه ناتوان دارند در امان نیستیم، خداوند شرّ هر کذّابی را از ما دور کند و حرارت آهن را به آنان بچشانند.

در اینجا امام صادق (ع) به این مطلب حسّاس اشاره کرده است که دروغ های کذّابان دنیاپرست که مطالبی را برخلاف حقیقت نسبت به

ص: ۱۴۷

ائمه (ع) می دهند سبب می شود که مردم آنها را باور نکنند و نسبت به ائمه (ع) بدبین شوند و از آنان دوری کنند و سخنان سراسر صدق آن پیشوایان بزرگ را بی ارزش بدانند و آنها را باور نکنند و این طبعاً موجب انزوای ائمه (ع) خواهد شد.

مطلب دیگری که در سخن امام هست اینست که دروغ های این کذّابان در افرادی که رأی نافذ و صائب ندارند و از نظر فکر و اندیشه ضعیف هستند اثر می گذارد و آنان را به ائمه (ع) بدبین می کند. افرادی که نمی توانند به عمق مسائل برسند و هر معلولی را به علت خودش نسبت بدهند و تحت تأثیر جوّ ساخته شده قرار می گیرند، اینگونه افراد انحرافات مغیره بن سعید را به امام محمد باقر (ع) مربوط می کنند و او را به عنوان یک فرد غیر قابل اعتماد در جامعه معرفی می نمایند. این افراد در این حدیث به نام عاجز الرأی خوانده شده اند یعنی دارای رأی و اندیشه ناتوان. آنان عمق ندارند و سطحی و فریب خور هستند و فکر نمی کنند شایعاتی که در جامعه به امام محمد باقر (ع) نسبت می دهند که او برای امام ربوبیت قائل است ممکن است برخلاف حقیقت باشد و این گفته آن حضرت نباشد. اینان عاجز الرأی و ساده اندیش هستند که تعدادشان در جامعه کم نیست. امام علی (ع) درباره آنان فرموده است:

«... لا بصیره له فی احنائہ ینقدح الشک فی قلبه لاؤل عارض من شبهة»<sup>۴۲</sup>

یعنی در اطراف حق بصیرت ندارد و اولین عارضه شبهه که رخ دهد در قلب او شک پیدا می شود.

امام صادق (ع) در حدیث مزبور از دو گروه، دردمندان شکایت می کند یک گروه، کذّابان دروغ پردازی که حيله گرانه بر ائمه (ع) دروغ می بندند و افکار غلوآمیز را به آنان نسبت می دهند و گروه دیگر ساده اندیشان عاجز الرأی که سخنان کذّابان را باور می کنند و رواج

ص: ۱۴۸

<sup>۴۲</sup> (1). فتح البلاغه صبحی صالح کلمات قصار، 147، ص 496.

می دهند و باعث گرمی بازار آنان می شوند و نتیجه کار این دو گروه اینست که در جامعه اسلامی به وجهه اجتماعی ائمه (ع) ضربه می زنند و باعث می شوند که سخنان سراسر حقیقت آنان در نظر عامه مردم بی اعتبار شود و صدق حضرات ائمه (ع) به وسیله کذب کذابان سقوط کند.

درست است که علت اصلی انزوای ائمه اهل بیت از صحنه حکومت عناصری بودند که با هر وسیله ای بود حکومت را قبضه کردند ولی بدون شک دروغ پردازی افرادی مثل مغیره بن سعید و خوش باوری این ساده اندیشان نیز به انزوای ائمه (ع) خیلی کمک کرده است.

### قتل مغیره بن سعید به امر والی عراق

مغیره بن سعید توانسته بود با به کار بستن همه حیلها و وسیلهها در جامعه آن روز نفوذ قابل توجهی پیدا کند تا آنجا که گروهی به فتواهای او عمل می کردند مثلاً او فتوی می داد آب فرات چون همیشه جیفه و نجاسات دیگر در آن می افتد نجس و نوشیدن آن حرام است. و نیز هر نهر دیگری که با نجاست ملاقات کند نجس است (قاموس الرجال، ج ۹، ص ۸۳) و فتواهای او در جامعه به قدری شایع بود که بعد از قتل او نیز مطرح می شد و امام صادق (ع) ناچار بود بطلان آنها را برای مردم توضیح بدهد. ابو هلال از امام صادق (ع) می پرسد: آیا خون دماغ شدن و قی کردن و کندن موی زیر بغل وضو را باطل می کند؟ امام فرمود: این فتوای مغیره بن سعید است خدا لعنت کند مغیره را، خیر اینها وضو را باطل نمی کند (تهذیب شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۴۹، حدیث ۱۸).

مغیره بن سعید که یک مغز سیاسی حیله گو بود، توانسته بود تا آنجا کسب قداست کند که فتواهایش در جامعه شایع شود و تا مدتی بعد از قتل او نیز بر سر زبانها باشد.

مغیره بن سعید که هوس زمامداری در سر داشت بالاخره توانست

ص: ۱۴۹

نیروی متشکلی به وجود آورد که دستوراتش را بی چون و چرا اجرا کنند و حتی افراد مزاحم را ترور نمایند. او نیروهای خود را دقیقاً ارزیابی می کرد و منتظر فرصتی بود که بتواند با جنگ مسلحانه قدرت را به دست گیرد. مرکز کار و نیرو و تشکیلات او در کوفه بود و فرمانروایان کوفه نیز از حزب سیاسی و نفوذ اجتماعی او آگاه بودند. سرانجام در سال ۱۱۹ هجری در خلافت هشام بن عبد الملک و آغاز امامت امام صادق (ع) که فرمانروای عراق خالد بن عبد الله القسری بود مغیره بن سعید یک روز فرصت را مناسب دید و برای پیروانش فرمان بسیج و جنگ مسلحانه را صادر کرد و حرکت را از بیرون کوفه آغاز نمود در حالی که سی نفر از سران پیروانش با او بودند. این قیام مسلحانه علنی وقتی اعلام و آغاز شد که امیر عراق خالد بن عبد الله القسری در مسجد کوفه روی منبر مشغول ایراد خطبه بود و در حالی که سخنرانی می کرد خبر جنجال و غوغای قیام مسلحانه مغیره بن سعید به گوش وی رسید. امیر عراق با توجه به سابقه مغیره و حزب سیاسی و نفوذ اجتماعی او و احتمال اینکه نتواند طغیان مغیره را مهار کند مضطرب و متحیر شد و عرق از سر و رویش جاری گشت و نتوانست جلو ادرارش را بگیرد و شلوارش را تر کرد و دهانش خشک شد و گفت: اطعمونی الماء یعنی آیم بدهید که این سوژه ای شد برای شعرا و او را هجو کردند و از جمله ضمن اشعارشان گفتند:

یعنی تو ای امیر عراق از ترس به جای «اشربونی» اطعمونی» گفتی و روی سریر و منبر ادرار کردی (شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۱۰-۱۱۱).

امیر عراق سرانجام، فکر خود را جمع و جور کرد و فرمان داد نیروهای دولتی با نیروی مغیره بن سعید به مقابله برخیزند و در یک

ص: ۱۵۰

۲۳

#### ۱۳۲۹۹ غلو درآمدی برافکار و عقاید غالبان در دین؛ ص ۱۵۰

درگیری نظامی نیروهای دولتی بر نیروی حریف چیره شدند و با شکست کامل شورشیان، مغیره بن سعید با شش یا هفت نفر از سران پیروان او دستگیر شدند.

امیر عراق از این فتح مهم غرق در شادی و غرور بود زیرا که هم خلیفه هشام بن عبد الملک را از خود راضی ساخته و هم فتنه خطرناکی را در مرکز فرمانروایی خود سرکوب کرده بود. امیر در حالی که غرق در شادی بود دستور داد تخت او را به مسجد جامع ببرند تا بر آن جلوس کند و در اجتماع مردم سران دستگیر شده شورشیان را به کیفر برساند.

خالد بن عبد الله القسری امیر عراق در مسجد جامع کوفه بر تخت خود جلوس کرد و دستور داد مأموران مغیره بن سعید را همراه شش یا هفت نفر از سران شورش به حضور او آوردند. امیر دستور داد چند بسته از دسته های نی و مقداری نفت حاضر کردند. امیر اول به مغیره گفت: یکی از بسته های نی را در بغل بگیر ولی مغیره ترسید و از این کار خودداری کرد. امیر دستور داد ضربات شلاق را بر سر او فروریزند، مغیره ناچار زیر ضربات شلاق یکی از بسته های نی را در آغوش گرفت، آنگاه امیر دستور داد بر روی مغیره و بسته نی نفت ریختند و او را آتش زدند، سپس آن شش یا هفت نفر دیگر را نیز مانند مغیره زنده زنده در حضور تماشاچیان به همان کیفیت آتش زدند (تاریخ طبری، ج ۵، ۴۵۶).

و بعضی گفته اند: هنگامی که مغیره را به حضور امیر آوردند او امیر را به مرام خود دعوت کرد ولی امیر قبول نکرد و امیر به مغیره گفت: توبه کن ولی او توبه نکرد و اعدام شد (المقالات و الفرق، ص ۷۷).

<sup>۴۲</sup> صالحی نجف آبادی، نعمت الله، غلو درآمدی برافکار و عقاید غالبان در دین، ۱ جلد، کویر - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

و نیز گفته‌اند: امیر دستور داد یک بسته از نی‌ها را آتش زدند و به مغیره گفت: آن را در آغوش بگیر و مغیره امتناع کرد ولی یکی از یاران مغیره که همراه او دستگیر شده بود دوید و آن بسته نی را در حالی که مشتعل بود در آغوش گرفت و در آتش آن سوخت، آنگاه امیر به مغیره

ص: ۱۵۱

گفت: باید این شخص رئیس تو باشد نه تو رئیس او (میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶۲) مقصودش این است که او بیش از تو به این مرام ایمان دارد.

و بعضی گفته‌اند: مغیره بن سعید چون ادعای نبوت می‌کرد اعدام شد زیرا کیفر مدعی نبوت اعدام است (میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶۱).

و قبلاً گذشت که مغیره می‌گفت: من مرده زنده می‌کنم و لا بد آن را معجزه نبوت خود می‌دانسته است. ذهبی نوشته است: هنگامی که مغیره بن سعید را با چند هزار نفر از پیروانش به حضور خالد بن عبد الله فرمانروای عراق آوردند دستور داد یکی از پیروان مغیره را در حضور او کشتند و به مغیره گفت: او را زنده کن و او گفت: و الله من نمی‌توانم مرده زنده کنم (میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶۲).

#### فتنه مغیره بن سعید ادامه یافت

پس از قتل مغیره بن سعید نیز فتنه او پایان نیافت بلکه به وسیله پیروان او همان فتنه با راه‌ها و گونه‌های مختلف ادامه یافت که در بین این راه‌ها دو راه مخرب‌تر از راه‌های دیگر بود:

#### راه اول

راه اول انکار امامت امام جعفر صادق (ع) بود. مغیره بن سعید پس از وفات امام محمد باقر (ع) بی‌پرده امامت امام جعفر صادق (ع) را انکار کرد و گفت: محمد بن عبد الله بن الحسن معروف به نفس زکیه امام است نه جعفر بن محمد و مغیره به اصحابش می‌گفت: محمد بن عبد الله همان مهدی قائم است و او در آینده رجعت می‌کند و جبرئیل و میکائیل بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند (ملل و نحل شهرستانی، ص ۸۳).

طبیعی بود که پس از قتل مغیره بن سعید نیز پیروان او با امامت امام جعفر صادق (ع) مخالفت کنند و حتی مغیره را به‌عنوان شهید راه

ص: ۱۵۲

عقیده‌اش معرفی نمایند و به فتواهای او عمل کنند و قبلاً اشاره شد که در محیط فقهی فتواهای او بین مردم شایع بود و امام صادق (ع) بطلان آنها را گوشزد می‌کرد.

این عقیده بین پیروان مغیره بن سعید وجود داشت که پس از امام محمد باقر (ع) امامت در اولاد علی (ع) نخواهد بود تا وقتی که محمد بن عبد الله بن الحسن که همان مهدی موعود است ظاهر شود و او نه کشته شده و نه مرده است و در آینده خروج خواهد کرد (المقالات و الفرق، ص ۷۷، و فرق الشیعه، ص ۶۳).

محمد بن عبد الله بن الحسن در رمضان سال ۱۴۵ هجری در مدینه که مرکز قیامش بود پس از جنگ شدیدی که بین او و نیروهای منصور دوانیقی درگرفت کشته شد (کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۵۰). در حالی که مغیره ۲۶ سال قبل از محمد کشته شد ولی نفی امامت امام صادق (ع) و مهدی موعود بودن محمد بن عبد الله از مغیره به پیروانش منتقل شد و می‌بینیم که پیروان مغیره بن سعید پس از قتل محمد بن عبد الله بن الحسن نیز او را امام زنده می‌دانند که روزی خروج خواهد کرد و طبق گفته مغیره بن سعید، جبرئیل و میکائیل بین رکن و مقام با او بیعت خواهند نمود و این به معنای نفی امامت امام جعفر صادق (ع) است.

در اینجا توجه به این نکته لازم است که یک گروه متعصب لجوج یعنی پیروان مغیره بن سعید که در همه صحنه‌ها با امام صادق (ع) مبارزه می‌کنند یعنی هم در صحنه عقیده و هم در صحنه احکام فقهی و هم در صحنه مبارزات سیاسی در مقابل آن حضرت ایستاده‌اند و به عنوان وظیفه دینی با او ستیز می‌کنند و هرچه را که امام می‌سازد آنان خراب می‌نمایند و این فعالیت‌های تخریبی در مدتی طولانی ادامه می‌یابد.

توجه کنید که آثار تخریبی این فعالیت‌ها در ضدیت با امامت امام صادق (ع) چه اندازه زیاد است.

ص: ۱۵۳

## راه دوم

راه دوم تکثیر و پخش اخبار جعلی بین مردم بود که به منظور ترویج مسلک مغیره بن سعید انجام می‌گرفت. قبلا اشاره شد که مغیره اخبار غلوآمیز را جعل می‌کرد و در کتاب‌های حدیث اصحاب امام محمد باقر (ع) وارد می‌ساخت و این کار را به پیروان خود آموخت و با همکاری آنان انجام داد. طبیعی است که پس از قتل مغیره بن سعید نیز این کار ادامه خواهد یافت و پیروان او آن را به عنوان یک وظیفه دینی دنبال خواهند کرد. سابقا گفتیم که جعل احادیث و وارد کردن آنها در کتاب‌های اصحاب امام محمد باقر (ع) طوری انجام می‌شد که کسی نفهمد این احادیث جعلی است. مغیره احادیث را با سند جعل می‌کرد و به پیروانش می‌گفت: هر حدیثی را با سند جعلی آن رونویس کنند و این احادیث را به گونه‌ای در کتاب‌ها وارد نمایند که جای پایی از جعل کننده آنها معلوم نباشد. این کار بعد از قتل مغیره نیز به وسیله پیروانش ادامه یافت.

ضمنا کتاب‌هایی که حاوی احادیث جعلی بود تا زمان حضرت امام رضا (ع) پاکسازی نشده بود و از این رو یونس بن عبد الرحمن به دام افتاد و از کتاب‌های پاکسازی نشده احادیثی را رونویس کرد که بسیاری از آنها از احادیث جعلی بود و امام رضا (ع) آنها را مشخص کرد و به وی تذکر داد که اینها جعلی است (رجال کشی، ص ۲۲۴).

و دلیلی نداریم که این کتابها در زمان‌های بعد پاکسازی شده باشد بلکه طبع قضیه اقتضا دارد که همان احادیث جعلی به کتاب‌های دیگر منتقل شود و این شعبه از فتنه مغیره بن سعید همچنان ادامه یابد.

خلاصه این شد که فتنه مغیره بن سعید بعد از قتل او نیز ادامه یافت که در دو بعدش مخرب تر از ابعاد دیگر بود: یکی بعد انکار امامت امام جعفر صادق (ع) و بعد دیگر جعل احادیث غلوآمیز و پخش آنها بین مردم به عنوان احادیث امام محمد باقر (ع).

ص: ۱۵۴

و این بود بحث درباره ضلع دوم مثلث شوم. و اینک توضیح درباره ضلع سوم آن.

### گروه دوستان افراطی ضلع سوم مثلث

گروه سومی که درباره ائمه (ع) اخبار غلوآمیز جعل کردند دوستان افراطی بودند که تحت تأثیر عشق سوزان خود اخباری را جعل کردند تا عشق پرالتهاب خویش را اشباع کنند. این عاشقان دلباخته از جعل خبر در فضیلت پیغمبر یا امام قصد سوئی نداشتند بلکه از روی اخلاص و ارادت در حالی که غرق در عشق و شوق بودند فضیلتی را جعل می کردند تا هم به احساسات خود پاسخ مثبت بدهند و هم مقام و منزلت معشوق را بالا ببرند و هم توجه دیگران را جلب کنند که به مقام معشوق ایمان بیاورند و به او عشق بورزند و این کار از عاشقان دلداده، خلاف انتظار نیست چون عشق، منطوق و استدلال نمی فهمد و اساساً عشق یک نیروی باشعور و تعقل نیست که صغری و کبری درست کند و قیاس تشکیل دهد و مطلبی را با دلیل منطقی اثبات یا نفی کند بلکه عشق نیرویی است که ایجاد حرکت می کند بی آنکه تشخیص دهد این حرکت خوب است یا بد، مفید است یا مضر و این نیروی عقل است که تشخیص نفع و ضرر را می دهد و حرکت شخص را کنترل و تنظیم می کند.

امام علی (ع) می فرماید:

«... سیهک فی صنفان: محب مفرط یذهب به الحب الی غیر الحق و مبغض مفرط یذهب به البغض الی غیر الحق...»  
(نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۲۷، ۳۹۲).

یعنی دو گروه در رابطه با من هلاک می شوند: یکی گروهی که در محبت من افراط می کنند و محبت افراطی شان آنان را به سوی غیرحق

ص: ۱۵۵

می برد و دیگر گروهی که در بغض من افراط می کند و بغض افراطی شان آنان را به سوی غیرحق می برد.

در اینجا امام محبت افراطی و بغض افراطی هر دو را وسیله انحراف و سقوط دانسته است و از اینجا معلوم می شود هیچ کدام از حب و بغض دارای نیروی تعقل نیستند بلکه فقط نیروی محرک هستند که اگر به وسیله عقل مهار نشوند انسان را به سقوط می کشانند. اگر حب و بغض تعقل و تشخیص داشتند صاحب خود را به سقوط نمی کشانند. عاشق دلباخته ای که عقلش از مهار کردن عشقش عاجز است در التهاب عشق فضائی را برای معشوق خود جعل می کند که

عشق او را ارضا می نماید و روح تشنه اش را سیراب می سازد و در این میدان، عقل او به کلی فلج می شود و قدرت عرض اندام ندارد.

### یک مثال زنده:

در اینجا داستانی را می آوریم که مثال زنده ای برای بحث ما محسوب می شود:

انجمن اسلامی دانشجویان مدرسه عالی ساختمان این جمله را به امام خمینی نسبت داده اند که درباره آیه الله منتظری فرموده اند: «او نتیجه عمر من است و من در وی خلاصه می شوم آن هم نه یک بار و دوبار، چندین بار...».

این انجمن اسلامی کتابچه ای در ۴۴ صفحه به نام «نظرگاه اسلام پیرامون موضع گیری طبقاتی» از شهید مطهری بعد از شهادتش منتشر کرده اند که گفته اند: این کتابچه بخشی از کتاب «جامعه و تاریخ» معظم له است و این کتابچه را به آیه الله منتظری تقدیم کرده و در صفحه اول داخل جلد آن چنین نوشته اند:

«تقدیم به یار وفادار و دوست و هم‌رزم سال‌ها مبارزه اش فقیه

ص: ۱۵۶

عالیقدر و مجاهد نستوه آیه الله منتظری امید امام و امت مستضعف ایران که امام درباره اش چنین گفت: «او نتیجه عمر من است و من در وی خلاصه می شوم آن هم نه یک بار و دوبار، چندین بار...» - انجمن اسلامی دانشجویان مدرسه عالی ساختمان - ولی از طرفی آیه الله منتظری در خطبه نماز جمعه که از سیمای جمهوری اسلامی ایران شبکه سراسری پخش شد این مطلب را که امام چنین مطلبی در باره معظم له فرموده باشد جداً تکذیب کردند و به مردم تذکر دادند که دیگر این دروغ را تکرار نکنند و نگویند: امام فرموده است: من در فلانی خلاصه شده ام. و در روز پنجشنبه ۱/۸/۱۳۶۵ که با معظم له ملاقات داشتم دوباره شفاها بر این مطلب تأکید کرده و شایعه مزبور را تکذیب نمودند.

مطلبی که انجمن اسلامی دانشجویان مزبور از قول امام خمینی نقل کردند سندش صحیح است یعنی ناقل آن صددرصد راستگو و قابل اعتماد می باشد زیرا اعضای انجمن اسلامی نامبرده از پاک ترین و متعهدترین نیروهای اسلامی به شمار می روند که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای پیشرفت اسلام فداکاری می کردند ولی می بینیم که از طرفی آیه الله منتظری مطلب مزبور را تکذیب کردند و این به معنای اینست که دروغی با سند صحیح نقل شده است پس سرچشمه این مطلب کجاست؟

این مطلب مثال زنده ای است از جعل حدیث به وسیله عاشقان دل‌باخته‌ای که بدون سوءنیت تحت تأثیر عشق پراشتهای خویش فضائلی برای معشوق می سازند تا روح تشنه خود را سیراب کنند.

در محیط پرشور و شوق بعد از انقلاب، طبیعی بود که عاشق مشتاقی تحت تأثیر عشق برافروخته اش این فضیلت را برای آیه الله منتظری خالصانه جعل کند که امام خمی نی فرموده است: من در ایشان خلاصه شده ام و این سخن در فضای انقلابی به سرعت منتشر شود و دهن به



دهن همه جا و در همه محافل گسترش یابد تا به حدّ تواتر برسد و انجمن اسلامی دانشجویان نامبرده یقین کند این مطلب حقیقت دارد و آن را در نشریه خود بی تردید به امام نسبت بدهد.

تنها انجمن اسلامی مزبور نبود که این سخن را بی شک و تردید به امام نسبت داد بلکه بعضی از نهادهای دولتی پوستر بزرگی را که عکس آیه الله منتظری را روی کاغذ گلاسه در تیراژ خیلی بالا چاپ کرده بود در پایین پوستر با خط درشت و زیبایی نوشته بودند که امام خمینی فرموده است: «من چندبار در او خلاصه شده‌ام» و این پوستر همه جا زینت دیوارها بود. آن نهاد دولتی این سخن را از امام پنداشته و از روی اخلاص آن را در تیراژ چندین هزار همراه با پوستر چاپ کرده است در حالی که این سخن از امام نیست.

هیچ‌گونه نام و نشانی از جعل‌کننده این سخن در دست نیست و انجمن اسلامی مزبور و آن نهاد دولتی آن را از شخص معینی نقل نکرده‌اند بلکه چون همه جا به حدّ تواتر نقل می شده است یقین به صحت آن پیدا کرده و در حقیقت آن را از فضا و محیط اطراف خود گرفته‌اند. این یک نمونه و مثال زنده از خبر جعلی بود که جعل‌کننده آن به علت محبت افراطی خود با حسن نیت داستانی را جعل کرده است تا خدمتی به جبهه حق کرده باشد.<sup>۴۴</sup>

#### مثال زنده دیگر

آقای حسین عمادزاده در مدح امام صادق (ع) می‌نویسد: امام صادق در طول نیم قرن مکتب جعفری را تأسیس نموده تشکیل داد و در این

مدرسه قریب بیست هزار دانشمند بزرگ که هر یک از آنها برای کشوری زمامداری نمودند تربیت فرمود و از این بیست هزار نفر چهار هزار مدرّس فحل و فقیه نیرومند و صاحب نظر تربیت کرد و از این چهار هزار نفر چهارصد نفر مصنف و مؤلف به وجود آورد و به آنها تعلیم فرمود که اصول علمی اسلام را بنویسند و آنها به نام اصول اربعه (چهارصد اصل) کتب خود را نوشتند و به امضای امام رسانیدند و از میان این اصول تا عصر امام زمان (عج) بحث اصولی بود. امام صادق (ع) به تنهایی دویست و بیست رشته علم تدریس می‌فرمود (دییاجه کتاب خلاصه‌ای از اصول کافی، ص ۱۸).<sup>۴۵</sup>

ما چند جمله درباره این سخن آقای عمادزاده که: «امام صادق (ع) قریب بیست هزار دانشمند بزرگ تربیت فرمود که هر یک زمامدار کشوری شد» بحث می‌کنیم:

<sup>۴۴</sup> (1). در محرم 1407، شهریور 1365 که به گلبایگان رفته بودم يك كاسب بازار ضمن اظهار ارادت به آیه الله منتظری گفت: امام خمینی درباره ایشان فرموده‌اند: «من در آیه الله منتظری خلاصه شد‌ام» و از اینجا معلوم می‌شود این شایعه دروغ حتّی در مردم بازار به‌عنوان يك حقیقت تلقّی شده است.

<sup>۴۵</sup> (1). کتاب خلاصه‌ای از اصول کافی ترجمه و تنظیم از علی اصغر خسروی توسط کتابفروشی امیری چاپ شده و آدرس ناشر: تهران، میدان امام خمینی، خیابان 12 شهریور، پلاک 37 است و مقدمه کتاب مزبور به قول مترجم به قلم دانشمند شهیر آقای عمادزاده است، تاریخ چاپ مرداد 1351.

طبق نوشته کتاب «جغرافیای کامل جهان» تألیف حبیب الله شاملویی، چاپ ۱۳۵۶ شمسی، تعداد همه کشورهای جهان در پنج قاره دویست و چهل و دو کشور است بدین شرح:

آسیا ۵۲ کشور

افریقا ۶۳ کشور

امریکا ۵۵ کشور

اروپا ۳۹ کشور

استرالیا ۳۳ کشور

جمع کل: ۲۴۲

در این محاسبه هریک از جزائر کوچک استرالیا- اقیانوسیه - یک

ص: ۱۵۹

کشور محسوب شده و مثلا «واک» در اقیانوسیه که سه کیلومتر مربع مساحت و صد و چهار (۱۰۴) نفر جمعیت دارد یک کشور به شمار آمده است و نیز جزیره «سنت هلن» با ۶۱۰۰ نفر جمعیت در غرب افریقا یک کشور شمرده شده است.

اگر فرض کنیم زمان امام صادق (ع) که جمعیت دنیا کمتر بوده است<sup>۴۶</sup> مثل زمان ما تعداد ۲۴۲ کشور در جهان وجود داشته و در هر کشوری یکی از شاگردان امام صادق (ع) زمامدار شده باشد نوزده هزار کشور کمبود داریم. آقای عمادزاده گفته اند: قریب بیست هزار شاگرد دانشمند امام صادق (ع) هریک زمامداری کشوری را عهده دار شده اند. اگر فرض کنیم این شاگردان دانشمند امام ۱۹۲۴۲ نفر باشند و ۲۴۲ نفر از آنان زمامداران همه کشورهای جهان شده باشند و فرض اینست که همه کشورهای جهان فقط ۲۴۲ کشور است در اینصورت ۱۹۰۰۰ از شاگردان دانشمند امام سرشان بی کلاه می ماند چون دیگر در جهان کشوری وجود ندارد که زمامدار بخواهد. آقای عمادزاده زمامداری چه کشورهایی را برای این ۱۹۰۰۰ دانشمند در نظر گرفته اند؟ آن کشورها در زمین است یا در کرات دیگر؟

اگر غیر از زمین خودمان ۷۸ زمین دیگر داشتیم که در هریک از آنها ۲۴۲ کشور وجود داشت و از ۱۹۰۰۰ دانشمند اضافی ۱۸۸۷۶ نفر برای زمامداری کشورهای آن زمین ها منظور می شد بازهم ۱۲۴ دانشمند زیاد می آمد که کشوری برای زمامداری آنان وجود نداشت!

خوب بود آقای عمادزاده فقط یک کشور را به طور مشخص نشان می دادند که یکی از شاگردان دانشمند امام صادق (ع) زمامدار آن کشور

<sup>۴۶</sup> (۱). مسعودی می نویسد: بطلمیوس تعداد شهرهای همه دنیا را ۴۵۳۰ شهر نوشته است (مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۰۳). اگر هر کشوری را دارای سی شهر فرض کنیم در زمان بطلمیوس در دنیا ۱۵۱ کشور وجود داشته است.

شده باشد در دنیا چنین کشوری هرگز وجود نداشته و ندارد.

این خبری که آقای عمادزاده نقل کرده اند سندش صحیح است یعنی راوی آن که آقای عمادزاده می باشد مسلمانی متدین و به ظاهر عادل است و همه می دانند که او دروغگوی حرفه ای نیست. پس چه شده است که چنین دروغ بزرگی از چنین مرد عادل صادر شده است؟

جواب این سؤال اینست که آقای عمادزاده در مقام مدح امام صادق (ع) بوده و عشق او به امام چنان او را مجذوب و از خود بیخود کرده است که در حال دلباختگی زمام قلم را به عشق سوزان خود سپرده و عشق پرالتهاب که نیروی تعقل ندارد بی ترمز هر چه می خواسته نوشته است. بدیهی است در این می دان عقل انسان به طور کامل فلج می شود و نمی تواند ابراز وجود کند و نمی تواند بیندیشد که آثار سوء این دروغ بزرگ چقدر زیاد است و نمی تواند بیندیشد که اگر یک محقق بی طرف بخواهد درباره مذهب شیعه تحقیق کند وقتی که این نوشته آقای عمادزاده را که مترجم، او را دانش مند شهیر خوانده است مطالعه می کند و چنین دروغ بزرگی را می بیند به اصل مذهب بدبین می شود و می گوید:

مذهبی که برای معرفی امامش چنین دروغ هایی می گویند برای خودشان خوب است و نمی تواند راهنمای مردم جهان باشد. در این میدان عقل شکست خورده و فلج شده نمی تواند بیندیشد که این چه ظلم بزرگی است درباره این امام معصوم و مظلوم که به دست شیعیان این طور ضربه می خورد و روح مقدس امام از این دروغ بزرگ تا چه حد آزرده می شود.

این هم یک نمونه و مثال زنده دیگری از جعل خبر که محبت افراطی و عشق بی مهار علت اصلی جعل خبر بوده است.

ضمناً آقای عمادزاده در این مقدمه ۲۵ صفحه ای کتاب «خلاصه ای از اصول کافی» مطالب بی مدرک دیگری نیز نوشته است که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱. می نویسد: «امام صادق (ع) از این بیست هزار نفر (دانشمند بزرگ) چهار هزار مدرّس فحل و فقیه نی رومند و صاحب نظر تربیت کرد» (ص ۱۸).

این نیز مطلبی بی مدرک و بی اعتبار است.

۲. می نویسد: «امام صادق (ع) از این چهار هزار نفر (فقیه نیرومند) چهارصد نفر مصنف به وجود آورد که چهارصد کتاب نوشتند و به امضای امام رسانیدند» (ص ۱۸).

این نیز بی مدرک است و هیچ کس نگفته چهارصد کتاب به امضای امام صادق (ع) رسیده است.

۳. می نویسد: «امام صادق (ع) به تنهایی ۲۲۰ رشته علم تدریس می فرمود» (ص ۱۸)؛ این نیز بی مدرک است.

۴. می‌نویسد: «در واقعه حرّه قشون یزید به دوازده هزار دختر تعدی نمودند» (ص ۱۶).

این نیز بی‌مدرک است و بغض او نسبت به یزید سبب شده است که عدد را تا این حدّ بالا برده و آن را به بیش از ده برابر رسانده است.

۵. می‌نویسد: «روضه کافی فقط اخبار راجع به خمس است» (ص ۲۰).

این نیز برخلاف حقیقت و در عین حال خنده‌آور است چون از این سخن معلوم می‌شود آقای عمادزاده اساساً روضه کافی را ندیده است و اگر دیده بود چنین دروغ واضحی را نمی‌نوشت.

۶. می‌نویسد: «امام صادق (ع) در طول نیم‌قرن مکتب جعفری را تأسیس نموده تشکیل داد» (ص ۱۸).

این نیز صحیح نیست زیرا دوران امامت امام صادق (ع) حدّ اقل سی سال و حداکثر سی و چهار سال بوده و هرگز نیم قرن - پنجاه سال - نبوده است.

اگر کتاب‌هایی که آقای عمادزاده نوشته است در صحت و اعتبار مانند مقدمه کتاب خلاصه ای از اصول کافی باشد وای به حال خوانندگان ناآگاه این کتاب‌ها.

ص: ۱۶۲

#### تعداد اصحاب امام صادق (ع)

مشهور است که اصحاب امام صادق (ع) چهار هزار نفر بوده‌اند و اصل مسأله اینست که ابن عقده محدث زیدی مذهب کتابی نوشته و نام کسانی را که از امام صادق (ع) نقل حدیث کرده‌اند ذکر کرده است و شیخ طوسی در اوّل رجال خود می‌فرماید: مفصل‌ترین کتاب در این باب کتاب ابن عقده است و من آنچه را که ابن عقده ذکر کرده می‌آورم و آنچه را که ذکر نکرده اضافه می‌کنم آنگاه شیخ طوسی آنچه را ابن عقده آورده و آنچه را خود اضافه کرده در باب رجال امام صادق (ع) نوشته است و ما رجال امام صادق (ع) را که شیخ طوسی در رجال خود آورده است شمردیم جمعا سه هزار و دو بیست و بیست و چهار نفر (۳۲۲۴) بودند.

بنابراین آنچه مشهور است که رجال امام صادق (ع) چهار هزار نفر بوده‌اند این عدد تقریبی است و از روی مسامحه گفته می‌شود: چهار هزار نفر چنانکه میرداماد طاب ثراه می‌گوید: «رجالہ زہاء اربعۃ آلاف رجل» (الذریعۃ، ج ۲، ص ۱۳۰). کلمه «زہاء» در جایی گفته می‌شود که عدد و شماره چیزی به تخمین و تقریب گفته شود و معنای سخن میرداماد اینست که رجال امام صادق (ع) قریب چهار هزار نفر بودند.

رجال امام یکنواخت نبودند

باید دانست که مقصود شیخ طوسی از رجال امام صادق (ع) کسانی هستند که از امام نقل حدیث کرده اند چه سنی باشند و چه شیعه، چه دوست باشند و چه دشمن، چه باسواد باشند و چه بی سواد، چه عادل و راستگو باشند و چه فاسق و دروغگو، چه از امام حدیث زیادی نقل کرده باشند و چه کم، چه معروف و شناخته شده باشند و چه مجهول الهویه».

شیخ طوسی ابو حنیفه رهبر فرقه حنفی و مالک بن انس رهبر فرقه مالکی و منصور دوانیقی خلیفه سفاک عباسی و وهب بن وهب

ص: ۱۶۳

ابو البختری قاضی سنی دولتی کذاب را نیز از رجال امام صادق (ع) شمرده است و نیز افرادی را از رجال امام شمرده است که هویت آنان معلوم نیست و جز نامشان چیزی از آنان شناخته نشده و حتی نام بعضی هم معلوم نیست.

بنابراین نباید تصور شود که همه این چند هزار نفر شاگردان امام صادق (ع) بوده و نزد آن حضرت درس می خوانده اند زیرا اکثریت این عده اساساً اهل مدینه نبوده اند که بتوانند نزد امام درس بخوانند بلکه اکثریت رجال امام از شهرهای مختلف دور و نزدیک بوده اند که فقط از امام حدیث نقل کرده اند اگرچه یک حدیث باشد.

پس اینکه بعضی گفته و نوشته اند که در مدینه چهار هزار شاگرد امام صادق (ع) پای منبر درس آن حضرت می نشستند صحیح نیست زیرا نه این چهار هزار نفر در مدینه و ساکن آن شهر بودند و نه چنین مجلس درسی را خلفا تحمیل می کردند و نه چنین مطلبی در یک سند تاریخی نقل شده است. و اینکه شهید مطهری در کتاب سیری در سیره ائمه اطهار، صفحه ۲۳۶ نوشته اند: حضرت صادق (ع) حوزه درس چهار هزار نفری تشکیل داد این سخن مدرک تاریخی ندارد.

تعداد کمی افراد باسواد و باتقوی و ارادتمند به امام بودند که سال های طولانی با امام صادق (ع) رابطه داشته و از آن حضرت علم آموخته و حدیث شنیده و نوشته اند مانند زراره و محمد بن مسلم و فضیل بن یسار و ابان بن تغلب و برید بن معاویه عجللی و همدیفان آنان که اگرچه ساکن مدینه نبوده اند ولی چون در مدتی طولانی هر وقت به مدینه می رفتند از امام صادق (ع) حدیث می شنیدند و می نوشتند از اینرو می توان گفت: آنان شاگردان امام بوده اند ولی فلان فرد مجهول الهویه ای که در مدت عمرش فقط یک حدیث از امام شنیده و نقل کرده است به عنوان شاگرد امام شناخته نمی شود و نیز منصور دوانیقی خلیفه ظالم

ص: ۱۶۴

عباسی دشمن درجه یک امام صادق (ع) را نمی توان شاگرد آن حضرت نامید ولی می توان او را از رجال امام نامید یعنی از کسانی که از امام حدیث شنیده اند.

اکثریت شیعه نبوده اند

شاید بتوان گفت: اکثریت این ۳۲۲۴ نفر رجال امام صادق (ع) که شیخ طوسی در رجال خود آورده دارای مذهب شیعه به معنایی که ما می‌شناسیم نبوده‌اند زیرا از طرفی اکثریت همیشه تابع مذهب حاکم هستند و مذهب حاکم در آن زمان مذهب عامه اهل سنت بوده است. و از طرفی شیعه در آن زمان اقلیتی بوده است گرفتار ترس و تقیّه و رنج و عذاب.

پس اگر کسری بگوید: اکثریت این چند هزار نفر که از امام صادق (ع) نقل حدیث کرده‌اند به احتمال زیاد خلافت خلفا را نفی نمی‌کرده‌اند شاید سخنی به گراف نگفته باشد.

### مجلس درس چهار هزار نفری [امام صادق (ع)]

شایع شده است که امام صادق (ع) در مدینه مجلس درس چهار هزار نفری داشت و گاهی از آن به دانشگاه امام صادق (ع) تعبیر می‌کنند ولی باید دانست که

این مطلب مدرک صحیح تاریخی ندارد به چند دلیل:

#### دلیل اول

تعداد روایانی که از امام صادق (ع) نقل حدیث کرده‌اند سه هزار و دویست و بیست و چهار نفرند نه چهار هزار نفر. شیخ طوسی اسامی این عده را در کتاب رجال خود از کتاب ابن عقده که حاوی اسامی روایان امام صادق (ع) بوده نقل کرده است.

ص: ۱۶۵

#### دلیل دوم

در هیچ مدرک تاریخی نقل نشده است که امام صادق (ع) حوزه درس چهار هزار نفری داشته و یا دانشگاهی دارای چهار هزار شاگرد در مدینه تأسیس کرده است و آنچه در این باره گفته می‌شود در حدّ یک شایعه است که پشتوانه تاریخی ندارد و شاید این شایعه از اینجا ناشی شده که گفته می‌شود: چهار هزار نفر از امام صادق حدیث نقل کرده‌اند و تصور شده است معنای این سخن اینست که این عده نزد آن حضرت درس می‌خوانده در حالی که چنین نهاده است و نقل حدیث از امام غیر از درس خواندن نزد امام است.

#### دلیل سوم

حساسیت شدید و نظر خصمانه ای که خلفای بنی عباس و بنی امیه نسبت به امام صادق داشتند اجازه نمی‌داد که خلفا حوزه درس چهار هزار نفری امام را تحمّل کنند و آن حضرت را آزاد بگذارند چنین اجتماع عظیمی از شاگردان را گرد خود جمع کند و آنچه می‌خواهد به آنان تعلیم دهد.

می‌دانیم که خلفای جور امام صادق (ع) را شدیداً زیر نظر داشتند و با بهانه‌های مختلف همیشه مزاحم وی بودند تا آنجا که مردم برای پرسیدن مسائل شرعی دچار مشکل بودند و باید با رعایت تقیّه از امام مسئله بپرسند، در چنین شرایط

اختناق و تقیّه چگونه ممکن بود خلفای جور حوزه درس چهارهزار نفری امام صادق (ع) را تحمّل کنند و باید دانست حتی در پنج سالی که بین بنی امیّه و بنی عباس درگیری وجود داشت یعنی از سال ۱۲۷ آغاز حکومت مروان حمار تا سال ۱۳۲ سال انقراض بنی امیّه برای امام صادق (ع) میسر نشد که چندهزار از طالبان علم را از اطراف بلاد در مدینه گرد آورد و آنان را تعلیم دهد.

ص: ۱۶۶

## دلیل چهارم

راویانی که از امام صادق (ع) نقل حدیث کرده اند اکثریت آنان اهل مدینه نبودند بلکه اهل مناطق دیگری بوده اند. شیخ طوسی محلّ سکونت بیشتر راویان امام را در رجال خود ذکر کرده است که معلوم می شود راویان آن حضرت در مناطق مختلفی غیر از مدینه زندگی می کرده اند و آن مناطق عبارتند از کوفه، مکه، صنعاء، واسط، قم، اصفهان، بصره، خراسان، حلب، اذرعان، ری، شام، یمن، جزیره، تغلیس، دیلم، طائف، زنگبار، اندلس و کابل و غیر اینها. اکثریت عظیم راویان امام صادق (ع) در مناطق نامبرده می زیسته اند که از این اکثریت نیز اکثریتشان ساکن عراق و بالخصوص کوفه بوده اند. این افراد که در مناطق مختلف دنیا پراکنده بوده اند در طول سی و چهار سال امامت امام صادق (ع) گاهی موفق می شده اند به مدینه بروند و از امام حدیث بشنوند. این دیدارها غالباً در ایام حج انجام می شده است و مردمی که به حج می رفته اند در مدینه نیز توقف کوتاهی داشته اند و در این توقف کوتاه گاهی می توانسته اند امام را ببینند و از وی حدیث بشنوند. بعضی از این افراد در مدّت عمرشان فقط یک حدیث، دو حدیث از امام شنیده اند. حالا تصور کنید آیا ممکن است از این افراد پراکنده در اطراف دنیا مجلس درس چهارهزار نفری در حضور امام صادق (ع) در مدینه تشکیل شود و یا تعداد بسیار اندک راویان امام که ساکن مدینه بودند چنین حوزه درس عظیمی را برپا کنند؟

هرگز چنین چیزی ممکن نبود. از آنچه گذشت روشن شد اینکه شهید مطهری نوشته اند: حضرت صادق (ع) به واسطه مهلتی که جنگ بنی عباس و بنی امیّه با یکدیگر به وجود آورد، حوزه درس چهارهزار نفری تشکیل داد این سخن استاد تکرار همان شایعه رایج است و متکی به سند تاریخی نیست و این نتیجه اعتماد به شایعات پراکنده در محیط است که علما نیز گاهی گرفتار آن می شوند چنانکه اعتماد به حافظه در

ص: ۱۶۷

نقل مطالب تاریخی نیز گاهی موجب اشتباه می شود مثل اینکه استاد شهید با اعتماد به حافظه نوشته اند: اندلس در زمان امام صادق (ع) فتح شد (کتاب سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۱۴۵) در حالی که اندلس در سال ۹۲ هجری در خلافت ولید بن عبد الملک فتح شد (تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۲۴) و این در زمان امامت امام سجّاد (ع) بوده است زیرا وفات امام سجّاد را در سال ۹۵ هجری نوشته اند.

دانشمندان دروغگو

دیدیم که آقای حسین عمادزاده که او را دانشمند شهیر خوانده اند چه دروغ‌های بزرگی را نوشته و منتشر کرده است و به‌عنوان مدّاحی از امام صادق (ع) چه مطالبی را برخلاف حقیقت در جامعه اسلامی پخش کرده و از این راه به آبروی مذهب ندانسته ضربه زده است.

در اینجا لازم است بدانیم که در زمان‌های سابق نیز افرادی وجود داشته‌اند که هریک در زمان خود دانشمند شهیر بوده‌اند و آنان نیز مثل آقای عمادزاده مطالب زیادی را جعل کرده و به عنوان حدیث یا تاریخ در جامعه منتشر نموده‌اند و مقدار زیادی از این اخبار جعلی هم‌اکنون در کتاب‌های حدیث و تاریخ وجود دارد و بعضی از این اخبار جعلی در عقاید مردم اثر می‌گذارد و خط فکری و اعتقادی به مردم می‌دهد و ما به چند نمونه از این اخبار در اینجا اشاره می‌کنیم:

#### نمونه اول

نمونه اول حدیثی است که در بحار الانوار جلد ۵۳ چاپ تهران اسلامیّه از ص ۱ تا ۳۵ درج شده و عنوان بابش چنین است: باب ما یكون عند ظهوره علیه السلام بروایة المفضل بن عمر و شماره باب ۲۵ است، این حدیث که ۳۵ صفحه است با قلم صاحب بحار چنین شروع می‌شود:

ص: ۱۶۸

اقول: روی فی بعض مؤلفات اصحابنا عن الحسین بن حمدان عن محمد بن اسماعیل و علی بن عبد الله الحسنی عن ابی شعیب محمد بن نصیر عن عمر بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر قال:

سئلت سیدی الصادق علیه السلام: هل للمأمور المنتظر المهدي (ع) من وقت موقت يعلمه الناس؟ تا آخر حدیث این حدیث بتمامه جعلی است و جعل‌کننده آن یا حسین بن حمدان است که فردی فاسد و کذاب بوده و یا محمد بن نصیر است که او هم فردی فاسد و کذاب و رئیس فرقه نصیریّه است، هریک از این دو فرد کذاب در زمان خود دانشمند شهیری بوده‌اند و با این وصف کذاب و جعل‌کننده حدیث نیز بوده‌اند مانع آقای عمادزاده در زمان ما. ضمناً این حدیث جعلی در کتاب الهدایة الکبری تألیف حسین بن حمدان جنبالی از صفحه ۳۹۲ به بعد چاپ بیروت مؤسسه البلاغ ۱۴۰۶ هجری قمری درج شده است ولی از صفحه ۴۲۹ به بعد قریب هشت صفحه مطالب اضافی دارد که در بحار نیست و معلوم می‌شود کتاب الهدایة الکبری نزد صاحب بحار نبوده است و این مقدار که از این حدیث در بحار آمده است مدرکش معلوم نیست و مؤلف بحار مدرک خود را به عنوان بعض مؤلفات اصحابنا یاد کرده است که معلوم می‌شود صاحب بحار مرحوم مجلسی مؤلف کتاب مزبور را نمی‌شناخته است.

کتاب الهدایة الکبری در سال ۱۴۰۶ هجری قمری در بیروت توسط مؤسسه البلاغ چاپ شده و دارای ۴۳۹ صفحه است ولی قسمتی از آخر کتاب که حاوی انحرافات مؤلف کتاب است چاپ نشده است که این انحرافات در نسخه خطی کتاب الهدایة الکبری در کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی در قم وجود دارد. شماره کتاب خطی در کتابخانه مزبور ۲۹۷۲ است.

ص: ۱۶۹

#### نمونه دوم



نمونه دوم حدیثی است که در جلد ۵۲ بحار چاپ اسلامیة تهران از صفحه ۷۸ تا ۸۸ در باب ۱۹ آمده و تیترا آن چنین است: خبر سعد بن عبد الله و رؤيته للقائم و مسائله عنه عليه السلام . این حدیث را صاحب بحار در ده صفحه آورده است بدینصورت:

ک- محمد بن علی بن محمد بن حاتم النوفلی عن احمد بن عیسی الوشاء عن محمد بن طاهر القمّی عن محمد بن بحر الشیبانی عن احمد بن مسرور عن سعد بن عبد الله القمّی قال: كنت امرءا لهجا تا آخر حدیث.

این حدیث ده صفحه از بحار را اشغال کرده و متن آن دلالت دارد که همه آن مجعول است و تحقیق مطلب و ادله مجعول بودن این حدیث در کتاب الاخبار الدخیله از محقق ششتری جلد اول از صفحه ۹۶ به بعد آمده است و محقق ششتری صاحب قاموس الرجال با تحقیق کاملی حق مطلب را ادا کرده و مجعول بودن این حدیث را ثابت نموده است خدایش جزای خیر دهد.

ضمنا محتمل است جعل کننده این حدیث محمد بن بحر شیبانی باشد که در سند آن هست . این محمد بن بحر که کشی از او روایت می کند به قول کشی از غلاة کینه ور بوده و به قول ابن الغضائری ضعیف و به قول شیخ طوسی متهم به غلو است و متهم به غلو است و متهم است که از مفوضه بوده است که می گویند: خدا اداره جهان را به پیغمبر و آتش تفویض کرده است و نجاشی می گوید: محمد بن بحر فرمانروای نرماشیر از سرزمین کرمان بوده است (مجمع الرجال قهبایی ج ۵، ص ۶۲ و ۶۳).

شیخ طوسی می گوید: این محمد بن بحر از اهل سیستان بوده و از متکلمین است ولی متهم به غلو است و کتاب های او در بلاد خراسان موجود است و یکی از کتاب های او «الفرق بین الآل و الامّة» است (مجمع الرجال قهبایی، ج ۵، ص ۱۶۳). باید دانست که کتاب «الفرق بین الآل و الامّة» مشتمل است بر مطالبی

ص: ۱۷۰

باطل و غیرقابل قبول و ظن غالب اینست که مؤلف آن از غلاة است و محمد بن بحر شیبانی نویسنده کتاب نیز متهم به غلو است.

نمونه سوّم

نمونه سوّم حدیثی طولانی است که در کتاب احتجاج طبرسی چاپ نجف ۱۳۶۸ قمری جلد ۱، صفحات ۳۵۸ تا ۳۸۴ درج شده و ۲۶ صفحه از کتاب مزبور را اشغال کرده و تیترا آن چنین است : احتجاجه علیه السلام علی زندقه جاء مستدلاً بأی من القرآن متشابهه تحتاج الی التأویل علی أنّها تقتضی التناقض و الاختلاف فیہ و علی امثاله فی اشیاء اخرى.

شروع این حدیث بی سند چنین است : جاء بعض الزنادقة الی امیر المؤمنین علی (ع) و قال: لو لا ما فی القرآن من الاختلاف و التناقض لدخلت فی دینکم فقال علیه السلام له : و ما هو؟ ... تا آخر حدیث . این حدیث طولانی که ۲۶ صفحه از کتاب احتجاج را اشغال کرده است از متن آن پیداست که یک محدث شیعه مذهب اخباری مسلک متعصب که به تحریف قرآن و کم وزیاد شدن آن معتقد بوده جعل کرده است فقط برای تأیید عقیده خود و شاید هم به قصد قربت و

چون عقیده خود را حق می دانسته این کار را ترویج حق می پنداشته است. البته از روی جهل مرکب و این در نزد او یک توجیه شرعی بوده و فکر می کرده است که هدف وسیله را توجیه می کند! متأسفانه مؤلف احتجاج مدرک این حدیث را نقل نکرده است تا حدسا یا یقیناً بدانیم جعل کننده آن چه کسی بوده است ولی پیداست که او غالی مسلک بوده است زیرا او می گوید:

من می بینم خدا پیغمبر اسلام را بر پیغمبران دیگر برتری داده است سپس چندبرابر آنچه پیغمبر را تمجید کرده برای او نقاط ضعف ذکر کرده است که هیچ پیغمبری را این اندازه مورد انتقاد قرار نداده است مثل

ص: ۱۷۱

قول خدا خطاب به پیامبر: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (سوره انعام آیه ۳۵) و قول خدا: «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (سوره اسراء آیه ۷۴) و قول خدا: «وَتَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» (سوره احزاب آیه ۳۷) و قول خدا: «وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» (سوره احقاف آیه ۹) و خدا فرمود: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (سوره یس آیه ۱۲) پس وقتی که اشیاء در امام احصا می شود در حالی که امام وصی پیغمبر است خود پیغمبر اولی است که از مدلول آیه «وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» دور باشد و همه چیز را بداند این سخنان جعل کننده این حدیث دلالت دارد که او غالی مسلک است و نمی تواند بپذیرد که پیغمبر (ص) چیزی را نداند اگرچه خدا آن را گفته باشد.

ضمناً مؤلف تفسیر نور الثقلین این حدیث را تقطیع کرده و در جاهای مختلفی قسمتی از آن را که مشتمل بر آیه قرآن بوده آورده است و از جمله در تفسیر آیه «وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» (احقاف آیه ۹) قسمتی از حدیث مزبور را آورده است که می گوید: این آیه از قرآن نیست و به آن اضافه شده است و این عیب است برای پیغمبر اکرم (ص) که نداند چه بر سر او و بر سر امتش خواهد آمد و این روش صاحب نور الثقلین است که کاری به صحت و عدم صحت حدیث ندارد و هرچه باشد آن را نقل می کند.

و نیز در این حدیث احتجاج آمده است که در قرآن چیزهایی را ثبت کردند که خدا نگفته است تا حق را بر مردم مشتبه کنند (احتجاج، ج اول، ص ۳۷۱) که این تصریح به تحریف قرآن به زیاده است و این ادعای جعل کننده حدیث است که هرگز قابل قبول نیست.

و نیز در این حدیث جعلی آمده است که نام های حجج الهی از قرآن حذف شده است (احتجاج، ج ۱، ص ۳۷۱) که این تصریح به تحریف قرآن به

ص: ۱۷۲

تقیصه است و این ادعای جعل کننده حدیث است که هرگز قابل قبول نیست.

و نیز در این حدیث جعلی آمده است که آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» در اصل کل شیء هالک الا دینه بوده و آن را تغییر داده و به جای «دینه»، «وجهه» گذاشته اند زیرا محال است که همه چیز خدا هلاک شود و فقط وجه او بماند

(احتجاج، ج ۱، ص ۳۷۷). معلوم می‌شود جعل‌کننده حدیث تصور کرده است که «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ» به معنای کلّ شیء من الله هالک می‌باشد در حالی که چنین نیست و کلّ شیء لبا به معنای ما سوی الله است یعنی کلّ شیء غیر الله هالک. و استثنا می‌تواند متصل و یا منقطع باشد و اگر متصل باشد در اینصورت «شیء» شامل «الله» نیز می‌شود ولی اگر منقطع باشد شامل «الله» نمی‌شود و در این صورت «ألا» به معنای «لکن» خواهد بود و چون اصل در استثنا متصل بودن است اگر آن را استثنای متصل بگیریم اولی است و ناگفته نماند که:

سازنده این حدیث معتقد است بیش از ثلث قرآن را ساقط کرده اند، او می‌گوید: تو آگاهی که آیه «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» به این صورت که هست منکر و غیر قابل قبول است زیرا قسط در یتامی ربطی به نکاح نساء ندارد و نیز همه نساء یتامی نیستند، بعد می‌گوید: این از مواردی است که قبلا به تو گفتم که منافقین قسمتی از قرآن را ساقط کردند و در اینجا بین شرط و جزاء در «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» بیشتر از ثلث قرآن را ساقط کرده اند. از سخن سازنده این حدیث معلوم می‌شود که خدا به وعده قطعی خود در آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» عمل نکرده و دست بدخواهان را باز گذاشته است که هر بلایی می‌خواهند بر سر قرآن بیاورند! و این در حالی است که قرآن معجزه باقیه پیغمبر و گواه صدق نبوت او است و بر خدا لازم است آن را از هر گزندی حفظ کند:

اما درباره ربط بین شرط و جزاء در این آیه، مفسران گفته‌اند که چون

ص: ۱۷۳

بعضی افراد سرپرست یتیمان بودند و می‌ترسیدند با این دختران یتیم ازدواج کنند و اموال آنان را به کسب و کار بزنند که برای این یتیمان سودآور بود، آنان از این که احيانا حقی از این یتیمان ضایع شود می‌ترسیدند، خدا می‌فرماید، اگر می‌ترسید که در صورت ازدواج با این دختران یتیم حقی از آنان ضایع شود و به عدالت عمل نشود از میان زنان بالغ با هر کدام که پسند شماست ازدواج کنید با یکی، دوتا، سه تا، چهار تا و اگر می‌ترسید به عدالت رفتار نکنید به یکی اکتفا کنید و یا به کنیزان که مالکشان هستند قناعت نمایید.

باتوجه به این تفسیر مفسران دیگر این سؤال پیش نمی‌آید که چه ربطی بین شرط و جزاء در «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» هست؟ که سازنده حدیث ناچار شود بگوید: بین شرط و جزاء در این آیه بیشتر از ثلث قرآن ساقط شده است سخنی که هرگز قابل قبول نیست.

ضمنا باید دانست یتیم کودکی است پسر یا دختری که پدرش فوت شده باشد در حالی که بالغ نشده است (مفردات راغب و المنجد). و نیز باید دانست که مقصود از یتامی در این آیه دختران یتیمی است که سرپرستانشان بخواهند آنان را به عقد خود یا مثلا پسرانشان درآورند و گمان و ترس این هست که با آنان به عدالت رفتار نشود. و این که می‌گوییم: مقصود، دختران یتیمی است که قصد ازدواج با آنان را دارند به قرینه «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» است که جزای شرط است و از ازدواج سخن می‌گوید و در این صورت است که ربط بین شرط و جزاء روشن می‌گردد و حاصل معنی چنین می‌شود که اگر گمان می‌رود و می‌ترسید که در صورت ازدواج با دختران یتیم عدالت درباره شان رعایت نشود با زنان

بالغ که مورد پسند شما هستند ازدواج کنید، با یکی، دوتا، سه تا، چهار تا و اگر می‌ترسید با این زنان به عدالت رفتار نشود به یکی اکتفا کنید یا از کنیزانی که مالکشان هستید تمتع بگیرید.

ص: ۱۷۴

### فهرست اعلام

آدم، ۲۲، ۹۶

آسمان، ۲۲، ۵۲، ۵۳، ۶۸، ۸۲، ۸۴، ۹۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۵

آسیا، ۱۵۸

آل رسول، ۳۲

آل رسول الله (ص)، ۳۲

آل علی (ع)، ۹۱، ۹۹

آل عمران، ۲۰، ۳۹، ۴۲، ۶۸

آل فرعون، ۱۰۷

آیه الكرسي، ۴۸

ائمه (ع)، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۴۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۲،

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴

ابان بن ابی عیّاش، ۲۵، ۲۶

ابان بن تغلب، ۱۴۰، ۱۶۳

ابراهیم، ۸، ۱۹، ۳۵، ۴۶، ۵۳، ۶۴، ۶۵، ۸۲، ۱۱۱، ۱۳۴

ابراهیم عباسی، ۱۳۲

ابراهیم فرزند رسول خدا، ۸

ابلیس، ۸، ۳۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۳۴

ابن ابى الحديد، ٧١، ٧٢، ٨٣، ٨٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٩، ١٤٢، ١٤٩

ابن ابى محمود، ٧٨، ٧٩

ابن اثير، ٥٠، ٥١، ٥٨

ابن الغضائرى، ١٦٩

ابن المبارك، ٢٣

ابن المغازلى شافعى، ٩٢

ابن حجر عسقلانى، ٢٦

ابن حزم ظاهرى، ١٤٤

ابن خزيمه، ٥٣

ابن زبير، ٣٧، ٣٨، ٤١

ابن شكله، ١٣٢

ابن طاهر، ٣٠

ابن عباس، ٩٠، ٩٧

ابن عدى، ٤٧

ابن عقده، ١٦٢، ١٦٤

ابن ملجم، ٥٥

ابو البخترى، ٢٦، ١٦٣

ابو الجارود، ٦٣

ابو الخطّاب، ٩، ١١، ٦٧، ٧٧، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥،

١١٦، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٦، ١٢٧، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٤٦

ابو المعلّى، ٢٥



احقاف، ١٤، ١٧١

احمد بن حسن تيريدى، ١٦، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦

ص: ١٧٥

احمد بن حنبل، ٧، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨

احمد بن عيسى الوشاء، ١٦٩

احمد بن محمد، ٣٢

احمد بن محمد بن حنبل شيبانى، ٣٥

احمد بن محمد بن عيسى، ١٢٤، ١٢٥

احمد بن مسرور، ١٦٩

احمد بن نصر، ٣٣

اذخر، ٥٥، ٥٧

اذرعات، ١٦٦

اروپا، ١٥٨

استبصار، ١٢٢

استراليا، ١٥٨

اسحاق بن ابراهيم، ٣٥

اسد الغابة، ٥٠، ٥١، ٥٨، ٨٥، ٨٦

اسرافيل، ٤٤، ٤٥

اسكندريه، ٣٠، ٦٤

اسلام، ٧، ١٢، ٢٤، ٢٧، ٢٩، ٣٠، ٤٢، ٤٥، ٤٦، ٥٢، ٥٧، ٥٨، ٦٧، ٧٨، ٧٩، ٨٦، ٩١، ١٠١، ١٠٣، ١١٥، ١٢٩، ١٤٦

١٥٥، ١٥٦، ١٥٨، ١٧٠

اسماعيل بن عيَّاش، ١٠٠

اسماعيل مزني، ٣٣

اسماء ذات النطاقين، ٣٧، ٥١

اشعري و آل طه، ١٦

اصحاب امام صادق (ع)، ١٠٦، ١١٠، ١١١، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨

اصفهان، ١٦٦

اصول اربعمأء، ١٢٢، ١٢٦، ١٢٧، ١٥٨

اصول كافي، ٨، ١٢، ١٣، ١٤، ٢٦، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٧٢، ١١٦، ١٢٢، ١٢٧، ١٢٩، ١٤١، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١

افريقا، ١٥٨

اكرم، ١٢، ٢٩، ٤١، ٥١، ٦٤، ١٣٥

الاتقان، ١٢٨، ١٢٩

الاخبار الدخيله، ١٦٩

الارض، ٦٨، ١٣٤، ١٤٤

الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ٢٣، ٢٤، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٥٥، ١١٩

الانزع البطين، ٩٣

التذكار، ٦٦

التنبيه و الاشراف، ٦٤

الحسن، ١٣، ١٣٥، ١٣٦

الحسين، ١٣، ١١٧، ١٦٨

الخراج، ٢٣



الذِّكْر، ١٢٩، ١٧٢

الزُّكَاة، ١٠٩

السَّمَاء، ٦٨

الشَّمْس، ٦٤

الشَّيْطَان، ١٣٨

الشَّيْعَةَ، ١٢٩، ١٤٠

الصَّلَاة، ١٠٩

الصَّيَام، ١١٠

الغدِير، ٢٦، ٣٤، ٣٦، ٤٢، ٤٤، ٤٦، ٤٨، ٤٦، ٦٦، ١٠٠

الفرق بين الآل و الامَّة، ١٦٩

القائم، ٦٠، ١٣٥

القرآن، ١٢٧، ١٧٠

القمر، ٦٤

المسيح عيسى بن مريم، ٢١

المغيرة بن سعيد، ١٤٠، ١٤٣

المقالات و الفرق، ٦٧، ٦٧، ١٠٣، ١٠٣، ١٠٤، ١٣٢، ١٣٤، ١٣٥، ١٥٠، ١٥٢

المهديّ، ١٣٥، ١٦٨

الميزان، ٨٥، ٨٦

النَّاس، ٥٤، ٦٤، ٧٨، ٨٣، ١١٤، ١٤٢، ١٤٤، ١٦٨، ١٧١

النَّجْم، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٠

النعمان بن ثابت، ٢٥

الهداية الكبرى، ١٦٨

أم ابراهيم، ٦٤

أم القرى، ٣٩

امالى المرتضى، ٢٢

امام جعفر صادق (ع)، ٧، ٩، ١٠، ١٤، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣.

ص: ١٧٦

١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧

امام جواد (ع)، ١١٥

امام حسين (ع) [حسين]، ١٢، ١٣، ١٤، ١٥، ١٦، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣.

امام خميني، ١٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧

امام رضا (ع)، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣.

امام سجّاد (ع)، ١٦٧

امام شافعي، ٣٤

امام غائب (ع)، ١٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣

امام مالك، ٧، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣.

امام محمد باقر (ع)، ٦١، ٧١، ١٢٤، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣

امام محمد تقى (ع)، ٣٨، ١١٤، ١١٥

امام معصوم، ١٦٠

امام موسی، ۱۲۳

امام موسی بن جعفر (ع)، ۳۲، ۹۱، ۱۲۳

امام هادی (ع)، ۹، ۱۱۱

امت اسلامی، ۵۲

امّ رومان، ۵۱

امریکا، ۱۵۸

ام سلمه، ۹۵

امیر المؤمنین (ع)، ۳۷، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۷۰

امین، ۳۰

انجمن اسلامی دانشجویان، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷

اندلس، ۱۶۶، ۱۶۷

انس بن مالک، ۴۷، ۸۴، ۸۵، ۸۸

انصاری قمی، محمد علی، ۱۶

انعام، ۳۹، ۱۷۱

انگور، ۵۵

اهل بیت، ۱۱، ۳۲، ۳۷، ۶۱، ۶۷، ۷۳، ۷۹، ۸۳، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸

اهل سنت، ۱۲۹

اهل کتاب، ۲۱، ۳۹

بالمحصّب، ۳۲

بحار (بحار الانوار)، ۷۹، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹

بخارى، ٨، ٣٥، ٣٨، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٧٩، ١١٩

برائة، ٢٠

برقى، ١٢٥

برواية المفضل بن عمر، ١٦٧

بريد بن معاوية، ١٦٣

بصائر الدرجات، ٣٩

بصره، ٥٣، ١٠٧، ١١٩، ١٢٠، ١٣٧، ١٦٦

بطلمیوس، ١٥٩

بغداد، ٢٥، ٣١، ٣٢، ٣٥، ٤٢، ٥٢، ٥٣، ٥٩، ٦٠، ١١٩، ١٢٠، ١٣١، ١٣٢

بلعم (بلعم باعور)، ١٣٨، ١٣٩

بنت عبد العزى، ٥١

بنى اسرائيل، ٢١، ٢٢، ٢٣

بنى اميه، ٥٩، ١٠٠، ١٠١، ١٦٥، ١٦٦

بنى عباس، ٣٠، ٥٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٤، ٩٨، ١٠٠، ١٠١، ١٣٢، ١٦٥، ١٦٦

بنى قينقاع، ٥٥

بنى هاشم، ٣٢

بوزينه، ١٣٤

بهجة الآمال، ١٠٣

بهشت، ٨، ٢١، ٤٦، ٤٧، ٤٩، ٥٣، ٨٣، ٩٥، ١٠٣، ١٣٦

بيان، ٢١، ٢٢، ٣٦، ٤٠، ٦٥، ٦٦، ٩٨، ١٠٨، ١١٢، ١١٥، ١١٧، ١٣٩

پیغمبر (ص)، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳

تاریخ الخلفاء، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۷، ۱۶۷

ص: ۱۷۷

۴۷

۱۳۲۹۹ غلو در آمدی برافکار و عقاید غالیان در دین ؛ ص ۱۷۷

تاریخ بغداد، ۴۲، ۴۹، ۵۲، ۱۳۲

تاریخ طبری، ۵۱، ۱۳۷، ۱۵۰

تذکره الحفاظ، ۲۳، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۵۳

تفسیر برهان، ۸۹

تفلیس، ۱۶۶

تلخیص الشافی، ۱۳

تورات، ۲۸

تهذیب، ۲۶، ۳۲، ۱۲۲

تهذیب شیخ طوسی، ۲۶، ۱۴۸

تهران، ۱۵۸

ثمود، ۱۳۷

جامع الاصول، ۶۶

<sup>۴۷</sup> صالحی نجف آبادی، نعمت الله، غلو در آمدی برافکار و عقاید غالیان در دین، 1 جلد، کویر - تهران، چاپ: اول، 1384 ه.ش.

جامعه اسلامی، ۷۸، ۸۰، ۹۲، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۴۸، ۱۶۷

جبرئیل، ۱۲، ۲۹، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۸۱، ۹۶، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۵۲

جزیره، ۱۶۶

جغرافیای کامل جهان، ۱۵۸

جمعه، ۳۸

جمل، ۳۷، ۴۳

جوزجانی، ۸۵

حاج میرزا ابو الحسن شعرانی، ۶۴

حاج میرزا ابو الفضل زاهدی قمی، ۱۳

حاج میرزا حسین نوری، ۶۱

حاشیه الفصل، ۱۴۴

حاطب بن ابی بلتعنه، ۶۴

حافظ رجب برسی، ۸۹

حاکم، ۲۹، ۶۶، ۱۶۴

حبیب الله شاملوی، ۱۵۸

حبیب خثعمی، ۱۱۳

حج، ۳۰، ۷۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۶۶

حجاج بن یوسف، ۳۷

حجاز، ۳۷

حجر اسماعیل، ۱۳۳

حجر الاسود، ٨٧، ١٣٤

حجة (ع)، ٦١

حذيفه، ٤٣

حرّه، ١٦١

حزيب بن عثمان، ١٠٠، ١٠١

حسن، ١٢، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٤٨، ٤٩، ٥٩، ٦٣، ٩٦، ٩٩، ١٣٨، ١٥٧

حسن بن جهم، ٦٨

حسن بن علي، ١٠٩

حسّين (ع)، ٩٩

حسين بن حمدان، ١٦٨

حسين عمادزاده، ١٥٧، ١٦٧

حضرت علي بن الحسين (ع)، ٦٣

حفص بن ميمون، ١٠٨

حلب، ١٦٦

حمّاد بن عيسى، ٣٢

حمزه، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩

حمزة بن عماره بربري، ١٠٧، ١٠٨

حمص، ٥٣

حيدرآباد، ٤١

خاتم انبياء (ص)، ١١٦

خاصّه، ۱۲۹

خالد بن عبد الله القسری، ۱۴۹

خدیجه، ۵۱

خراسان، ۳۷، ۱۲۰، ۱۶۶، ۱۶۹

خسروی، علی اصغر، ۱۵۸

خصال، ۶۲

خضر (ع)، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷

خطیب، ۲۵، ۴۹، ۵۲

خطیب بغدادی، ۲۵، ۴۸، ۵۲

خلاف شیخ، ۳۲

خلفای بنی امیه، ۱۰۰، ۱۰۱

خلفای بنی عباس، ۳۰، ۳۲، ۵۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰

خلیفه سوم، ۵۲

خلیفه عباسی، ۹۰

خمس، ۳۲، ۱۶۱

خنزیر، ۱۱۰، ۱۳۴

خورشید، ۱۹، ۶۴، ۶۵، ۸۲، ۸۹، ۱۴۴

خولّه، ۵۱

خیفها، ۳۲

ص: ۱۷۸



داود (ابن كثير)، ٢٩، ١٠٩، ١١٠

دعائم الاسلام، ١٣٩

دنیا، ١٢، ٢٤، ٢٥، ٢٩، ٤٠، ٤١، ٤٧، ٥٧، ٦٥، ٨٢، ١٠٣، ١٢٧، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٨، ١٤٦، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٦

ديلم، ١٦٦

ديوان صغير، ٨١، ٨٢

ذهبي، ٢٣، ٢٦، ٣٠، ٤٧، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ١٥١

ذی القربی، ١٣٧، ١٣٨

راهنماشناسی، ١٥

ربيعه بن محمد، ٨٤، ٨٥

رجال شيخ طوسي، ٥٩، ١١١

رجال مامقاني، ٣٧

رسول، رسول اكرم، محمد (ص)، رسول خدا (ص)، ٨، ١٩، ٢١، ٢٤، ٢٥، ٢٩، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٦، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢،

٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٥، ٥٦، ٥٨، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٨، ٧٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٩٠، ٩١،

٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ١٠٠، ١٠١، ١٠٨، ١١٥، ١٢٥، ١٢٧، ١٣٥، ١٤٥، ١٤٦

رعد، ٦٩، ٧٠

رمضان، ٣٥، ٣٦، ٦١، ٦٢، ١٥٢

روح المعاني آلوسي، ٣٢

رودخانه گنگ، ٢٠

روزه، ٦١، ٦٢، ٦٧، ٧٠، ١٠٣، ١١٠، ١١١، ١١٨، ١١٩

روضه كافي، ٢٦، ١٦١

ری، ١٦٦

زاهدى، ١٣

زبير، ٧، ٣٧، ٣٨، ٤١، ٥١

زخرف، ٦٨

زراره، ٦٩، ٧٠، ١٢٢، ١٢٧، ١٦٣

زكات، ٢٦، ٧٠، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢

زمزم، ٥٣

زنگيار، ١٦٦

زهاوى، ٥٤

زيد بن على بن الحسين (زيد شهيد)، ٦٣

سالم بن مكرم ابو خديجه، ١٣١

ستارگان، ٨٢

سجّاده، ١٠٩

سدیر، ٦٨

سرى، ٤٢، ١٤٦، ١٥٦

سعد بن عباده، ٤٦

سعد بن عبد الله، ١٦٩

سعد بن عبد الله اشعري، ١٠٣

سعد بن عبد الله القمى، ١٦٩

سفيان بن عينيه، ٣٥

سقيفه، ٤٦

سليمان، ١٢٥

سليمان بن قيس، ٢٥

سليم بن قيس، ٢٦

سنّي، ١٢٩

سيد احمد فهري زنجاني، ١٦

سيّد الشّهّاء، ٥٨، ٥٩

سيّد مرتضى علم الهدى، ١٣، ٢١

سبّري در سبّره ائمه اطهار، ١٦٣، ١٦٧

سيوطي، جلال، ٣٠، ٣٥

شافعي، ٧، ٢٣، ٣٢، ٣٣، ٣٤

شام، ٣٧، ٥٣، ١١٩، ١٦٦

شرح ابن ابى الحديد، ٧١، ٧٢، ٨٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٩، ١٤٢، ١٤٩

شريك، ٧٠، ٧٤، ١١٧، ١١٨

شكّلة، ١٣٢

شوال، ٦١، ٦٢

شهرستاني، ٧٩، ١١٧، ١٣٦، ١٤٤

شهر كوفه، ١٣٧

شهيد مطهري، ٤٠، ٤١، ٤٢، ١٥٥، ١٦٣، ١٦٦

شيخ، ٣٢

شيخ صدوق، ٩١

شيخ طوسي، ١٣، ٢٦، ٣٢، ٥٩، ١١١، ١٤٨، ١٦٢، ١٦٤، ١٦٦، ١٦٩

شيطان، ٧١، ٩١، ٩٢، ١٣٤، ١٣٨

شيعة، ٨، ١٠، ٢٦، ٢٧، ٤٣، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٧، ٧٩، ٨٨، ٩٤، ٩٧، ٩٩، ١٢٩، ١٤١، ١٦٠، ١٦٢، ١٦٤، ١٧٠

صادقين (ع)، ١٢١

ص: ١٧٩

صالحى نجف آبادى، نعمت الله، ٤، ١٦

صحيح بخارى، ٨، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٩

صدوق، ٦٢، ٧٢، ٨٨، ٨٩، ٩١

صغير، (صغير اصفهاني)، ٢٧، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤

صفين، ٤٣

صلاح الدين ايوبي، ٣٠

صلوة، ٤٥، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢

صنعا، ١٦٦

صيام، ١١١، ١١٢

طائف، ١٦٦

طه، ٨٢

عائشه، ٨، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١

عاد، ٣٥، ٤٨، ٥٤، ٧٠، ١٣٧، ١٦٠، ١٦٢

عاشورا، ١٦

عامر، ٥١

عامّه، ١٢٩

عائشه، ٣٧

عباده مخنث، ٩٣

عبد اللطيف، ٤١

عبد الله، ٣٧

عبد الله بن الحسن، ١٣٥

عبد الله بن حفص، ٤٧

عبد الله بن زبير، ٣٧، ٣٨، ٤١، ٥١

عبد الله بن سبا، ٦٩، ٧٠، ٧١

عبد الله بن عدى جرجاني، ٤٧

عبد الله بن عمر، ١٢٩

عبد الله بن عمر، ١٢٩

عبد الله بن قاسم حضرمي، ١١، ١٤، ١٥، ١٦

عبد الله بن مسكان، ٧١

عثمان، ٨، ٤٢، ٤٣، ٥١، ٥٢، ١٠٠

عثمان بن مظعون، ٥١

عراق، ٩، ٣٧، ٥٤، ٦٩، ١٠٧، ١٢١، ١٢٣، ١٢٦، ١٣٥، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٦٦

عرش، ٨، ٤٢، ٤٣، ٤٧، ٩٦، ٩٩، ١٢٥

عسقلان، ٥٣، ١١٩

عصاي موسى، ٨٢

عطايي خراساني، ١٦

عقل، ١٥، ٢٣، ٢٩، ٦٠، ١٢٩، ١٣٨، ١٤٢، ١٥٤، ١٥٥، ١٦٠

علّامه اميني، ٤٤، ٦٦

علّامه حلّي، ١٢

علّامه مجلسي، ٦٠، ٦٣، ٩٤

علقمه، ٦٩

علي بن الحكم، ١٢، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩

علي بن جميل، ٤٦

علي بن حسكّة، ١١٢

علي بن عبد الله الحسنّي، ١٦٨

علي بن مهزيار، ١١٤، ١١٥

علي (ع)، ٨، ١٩، ٣٢، ٣٧، ٤٥، ٤٦، ٥٥، ٥٧، ٥٩، ٦٢، ٦٣، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧١، ٧٢، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧

٨٨، ٨٩، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١١٣، ١١٥، ١١٧، ١١٨، ١٣٣، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٤

١٤٥، ١٤٧، ١٥٢، ١٥٤، ١٧٠

عمادزاده، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٧، ١٦٨

عمر الفاروق، ٤٢، ٤٦

عمران بن حطّان، ٥٥

عمر بن الخطّاب، ١٤٤

عمر بن قيس، ٣٧، ٣٨

عمرو نبطي، ١١٧

عيسى بن موسى، ١٣١

عیسی (عیسی بن مریم)، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۷۳، ۶۹، ۱۳۰

عیون اخبار الرضا، ۶۷، ۷۷، ۷۹، ۱۰۱

غدير (غدير خم)، ۸۸، ۸۹

غفاری، علی اکبر، ۱۶

غلو، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۰

فاطمه، ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۱۳۸

فجر، ۴۳، ۸۹

ص: ۱۸۰

فحشاء، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۸

فرق الشیعه، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۵۲

فرقه نصیریّه، ۱۶۸

فرهنگ معین، ۵۵

فضیل بن یسار، ۷۰، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۶۳

فلان، ۱۹، ۲۰، ۳۶، ۶۵، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۶۳

فهرست شیخ، ۵۹

قائم اهل بیت (ع) (قائم (ع))، ۱۳۵

قائم (ع)، ۶۰

قارون، ۱۰۰، ۱۰۱

قاسم یقطینی، ۱۱۲

قاضي، ٣٠

قاضي ابو يوسف، ٢٣

قاموس الرجال، ١٤٨، ١٦٩

قبلة الله، ١١٠

قتيله، ٥١

قرآن (قرآني)، ٨، ١٢، ١٥، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٨، ٣٥، ٤٢، ٥٤، ٥٠، ٥٥، ٥٦، ٥٨، ٩٠، ٩٢، ٩٨، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٩، ١١٠،  
١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٨، ١٢١، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٢، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣

قرطبي، ٦٦

قشيري، ٢٤

قم، ١٦٦

قوم لوط، ١٢٥

كابل، ٢٣، ١٦٦

كاظمي، علي، ١٦

كامل ابن اثير، ٥٣، ٩٣، ١٣٥، ١٤٤، ١٥٢

كتاب الامّ، ٣٢

كتاب الحجّة، ٦٤

كتاب الروضة، ٥٩

كتاب العقل، ٥٩

كتاب الله، ١٠٩

كتاب المجروحين، ٥٢

كتاب راهنماشناسي، ١٥



کتابفروشی امیری، ۱۵۸

کتاب محاسن، ۱۲۵

کتاب اربعه، ۱۲۶

کرمان، ۱۶۹

کرمانی، ۵۳

کشی، ۹۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰،

۱۴۶، ۱۵۳، ۱۶۹، ۱۱۷، ۱۶۴

کعبه، ۹۴، ۹۷، ۱۱۰، ۱۳۴

کلیم الله، ۲۴

کلینی، ۱۲، ۱۳، ۲۶، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹

کوفه، ۲۳، ۵۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۶

گورگیا، ۵۵

لقمان، ۲۹

لقمانی، ۲۹

للقائم، ۱۶۹

مأده، ۲۰، ۲۲

ماریه، ۶۴

مأمون، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۶۸، ۹۰، ۹۱، ۱۳۲

متوکل، ۹۳

مجلسی، ۱۶۸

مجمع البيان، ۲۴

مجمع الرجال، ١٢٥، ١٤٣، ١٦٩

مجوس، ٧٠

محاسن برقى، ١٢٥

محدث استرآبادى، ٦١

محدث نورى، ٦١

محقق، ٣٢

محقق شستري، ١٦٩

محمد بن ابى زينب، ١٠٢، ١٠٩

محمد بن ادريس، ٣٢، ٣٣، ٣٤

محمد بن اسحاق، ٦٦

محمد بن اسماعيل بخارى، ٥٣، ١٥٣

محمد بن بحر، ١٦٩

محمد بن بحر الشيبانى، ١٦٩

محمد بن حبان، ٥٢

محمد بن حسن، ٤٨، ٤٩

محمد بن حسن ازهر، ٤٩

ص: ١٨١

محمد بن زياد، ٤٣، ٤٤

محمد بن سعد، ٣٥

محمد بن سليمان بن هشام، ٥٢

محمد بن طاهر القمّي، ١٦٩

محمد بن عبد الله، ١٣٥، ١٣٦، ١٥١، ١٥٢

محمد بن علي ابو سمينه، ١٢٥

محمد بن علي بن محمد بن حاتم النوفلي، ١٦٩

محمد بن فرات، ١٣٢، ١٣٣

محمد بن كعب، ٢٢

محمد بن مسلم، ١٢٢، ١٢٦، ١٢٧، ١٦٣

محمد بن نصير، ١٦٨

محمد بن يزيد، ٢٥

محمد بن يعقوب كليني، ٥٩

مدائن، ٧١

مدينه، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٤٠، ٤٥، ٥٥، ٥٧، ٦٤، ٦٩، ٨٥، ٩٠، ٩٣، ١٠٤، ١٠٦، ١٠٧، ١٤٢، ١٥٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦

مرآة العقول، ٦٠، ٦٣

مرتضوى لنگرودي، ١٦

مرعشى نجفى، آية الله، ١٦٨

مروج الذهب، ٦٤، ١٥٩

مريم، ١٩، ٢١، ٢٢، ٢٣

مريم (ع)، ١٩

مستدرک الوسائل، ٦١

مسعودى، ١٥٩

مسلم، ٣٥

مسیح (ع)، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٨

مسیلمه، ١٤٦

مصباح، ١٥، ١٦

مصباح فریب، ١٦

مصباح یزدی، ١٥

مصر، ٢٢، ٣٠، ٣٢، ٣٧، ٥٣، ٦٤، ٩٢، ١٠٠، ١٠١

مصطفوی، دکتر، ٦٠

مطلب، ٣٢

مظفر، محمد حسین، ١٦

معاد، ١٠٣، ١٤٣

معاویہ، ٨، ٤٧، ٤٨، ٨٤

معاویة بن حکیم، ١٠٦

معاویة بن عمّار، ١٠٦

معتبر، ٣٢

معجم رجال الحدیث، ١١٠، ١٢٨

مغیره (مغیره بن سعید)، ٩، ١١، ١٠٧، ١٠٨، ١٢٤، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤

١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣

مفضل بن صالح ابو جمیلہ، ١١، ١٢، ١٣

مفضل بن عمر، ١١٧

مفوضہ، ١٦٩

مقدمه تنوير الحوالک، ۳۰، ۳۱

مقدمه شرح اصول کافی، ۶۴

مقدمه صحيح بخارى، ۵۳

مقصد الحسين، ۱۳

مقوقس، ۶۴

مكتب جعفرى، ۱۵۷، ۱۶۱

مکّه، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۸۶، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۶

ملائکّه، ۳۶، ۳۷، ۱۰۷، ۱۳۲

ممل و نحل شهرستانى، ۱۱۷، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۱

مناقب ابن المغازلى، ۹۱

منتصر، ۹۳

منتظرى، آية الله، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷

منصور (منصور دوانيقى)، ۹۰، ۹۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۳

منكر، ۳۴، ۳۸، ۵۲، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۸، ۱۷۲

من لا يحضر (من لا يحضره الفقيه)، ۶۲، ۱۲۲

منى، ۳۲، ۹۵، ۱۰۰

منى، ۳۲

موسى، ۲۴، ۲۵، ۳۲، ۸۲، ۱۰۰، ۱۳۰

موسى بن اشيم، ۱۰۸

موطّأ، ۳۰، ۳۱

مولی صالح مازندرانی، ۶۴

مهدی (مهدی موعود)، ۹۰، ۹۱، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۲

میدان امام خمینی، ۱۵۸

میرداماد، ۱۶۲

ص: ۱۸۲

میزان الاعتدال، ۲۶، ۳۸، ۴۷، ۵۲، ۸۴، ۸۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱

میکائیل، ۴۴، ۹۶، ۱۵۱، ۱۵۲

مؤسسه البلاغ، ۱۶۸

نجاشی، ۱۴، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۶۹

نجف، ۳، ۴، ۱۶، ۲۶، ۳۴، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۸۲، ۱۷۰

نصاری، ۱۶، ۳۹، ۵۵، ۶۹، ۷۰، ۷۳

نعمان بن ثابت، ۲۳، ۲۵

نفس زکیه، ۱۳۵، ۱۵۱

نماز عشاء، ۲۸، ۸۹

نوبختی، ۱۰۳

نوح، ۴۶، ۸۱، ۸۲

نوح بن ابی مریم، ۶۶

نور الثقلین، ۱۷۱

نهج البلاغه (نهج البلاغه فیض)، ۳۷، ۴۵، ۸۳، ۸۴، ۱۴۷، ۱۵۴

واسط، ۱۶۶

و الفصل فى الملل و النحل، ١٤٤

و الليل، ٨٦

وجه الله، ١١٠

وحدت اسلامى، ١٢٩

وليد بن عبد الملك، ١٠٠، ١٦٧

وهب بن وهب، ٢٦

هارون، ٢٣، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٩٠، ٩١، ١٠٠، ١٠١، ١٣٢

هارون الرشيد، ٢٣، ٣٠، ١٣٢

هاشم، ٣٢

هشام بن سالم، ٧١، ١٢٧، ١٢٨

هشام بن عبد الملك، ١٤٩، ١٥٠

هلالى، ٢٦

هند، ٤١

هندوستان، ٢٠، ٤٠

يحيى بن عبد الحميد حمانى، ١١٧، ١١٨

يحيى بن معين، ٣٥، ٣٨

يزيد، ٢٥، ٣٧، ١٦١

يمن، ٣٧، ١٦٦

يوسف، ٢٣، ٣٠، ٣٧، ٨١، ٨٢

يونس، ١٢٣، ١٢٦، ١٣٢

یونس بن ظبیان، ۱۰۷، ۱۰۸

یونس بن عبد الرحمن، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۳

یهود، ۳۹، ۷۰

ص: ۱۸۳

## منابع و مدارک

۱. قرآن.

۲. خلاصه الرجال علامه حلی.

۳. کتاب کافی از محمد بن یعقوب کلینی.

۴. کتاب مقصد الحسین از حاج میرزا ابو الفضل زاهدی قمی.

۵. کتاب تلخیص الشافی از شیخ طوسی.

۶. فهرست نجاشی.

۷. کتاب راهنماشناسی از مصباح یزدی.

۸. کتاب علم امام از محمد حسین مظفر.

۹. کتاب سالار شهیدان از سید احمد فهری زنجانی.

۱۰. کتاب یک تحقیق عمیق تر از مرتضوی لنگرودی.

۱۱. کتاب یک بررسی مختصر از اشعری و آل طه.

۱۲. کتاب راه سوّم از علی کاظمی.

۱۳. کتاب ضمیمه افسانه کتاب از عطائی خراسانی.

۱۴. کتاب دفاع از حسین شهید از محمد علی انصاری قمی.

۱۵. مقدمه کتاب بررسی تاریخ عاشورا از علی اکبر غفّاری.



۱۶. امالی سید مرتضی علم الهدی.
۱۷. درّ المنثور از جلال الدین سیوطی.
۱۸. الامام الصادق و الائمه الاربعه از ابو زهره.
۱۹. مجمع البیان از امین الاسلام طبرسی.
۲۰. تاریخ بغداد از خطیب بغدادی.
۲۱. الغدیر از علامه امینی.
۲۲. میزان الاعتدال از ذهبی.
۲۳. تهذیب التهذیب از ابن حجر عسقلانی.
۲۴. تهذیب شیخ طوسی.
۲۵. تذکره الحفاظ از ذهبی.
۲۶. مقدمه تنویر الحوالمک از جلال سیوطی.
۲۷. تاریخ الخفاء از سیوطی.
۲۸. کتاب الامّ از امام شافعی.
۲۹. کتاب معتبر از محقق حلّی.
۳۰. خلاف شیخ طوسی.
۳۱. نهج البلاغه تألیف سید رضی.
۳۲. بصائر الدرجات از محمد بن حسن صفّار.
۳۳. پیامبر امّی از شهید مطهری.
۳۴. اسد الغابه از ابن اثیر جزری.

۳۵. تاریخ طبری از ابن جریر طبری.
۳۶. کتاب کامل از ابن اثیر جزری.
۳۷. کتاب المجروحین از ابن حبان.
۳۸. مقدمه صحیح بخاری از کرمانی.
۳۹. شرح صحیح بخاری از کرمانی.
۴۰. فرهنگ معین از محمد معین.
۴۱. صحیح بخاری از محمد بن اسماعیل بخاری.
۴۲. صحیح مسلم از مسلم بن حجاج نیشابوری.
۴۳. شرح کرمانی بر صحیح بخاری.
۴۴. دیوان شعر صغیر اصفهانی.
۴۵. مناقب ابن المغازلی.
۴۶. دراسات فی الکافی للکلینی و الصحیح للبخاری از هاشم معروف حسنی.
۴۷. تذکره الحفاظ از ذهبی.
۴۸. خلاف شیخ طوسی.
۴۹. سخنرانی دکتر سید عبد اللطیف هندی.
۵۰. مقدمه ترجمه اصول کافی از دکتر مصطفوی.
۵۱. مرآت العقول از مرحوم مجلسی.
۵۲. مستدرک الوسائل از محدث نوری.
۵۳. مقدمه شرح اصول کافی از مولی صالح مازندرانی به قلم علامه میرزا ابو الحسن شعرانی.
۵۴. التنبيه و الاشراف از مسعودی صاحب مروج الذهب.

ص: ۱۸۵ = PAGE:

۵۵. کتاب محاسن از احمد بن محمد بن خالد برقی.
۵۶. جامع الاصول از ابن اثیر جرزی.
۵۷. کتاب التذکار از قرطبی.
۵۸. المقالات و الفراق از سعد بن عبد الله اشعری قمی.
۵۹. عیون اخبار الرضا از صدوق.
۶۰. اثبات الهداء از شیخ حرّ عاملی.
۶۱. شرح ابن ابی الحدید.
۶۲. ملل و نحل شهرستانی.
۶۳. بحث علمی حاج آقا مجتبی آیت با صغیر اصفهانی.
۶۴. امالی شیخ صدوق.
۶۵. تفسیر برهان از سید هاشم بحرانی.
۶۶. المقالات و الفرق از سعد بن عبد الله اشعری قمی.
۶۷. فرق الشیعة از نوبختی.
۶۸. بهجة الآمال کتاب رجال منظوم.
۶۹. رجال کشی از ابو عمرو کشی.<sup>۴۸</sup>

ص: ۱۸۶ = PAGE:

---

<sup>۴۸</sup> صالحی نجف آبادی، نعمت الله، غلو درآمدی برافکار و عقاید غالبان در دین، ۱ جلد، کویر - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.